



تاریخ ۲۳ سالهء نزول وحی

یا :

حدسیاتی از اوضاع و احوال آن روزها
(فقط به استناد قرآن)

از : جمال گنجه ای

شناسنامه کتاب

نام کتاب : تاریخ ۲۳ ساله نزول وحی (یا: حدسیاتی از اوضاع

و احوال آن روزها)

(فقط به استناد قرآن)

نام مولف : جمال گنجه ای

تاریخ انتشار در فضای مجازی: اواخر زمستان ۱۳۹۶

tafsir.jamal-ganjei.com

jamalganjei@gmail.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

ورود به بحث صفحه ۵

مقدمه صفحه ۹

مرحله اول نزول وحی صفحه ۱۹

مرحله دوم نزول وحی صفحه ۲۵

مرحله سوم نزول وحی صفحه ۳۴

مرحله چهارم نزول وحی صفحه ۴۶

مرحله پنجم نزول وحی صفحه ۵۵

مرحله ششم نزول وحی صفحه ۷۰

مرحله هفتم نزول وحی صفحه ۹۴

مرحله هشتم نزول وحی صفحه ۱۱۵

مرحله نهم نزول وحی صفحه ۱۲۴

مرحله دهم نزول وحی صفحه ۱۷۲

ورود به بحث

۱ - از «اوضاع و احوال روزهای نزول وحی» چه میدانیم؟

۲ - تأثیرات وحی در چه بستری و با چه سرعتی پیش رفت؟

مثلا این را میدانیم که در خط مستمر تاریخ نزول وحی میتوانیم به وضوح چهار نقطه مهم را تشخیص بدهیم :

* ان الانسان لفی خسر (ابتدای نزول وحی)

*ربما یود الذین کفروا لو کانوا مسلمین (تأثیر در قلوب اکثریت بدون اینکه تأثیر مهمی در رفتار همگان را در پی داشته باشد)

*احسب الناس ان یقولوا آمنا و هم لایفتنون (قدم پیش گذاشتن عده ای و حس کردن نتایج ظاهری آن و سپس منصرف شدن برخی از آنها)

*و رایت الناس یدخلون فی دین الله افواجا (رفع موانع و گرایش عمومی)

بین این چهار نقطه مهم ، چه نقاط دیگری قابل تشخیص است؟

۳ - از شخصیت و خلق و خو و روش و رفتارهای پیامبر (ص) چه میدانیم؟

۴ - چه نیازی داریم که در باره مطالب فوق بدانیم، یا بهتر بدانیم، یا درست و مطابق با واقع بدانیم؟

۵ - برای پاسخ به پرسش های فوق چه منابعی در دسترس است؟

۶ - کتابهای موسوم به کتب «روایات» و نیز «سیره»ها از چه هنگامی پا به عرصه وجود گذاشته اند و میزان اعتبارشان چقدر است؟

در این کتاب سعی میکنیم همه چیزهایی را که فعلا، به طرق مختلف، در ذهن ما جاجوش کرده اند، فراموش کنیم، و پاسخ پرسش هایمان را فقط از قرآن استخراج کنیم.

این قلم، در طول این ۴۶ سال، همواره این نظر را داشته که قرآن بهترین منبع کسب خبر از اوضاع و احوال آن روز ها برای آیندگان بوده است، از جمله، در بسیاری از پاراگراف های تفسیر قرآن خویش، ذیل تیتراژ «حدسیاتی از اوضاع و احوال آن روزها» مطالبی از قرآن استنباط کرده و به نظر خویش به شناخت روزهای نزول قرآن نزدیک شده، و در کتاب «آموزش تفسیر قرآن» خویش به نو مفسران پیشنهاد کرده به «حدسیاتی از اوضاع و احوال آن روزها» به عنوان یک سوال همیشگی بنگرند و سعی کنند در همه پاراگراف های تفسیر خویش به آن جواب دهند، و با همین نظر بوده است که در مقاله ای در باره «هجرت صغیر» (البته آن قسمت «به دستور خدا و رسول بودن آن») شک کرده و آن را افسانه و مجعول دانسته (که متن آن در سایت هست) و چنین می اندیشد که برای درک چگونگی ها و چرائی های مرتبط با پرسش های اساسی فوق مرجع مقنعی غیر قرآن وجود ندارد و نه روایات و نه سیره ها کمکی در این زمینه نیستند.

ما برای این کار از متنی به ترتیب نزول قرآن استفاده میکنیم، و جدول ترتیب نزول مورد استفاده ما جدول مرحوم مهندس بازرگان است که بر اساس دو دستاورد تفسیری ما اصلاح و تکمیل شده، و اگر کسی بخواهد در سایت در دستررس است.

ما در این مطالعه، مطالبی را جستجو میکنیم که بما کمک کند که از ورای این چهارده قرن شناخت بهتری از جریانات مرتبط به نزول وحی بدست بیاوریم.

چرا این قلم به این کار پرداخته؟

در اوایل سال (۱۳۹۴) در فضای اینترنتی انجمن مباحثات قرآنی یک بحث کِشدار راجع به تفسیر هرمنوتیکی قرآن شروع شده، و طی آن، این موضوع مطرح شده بود که برای یک تفسیر هرمنوتیکی هر متن لا اقل سه قدم باید برداشته شود :

۱ - «قصد مولف» باید کشف شود،

۲ - اوضاع و احوالی که آن متن در آن اوضاع و احوال پیدایش یافته، دانسته شود،

۳ - «روانشناسی» مولف آن متن (که در مورد قرآن جبرئیل است) نیز باید شناخته شود.

تفسیری که این قلم از قرآن ارائه کرده، اولی را دارد، (که همان درس و درب است که در اول هر پاراگراف دیده میشود و مبانی استدلالی و طرز استخراج آنها نیز در کتاب آموزش تفسیر توضیح داده شده و در کتاب «راهنمای تحلیلی» نیز همه درس های سوره ها و همه درب های پاراگراف ها یکجا گرد آورده شده و از سایت قابل دانلود است)

برای دومی منبعی وجود ندارد، زیرا روایات، بطور جدی، تا اواخر دوران بنی امیه (و بنی مروان) شروع به ظهور ننموده بود، و «سیره»ها نیز تا اوایل خلافت مامون عباسی.

لذا برای این دومی تاکنون کار قابل اعتنایی انجام نشده،

(این قلم برای نیاز های تفسیری خویش در اینجا و آنجا، در پاراگراف هائی، ذیل تیتیر «حدسیاتی از اوضاع و احوال آن روزها» چیزهائی گفته، و در کتاب «آموزش تفسیر قرآن» نیز به کاربران احتمالی توصیه کرده همین کار را کنند، این دو مورد، که سالهاست در سایت هست نشانگر توجه این قلم به اهمیت این مقوله است.

اما در اوایل سال ۹۴، در پاسخ یکی از سوالهای فضای اینترنتی در انجمن مطالعات قرآنی، این قلم موضوع باصطلاح هجرت صغیر را انکار کرد که بازتاب انتقادی نسبتاً قوی داشت، ماده اصلی انکار، آن قسمتی از روایت سیره ها بود که آن باصطلاح هجرت را «به دستور خدا و رسول» عنوان کرده بودند، و استدلال این قلم این بود که در قرآن در موضوع وحی و در موضوعات مرتبط با آن به چنان جزئیاتی پرداخته شده که اگر چنین چیز مهمی اتفاق افتاده بود، حتماً میباید آیه ای بلکه آیاتی دالّ بر آن در قرآن موجود میبود، که نیست.

بحث مذکور، و بحثی که در انجمن مباحثات پیرامون هرمنوتیک درگرفت، این قلم را بر آن داشت که ضمن تسری دادن «حدسیاتی از اوضاع و احوال آن روزها» از برخی پاراگراف ها به تمامیت تفسیر، به آن نیاز هرمنوتیکی تفسیر نیز پاسخ دهد.

سومی نیز منطقه محالات است، به دو دلیل عقلی و نقلی.

دلیل عقلی آن واضح است، و مثالش را از تکنولوژی امروز می‌آوریم و می‌گوئیم یک روبات هر قدر هم پیشرفته، نمیتواند به ذهنیات سازنده خویش راه پیدا کند، و دلیل نقلی هم اینکه **اولا** در قرآن می بینیم اینهمه به آیات الهی پرداخته اما چیز قابل توجهی از ذات الهی نگفته، و **ثانیا** در روایاتی چنین مفهومی با تاکید تکرار شده که هر چه بتوانید در آیات الهی تفکر کنید اما به ذات او نپردازید که هلاک خواهید شد و جمله قرآنی «لا تضربوا لله الامثال، الله يعلم و انتم لاتعلمون» نیز موید همین است (البته توجه دارید که علم ما مستقیم نیست و با واسطه علامت سازی و سمبل سازی است - علم آدم الاسماء - و به احتمال قوی به همین خاطر فرموده مثل زنید زیرا علم ما جز با فرموله کردن - که همان مثل زدن است - محقق نمیشود)

و به این ترتیب بود که این قلم به این کار آغاز نمود که بر این پیش فرض مبتنی است که گوینده قرآن (جبرئیل به اذن خداوند) است و سخن بیهوده نمیگوید و آنچه گفته در ظرف زمانی آن لازم و واجب و مفید بوده و از همین نکته فهمیده میشود که اگر در هنگام مطالعه آیاتی از قرآن این سوال را از خویش کنیم که «چرا خداوند این سخن را گفته؟» پاسخی که میتوانیم برای این سوال خویش بیابیم ممکن است همان چیزی باشد که آن را «حدسیاتی از اوضاع و احوال آن روزها» نامیده ایم.

این قلم امید دارد صاحبان نظر بهتر از این کار را به وجود بیاورند که مایه خوشحالی عمیق خواهد بود و مثال این قلم مانند کسی خواهد بود که با وسایل ابتدائی و زحمت زیاد یک کوره راهی می‌گشاید و بعدی ها با اتکاء به سرمایه های مالی و علمی و فنی از آن کوره راه یک اتوبان هشت باندی در می آورند.

جمال گنجه ای زمستان ۱۳۹۶

مقدمه

(۱)

در مصاحبه مستقیم و غیر مستقیمی که با حدود شصت نفر از اشخاص مختلف (که در آنها استاد و دانشجو و کاسب و راننده و زن و مرد و پیر و جوان بوده) به عمل آورده‌ام، جواب غالب آنها به این درخواست که «یک تصویری از اوضاع و احوال مردم مکه که معاصر نزول وحی از آغاز تا هجرت بوده اند برایم ترسیم کنید»، این بوده که آنها مردمی بی تمدن و بی اخلاق و فقیر و دختر کش و وحشی و بوئی از انسانیت نبرده و رقت انگیز بوده اند.

مطالعه در قرآن چنین تصویری بمانمید، بلکه از قرآن چنین فهمیده میشود که آنها مردمی متمدن و با فرهنگ بوده اند و البته فرهنگ و تمدنشان مانند هر فرهنگ و تمدن دیگری، هم عناصر مثبت و هم منفی داشته و با تربیت یافتن در مکتب تعالیم وحی، پس از مدت معقولی عناصر مثبت شان تقویت و عناصر منفی شان تقلیل یافته است.

البته در اینجا باید این نکته مهم را ذکر و بر آن تاکید کنیم که مخاطب های اولیه تبلیغ قرآن توسط آنحضرت مردم مکه بوده اند و لذا از شروع نزول وحی تا هجرت، توجه وحی بیشتر معطوف به آنان است و فقط بعد از هجرت است که جغرافیای خطاب های وحی بسیار گسترده تر شده و علاوه بر مکه و یثرب و قبایل کوچ نشین و صحراگرد اطراف این دو قطب، همه نقاط دیگری نیز که صدای این پیام میرسید را نیز شامل میشده است.

عناصر مثبت تمدنی آنها

اهالی مکه، هم «امنیت غذایی» و هم «امنیت عمومی» داشتند. آنها در قالب یک جامعه، منسجم و متشکل بودند. آنها تجارت خارجی منظمی داشتند. آنها دوستدار ادامه امنیت بوده و خواستار جنگ و جدال و «به هر بهانه ای ایجاد کننده آن» نبوده اند.

آنها تنوع غذایی داشتند، زیتون و انجیر از جمله غذاهایی بوده که مورد شناخت و

استفاده آن مردم بوده است و با مصرف ماهی تازه نیز غریبه نبودند. آنها دامداری قوی ای داشتند و کلمه انعام و ابل و غنم آنقدر در قرآن آمده که همگان این نکته را میدانند و بلکه میتوان گفت که «تولید ملی» اصلی آنها دامداری بوده که گوشت و شیر و مشتقات آن غذایشان و پوست و روده و پشم و کرک مواد صادراتی شان و پشت برخی از آنها مرکب سواری و محمل بارهایشان بوده است. مرفهین آنها کاملاً ثروتمند و متمکن بودند، گرچه بین آنها و فقرا - مانند هر تمدن دیگر - شکاف طبقاتی قابل توجهی وجود داشته است.

کشتی و سفر با آن چنان در زندگی معاصران مکی نزول وحی رسوخ داشته که در آیات بسیار زیادی به آن اشاره شده است. با کاشتن حبوبات و رستنی ها بیگانه نبوده اند و بعضاً از باغ های پردرخت و انبوه نیز برخوردار بوده اند، به عبارت دیگر مکه روزهای نزول این آیات با مکهء زمان حضرت ابراهیم که به زبان او «واد غیر ذی زرع» نامیده شده فرق زیادی داشته است.

سیستم آبیاری آنها دستی و بر استفاده از چاه مبتنی بوده است و همین نشان میدهد که آنها علیرغم زحمت حفر چاه و نگهداری آن و آبکشی سخت و پر زحمت، به احداث و نگهداری باغها و تحصیل میوه ها و سایر انواع کشاورزی می پرداخته اند. به علت همین محدودیت است که در قرآن به عنوان یکی از مصادیق آفرینش از مراتع مثال آورده، و «سبز»ی زمین آنها بیشتر خودرو و از نوع مراتع بوده است.

در آن روزهای معاصر نزول قرآن، ثروتمند های خیلی برخوردار در مکان های پذیرائی شان چیزهایی مبل مانند و کمد ظروف و کوسن و بالش و قالیچه هایی که در اینجا و آنجا پخش بوده اند داشته اند. خانه های آن مردم میتوانست آرامش شان را تامین کند و لباس هایی برای زندگی عادی و نیز لباسهایی برای جنگ داشته اند. آنها با غواصی در دریا آشنا بوده و از زینت آلات دریایی (مثلاً مروارید) استفاده میکردند (و یا اینکه از طریق خرید آنها را بدست می آورده اند که البته موضوع اخیر نشاندهنده قدرت مالی برخی از آنها است)

جامعه آنروزی مکه دارای خرد و فعالیت هماهنگ جمعی بوده، چنانکه از سوره بلد فهمیده میشود در شهر مکه، مقارن اوایل نزول وحی اتفاقی افتاده بوده و اغلب مردم به وضعیت «وای برمن» رسیده بودند که رفتار مطلوب را فراموش کرده و در نتیجه،

مورد عتاب غلیظ و شدید آن سوره قرار گرفته اند، و این عتاب غلیظ و شدید تاثیر فوری هم داشته، زیرا در سوره های بعدی لحن عتاب رقیق تر شده، و سپس در سوره های بعدتر ادامه نیافته است.

آنها یک نوع نظام «فقهی» - گرچه غیر مدون و نامکتوب - داشتند که بر مبنای آن برخی چیزها حرام و برخی چیزها حلال قلمداد میشده، و کار کرد آن نظام فقهی شبیه نوعی قانون بوده است.

آنها دارای هنرهایی هم بوده اند، و شعر و کلام تفریحی و خود نمایی زنان و موسیقی و هنرهای تجسمی که بت پرستی خالی از آنها متصور نیست، و کتابت و نوشتن شباهه های مسکر و مخدر و آشکال دیگری از هنرها و غیره و غیره را داشته اند، زیرا شب زنده داری (که ثروتمندان آنها داشته اند) بدون برخورداری از آنها نمیشود.

تمدن مردم مکه در آن روزها به حدی از رشد رسیده بود که خداوند در مقام ارزیابی آن را به «کمتر از ده درصد متوسط تمدن های سلف» تقویم نموده است. به عبارت دیگر تمدن آنها چیزی نزدیک به یکدهم تمدن مصر باستان در زمان رامسس (رع مسیس) دوم که اوج تمدن آنها بود رسیده بود.

عناصر منفی تمدنی آنها

در آن روزها یتیمان چندان اهمیتی نداشته و رفتار مردم نسبت به آنها خالی از احترام و بعضا تند و خشونت آمیز بوده، همچنین در آن روزها گدا زیاد بوده و اغلب رانده میشده اند و نیز عادت عمومی این بوده که مردم از نعمت هایی که متنعم بوده اند صحبتی نمیکرده اند.

مردم آن روزها در جریان امور گره ها می انداختند و در این راه محکم کاری ها میکردند و نیز حسادت ها داشتند که به فعل در می آوردند. کاسب ها و فروشندگان معاصر نزول این دوره، در معاملات خویش درستکار نبوده و علت این نیز بی اعتقادی به آخرت بوده است.

مانند تمدن های گذشته برده داری برای آنها نیز یک چیز عادی و مباح قلمداد میشده و این موضوع چنان مشهور است که نیاز به ذکر آیه ای برای استناد نیست و کافی است کسی کلماتی مانند عبد و رقبه و مترادف های آنها را در قرآن جستجو کنید تا

به شیوع این امر پی برید.

«معیشت» آنها طوری سامان یافته بود که با تعالیم پیامبران بعضا در تضاد بود، و این نکته بماندن نشان میدهد که برخی از عناصر تمدنی آنان حاصل از نظام بت پرستی، و به عبارت دیگر قسمتی از نان آنها نان بت پرستی بود.

اوضاع عقیدتی مردم مکه در هنگام نزول وحی

اوضاع و احوال عقیدتی مردم مکه معاصر و مقارن نزول وحی سه مشخصه واضح روشن داشته است که میتوان آنها را بطور خلاصه بصورت زیر برشمرد:

۱ - دین زلال و پاک اسماعیلی در مکه خیلی قدیم وجود داشته، اما، فاصله زمانی آن نوع دین پاک و زلال با مردم مکه معاصر پیامبر (ص) بسیار طولانی بوده بطوریکه به قرار گفته های سیره نویسان و مورخان (که البته این قلم به اقوال آنها چندان التزام و ارادتی ندارد) بیش از هفتاد نسل بوده، و به تخمین این قلم، لاقل، بین حضرت اسماعیل (ع) و پیامبر عزیز ما (ص) می باید بیش از ۳۰۰۰ سال فاصله بوده باشد، و چنین فاصله زمانی زیادی کافی است که آن دین پاک و زلال را چنان از پاکی و زلالی بیاندازد و چنان مشوبش کند که از اصل خویش قابل بازشناسی نباشد.

۲ - با وجود این، و با توجه به آنچه که در فصل قبل راجع به میزان تمدن ساکنان مکه در زمان شروع به نزول وحی گفتیم، مردم مکه با سایر مردم، نظیر ساکنان شامات (محدوده سوریه و لبنان و اسرائیل فعلی) و حبشه (و یمن) مراودات منظم تجاری و حشر و نشر داشته اند و دین و فرهنگ آنها که تر و تازه تر از دین مکه ای ها بوده روی عقاید آنها خواه ناخواه تاثیر می گذاشته است، و لذا، اهالی مکه در معرض دین های نسبتا زلال و پاک هم - تا حدودی - بوده اند.

۳ - اما، علیرغم دو عامل فوق، دین رسمی اهالی مکه، که دین مورد قبول روسای قبایل باشد، با توجه به آنچه که گفته ایم، دینی بوده «آلوده به نان حاصل از بت پرستی»، و طبعا با آموزه های مخالف با بت پرستی به مخالفت بر میخواست است. خلاصه اینکه، مردم مکه در آن روزها:

۱ - از دین پاک آباء اجدادی شان چیزی نمانده بود.

۲ - روشنفکرانشان تحت تاثیر پسماند تعالیم انبیاء سلف بوده اند.

۳ - نان روسای قبایل نان حاصل از بت پرستی بود و لذا آنها و افراد تحت امرشان نمیتوانستند با دینی که صراحتاً بت پرستی را نفی میکند کنار بیایند. این بود موقعیتی که دین آینده در ابتدای تاریخ و جغرافیایش داشت.

(۲)

در این اوضاع و احوال بود که وحی بر فردی نازل شد که کژی ها را اصلاح کند و مردمان را به جاده پاکی و درستی و تعالی رهنمون گردد.

این فرد کسی خوشنام، و خوش کردار، و امین، و خوش خُلق، و مورد احترام عمومی، و رنج کشیده، و آگاه به انحرافات جامعه، و پر طاقت، و دارای شخصیت مستقل ابراهیم وار که بزرگی روسای قبایل در چشمش بزرگ نبود، و فقط حقیقت در چشمش بزرگ بود، نامش محمد و پسر عبدالله و نوه عبد المطلب شریف مکه بود، که در طفولیت، هم پدر و هم مادر از دست داده بود.

در وحیی که بر او نازل شده بود در درجه اول یک برنامه عبادتی بسیار سنگین که کسی غیر از او طاقتش را نداشت بر او نازل و مکلف به انجام آن شد، برنامه عبادتی که ضمن ادامه، تدریجاً، قطعات کوتاه جدیدی از وحی نیز نازل میشد که جنبه «اعتقادات پایه» را داشت.

در این قطعات کوتاه نازله وحی، چیزهایی بود که برخی از فرودستان جامعه را جذب میکرد، و آنها در پیروی او اذیت ها کشیدند و تلخی ها چشیدند، اما او را رها نکردند، و با او ماندند و کم کم بر تعدادشان هم افزوده شد، و وحی دائماً به این اجتماع کوچک که تدریجاً بزرگ و بزرگتر میشد نظر میداشت و همواره چک لیست هایی برای تکمیل سازندگی روحی آنها ارائه مینمود، و تدریجاً برخی از آنها به درجاتی بس عالی ارتقاء یافتند و بقیه هم که در درجات پائین تری از شخصیت های مطلوب بودند مورد تایید و تحسین وحی بودند و به پیامبر توصیه میشد بر ناخوشایندی های رفتاری برخی از آنها چشم فرو بندد و احترامشان کند و امیدوارشان نگهدارد، و آنها به وعده های الهی که از طریق وحی دریافت میکردند، بر ناراحتی ها و فشارها صبر میکردند، تا اینکه کم کم و با سرعت بسیار بطئی اوضاع و احوال تغییر کرد، و به تدریج از اردوگاه کفر کم و به اردوگاه ایمان اضافه میشد، تا اینکه آنقدر زیاد و بزرگ و تاثیر گذار شدند که نیاز

به قوانین اساسی برای ساماندهی آنان پیدا شد، و این نیاز هم طی آیاتی از سوی وحی نازل گشت، و این جریان ادامه داشت تا اینکه به نیروی اجتماعی قابل توجهی تبدیل شدند که دیگر در آن جامعه منحرف و مفرط در انحراف نمیگنجیدند، و به توصیه وحی به جای مناسبی هجرت کردند تا زمینه را برای آنچه به نام اسلام می شناسیم بسازند.

(۳)

تحولاتی که در ۱۳ سال قبل از هجرت در اردوگاه کفر حادث شد

جایگاه و پایگاه فعالان کفر از همان روزهای اول نزول وحی تا فتح مکه در ثروت و قدرت قرار داشت، و صاحبان ثروت و قدرت، هم، روانشناسی خاص خود را، و هم الگوی رفتاری خاص خویش را داشته اند.

به عبارت دیگر،

روانشناسی فعالان کفر، خودبزرگ بینی، و ثروت و قدرت را ملاک فضیلت دانستن، و الگوی رفتاری آنها، بر خود محوری و جلوگیری از رشد استعدادهای بالقوه آلترناتیو، استوار بود.

در تمام دوره سیزده ساله مذکور، هم این روانشناسی و هم این الگوی رفتاری وجود داشت، اما اتفاقی که افتاد این بود که با گذشت زمان «ریزش نیرو»ی رو به افزایش دائمی داشت، اما، اصل پایگاه و جایگاه خاستگاه فعالان کفر نه تنها تا هجرت، بلکه حتی تا فتح مکه، برقرار بود و با همان شدت و حدّت کار میکرد.

ذیلا در شرح بیشتر و جزئیات این جریان می بینیم :

روسای قبایل که نان حاصل از اعتقادات شرک آبخور اصلی شان بود و اعضای قبایلشان که بطور طبیعی پیروانشان بودند نیروی اصلی مخالفت با پیام وحی بودند، که ثروت و قدرت و مال را ملاک ارزشها دانستن اصول جهان بینی، و خود بزرگ بینی اصول روانشناسی شان، بود و برخورد های احساسی از قبیل نفرت از هر آنچه ممکن بود موقعیت شان را برهم زند، و نیز حسادت از اقبال مردمان به غیر از آنچه آنها می پسندیدند، روش شان بود و در این راه از استراتژی های ثابتی پیروی میکردند که تا هجرت تغییری نکرد، استراتژی هایی از قبیل :

بی اعتنائی نسبت به آموزه های وحی و تکذیب آن،

تمسخر،

اسم بد گذاشتن روی پیامبر (ص) [گمراه، گمراه خود خواسته، جادوزده،

مجنون، ساحر، شاعر، کاهن، مفتری، متکلف، توطئه گر، و ابتر]

بهانه تراشی های متنوع و مکرر،

رفتار های ایدائی،

عمد و اصرار و لجبازی در تکذیب وحی،

منع مسلمان شدن مردم،

آزار و اذیت کسانی که مسلمان شده بودند،

سعی در معامله با پیامبر و خنثی کردن او،

بزرگداشت دین یهود در مقابل اسلام،

سعی های مکرر در قتل پیامبر (ص)،

اما، علیرغم اینکه سیزده سال مداوم همه این رفتارهای استراتژیک را با اصرار زیاد پی

میگرفتند، موفق نبودند، بلکه روز به روز با ریزش نیرو و روبرو بودند، ریزشی که نمود

ظاهری آن کم، و نمود باطنی آن زیاد بود، تا اینکه، پس از حدود ده سال، در سه سال

قبل از هجرت، ضعف اردوگاه کفر آنقدر عیان شد که ابن الوقت ها و نان به نرخ روز

خور ها (که قرآن آنها را منافق نام نهاده) نیز، بی آینده بودن اردوگاه کفر را حس

کردند و ظاهرا به اسلام پیوستند.

(۴)

بالاخره زمان هجرت فرا رسید و آنهم انجام شد. چنین به نظر میرسد که دوره پس از

هجرت از نظر آنحضرت خیلی مطلوب (و به اصطلاح امروز) آنحضرت خیلی خوش

بحالش بوده، اما واقعا بر عکس بوده، از شروع دوره مدینه تا وفات آنحضرت، به موازات

گذشت زمان، تلخی های روزگار آنحضرت، هم متنوع تر و هم شدیدتر و هم عمیق تر

میشد. زیرا:

۱ - مشرکان مکه از خشم به خویش می پیچیدند و هر روز برای ایجاد یک جنگ

بنیان کن پیش بینی و تدارکات و تجمیع قوا و توطئه میکردند.

۲ - منافقان به موازات گذشت زمان قویتر میشدند و از میان نومسلمانان و با گول

زدن آنها و رفتار سازماندار، برای اینکه آنحضرت را به راه خویش بکشاند و مجبور نباشند به راه آنحضرت بروند، انواع و اقسام ترفند های ممکن را معمول میداشتند، شایعات دروغ که برای جامعه نوپا خطرناک بود می پراکندند، برای مشرکان مکه و یهودیان جاسوسی میکردند، و در هنگام دفاع دل مسلمانان را خالی میکردند، و اگر میشد، آنها را از همراهی با آنحضرت باز میداشتند، علاوه بر اینکه در هیچ جبهه خطری حاضر نبودند و یک کشته هم به نام آنها ثبت نشده، هنگام پیروزی همیشه حاضر و دارای زبان بلند و تیز و لافزن و سهم خواه بودند. و بارها توطئه قتل آنحضرت را ریختند و بر اینکار مصمم و همقسم بودند. در چشم آنحضرت نگاه میکردند و با دستور صریح او مخالفت میکردند، و در احتضار آنحضرت نیز که فرمود چیزی میگویم که آن را بنویسید تا پس از من گمراه نشوید، مانع شدند و گفتند «ان المرء لیهجر» (چرت و پرت میگه)

۳ - نومسلمانان نیز یکی از مشکلات و مصائب آنحضرت بودند.

نومسلمانان چه کسانی بودند؟

قسمت عمده آنان اهل یثرب بودند که هجرت آنحضرت به آنجا خود بخود سبب پیوستن شان به اسلام شده بود. عده دیگر کسانی از قبایل چادر نشین صحراگرد بودند که برخی از آنان به علت ارتباطات و منافعشان که با مشرکان مکه گره خورده بود مشرک ماندند و برخی دیگر که نظیر همین ارتباطات را با اهل یثرب داشتند مسلمان شدند.

این نومسلمانان چون مانند مسلمانان مهاجر با عمق اسلام آشنایی نداشتند، به راحتی بازیچه منافقان که سازماندار بودند و سازمانی عمل میکردند میشدند، و برای اعمال خرابکارانه آنها سربازهایی بی جیره و مواجب بودند.

۴ - یهودیان یک جریان قومی بسیار قوی بودند، زیرا اقتصاد یثرب در دست آنها بود، و نیز اتحاد محکمی در داخل خویش داشتند و اعمال آنها نیز سازمان یافته و موثر بود. آنها در ابتدا و قبل از هجرت نسبت به ظهور اسلام خوشبین بودند و از روی نشانه هایی که در کتاب های خویش میدیدند منتظر بالا گرفتن کار آنحضرت بودند، اما، پس از هجرت خیلی زود فهمیدند که این دین آن دینی نیست که آنها فکر میکردند که دنباله رو آنان باشد و خیلی زود در کسوت دشمنان دوست نما ظاهر شدند و چیزی

نگذشت که ماهیت واقعی خویش را نشان دادند و به صورت دشمن تمام عیار ظاهر گشتند و جنگ هایی با اسلام داشتند که در همه شکست خوردند و مجبور به ترک یثرب شدند.

۵ - مسیحیان نیز دشمنان اسلام بودند، اما هم تعدادشان کم بود و هم دشمنی شان به اندازه یهودیان نبود، اما، چیزی که بود این بود که یهودیان برسر اختلافاتی که در مسائل عقیدتی بین مسلمانان و آنها وجود داشت آنها را در دشمنی با اسلام فعال نگهمیداشتند، و با حذف یهودیان دشمنی آنها نیز کمرنگتر شد.

این بود وضع و اوضاع آنحضرت و مومنان واقعی که شبیه آن چیزی بود که بعدا امیر المومنین (ع) به «خار در چشم و استخوان در گلو» توصیف میکرد، و این وضعیت، در همین جهت خار در چشم و استخوان در گلو روز بروز سخت تر و ناگوارتر میشد و همین سختی دائم التزاید تا روز وفات آنحضرت ادامه داشت .

(۵)

جمع بندی و کارنامه آنحضرت :

آنحضرت یک تنه نهضتی را شروع کرد، عده کمی به او پیوستند، سختی ها کشیدند و صبر کردند، کم کم زیاد و قوی شدند، هجرت کردند، در جنگ هایی تحمیلی درگیر شدند و اغلب پیروز بودند و در آنهایی هم که پیروز نبودند شکست هم نخوردند، خرابکاری های منافقان را هم میدیدند و تا آنجا که دین اجازه میداد آنها را مهار میکردند، و در تمام این ده سال پس از هجرت موضوع آب و نان و رسیدگی به فقراء و زخمی های جنگ و شهدا و خانواده های آنان نیز از دغدغه های آنحضرت بود، اما، در بین همه این موانع، آنحضرت، در پیروی مطلق از وحی، دو چیز اصلی و اساسی را بطور مطلقا کامل، تکمیل کرد : کتاب و میزان!

«کتاب» آندسته از تعالیم همه انبیاء است که مطالبی است فرا زمانی و فرا مکانی، مانند وجود خداوند و وحدت او و صفات او و برخی از سنت های لا یتغیر او.

«میزان» آندسته از تعالیم انبیاء است که مطالبی است تاریخی و جغرافیائی مانند احکام و اخلاقیات و امثال آن.

آنحضرت، علیرغم آنهمه مشکلات و موانع تمام نشدنی، این دو کار اصلی نبوتی و

رسالتی را به نحو مطلقا کامل و شامل انجام داد.

(۶)

ممکن است کسی بگوید همه این سخنان مستند به چیست؟
عرض میکنیم همه این مطالب و تحلیل ها کلا و جزئا مستند به خود قرآن
است و نه هیچ چیز دیگر! و این چیزی است که جزء به جزء همه این مطالب
را در صفحات آینده و از متن خودِ سوره های قرآن خواهید دید.

مرحله اول نزول وحی

معارف پایه

شامل سوره های: عصر، توحید، حمد، زلزال، قارعه، ضحی، فلق، ناس، تین، لیل، شمس، طارق، و قدر.

زمان نزول این مجموعه سوره ها، بنا بر تحقیق همین قلم در کتاب « ترتیب نزول، و زمان نزول سوره ها » (که در سایت ذکر شده در اول این کتاب قابل دسترسی است) عبارت است از :

از ماه دهم سال ۱۳ قبل از هجرت تا بیستم ماه چهارم سال ۱۲ قبل از هجرت (تقریباً شش ماه اول از بعثت)

(چون این سوره ها خیلی کوتاه می باشند، لذا، تعیین تاریخ تک تک آنها چندان لزومی ندارد ولی اگر کسی مایل باشد میتواند به همان روشی که ما در مورد سوره های بلند تر عمل کرده ایم عمل کند، ضمناً دو ماه سکوت وحی - موضوع سوره ضحی - نیز در نظر گرفته شده است.

اولین جرعه وحی

باتفاق صاحب نظران، اولین جرعه وحی پنج آیه اول سوره علق است، که پیامبر (ص) با نوشیدن آن، از محمدبن عبدالله به محمد رسول الله (ص) ارتقاء یافت، ولی چون ما

«سوره» ها را - و نه اجزاء سوره ها را - مورد مطالعه قرار میدهیم، فعلا این پنج آیه مورد بحث ما نیست و در جای خویش، در سوره علق، به آن می پردازیم.

سوره عصر

۱ - از کلمه «الحق» با توجه به اینکه الف لام آن نمیتواند الف لام جنس باشد معلوم میشود به حق خاصی اشاره دارد و چون شرحی در باره آن نداده معلوم میشود آن حق در آن روزها اجمالا نزد مردم شناخته شده بوده،

۲ - و به همین روش می توانیم این نتیجه را بگیریم که ایمان و عمل صالح نیز بطور کلی و مجمل نزد مردم آن روزها مورد شناسایی بوده،

۳ - به همین نحو می توانیم درک کنیم که چون الف لام کلمه «الانسان» نمیتواند الف لام معرفه باشد پس الف لام جنس است یعنی همه انسان ها زیانکارند، اما چون برخی از آدمیان هم بودند که نمیشود آنها را خاسر قلمداد کرد (مثلا خود پیامبر)، میتوانیم نتیجه بگیریم که اکثریت قریب به اتفاق آن مردم منظور بوده است و بالاخره از این سوره میتوانیم به این جمع بندی برسیم که :

در آن روزهای نزول این آیات ، اکثریت قریب به اتفاق مردم، نه به «آن حق» معتقد بودند و نه اهل ایمان و اعمال صالح بودند و زندگی همگی شان مصداق خسران بود، اما آن مردم، در عین حال، درکی - هرچند ناواضح - از «آن حق» و ایمان و عمل صالح داشتند.

سوره توحید

از مطالب سوره توحید نکته هایی که ارزش تاریخ نگاری دارد اجمالا اینها است که :

۱ - عده زیادی از معاصران نزول این سوره معتقد بوده اند خداوند دارای فرزندی است.

۲ - همچنین معتقد بودند خداوند نیازی هائی دارد.

۳ - همچنین معتقد بودند خداوند در سیستم جهانی دارای همطراز هائی است.

۴ - با وجود اینها، آنها به «الله»ی معتقد بودند که علاوه بر امکان داشتن فرزندی، و علاوه بر امکان وجود همطرازانی، و علاوه بر دارا بودن احتیاجاتی، از دیگر «خدایان» مهم تر بوده و برجستگی نسبت به آنان دارد.

سوره حمد

این سوره از این لحاظ که در شبانه روز می باید در نماز ها لا اقل ده بار خوانده شود یکی از موارد تلقینی ای است که به مسلمانان یاد آور میشود مواردی را دائما به یاد بیاورند و لذا میتوان گفت در اوان نزول وحی، مردم آن دوره، یا با آن موارد مشکل، و یا نسبت به آن موارد غفلت داشته اند، و آنها عبارتند از :

- ۱ - همه چیزهای خوب و مطلوب از ناحیه خداوند به بشر میرسد.
- ۲ - خداوند مربی و پرورش دهنده انسانها است.
- ۳ - خداوند، هم مهربانی عمومی (نسبت به همگی آدمیان) و هم مهربانی خصوصی (نسبت به تک تک آدمیان) دارد.
- ۴ - پس از زندگی که هرکس در این جهان دارد آخرتی خواهد بود.
- ۵ - همگی شایسته است با توجه به موارد فوق (ضمن اینکه عقل و همه قوای خویش را فعال میکنند) از خداوند یاری بجویند و از راه مورد نظر او منحرف نشوند.

سوره زلزال

در این سوره بطور اجمالی از «خیر» و «شر» سخن رفته، و چون هیچ توضیحی (نه در این سوره و نه در سوره های قبلی) نداده، معلوم میشود اجمالا مردم معاصر نزول این سوره، خالی از نوعی از سیستم اخلاقی نبوده، و با مفهوم خیر و شر آشنا بوده و برای آنها مصادیقی می شناخته اند.

سوره قارعه

درک کامل موضوع قیامت آسان نبوده و وحی انتظار نداشته مردم فوراً آن را قبول کنند، و ذکر جمله خطابي-استفهامي «ما ادریک» (چه چیز دانایت کرده؟) مطالب غامضی را روشن میکنند که این قلم فعلا جای شرح آنها را در این کتاب که به تاریخ نگاری شبیه تر است، مناسب نمی بیند.

سوره ضحی

هنگام نزول این سوره، آنحضرت به نوعی افسردگی دچار شده بود و فکر میکرد خداوند

از او بدش آمده و از او اصطلاحاً قهر کرده (آیه ۳) و نگران بود که مبادا لطف خدا از او قطع شود (آیه های ۴ و ۵)

چرا پیامبر (ص) چنین گمان هایی کرده بوده؟

از آنجاکه این سوره جزء اولین سوره های نازل شده است، به سهولت می فهمیم که جریان نزول وحی برای مدتی قطع شده بوده (آیه ۳) تا آنحضرت به موقعیت جدیدش (محمد بن عبدالله که ضمناً مورد نزول وحی نیز قرار گرفته) عادت کرده و اصطلاحاً آن را هضم کند، اما همین موضوع درست و حکیمانه سبب اندوه و نگرانی آنحضرت شده بود.

لذا خداوند (در ادامه آیات ۳ تا ۵) الطافی را که به آن حضرت لطف فرموده ذکر کرده، ولی نعمت هایی مانند سلامت، اعتدال جسمی، خوش قیافه بودن، و امثال این ها را اسم نبرده و فقط به سه نعمت پناه یافتگی پس از بی پناه شدن، و هدایت پس از حیرانی، و غناء پس از تنگدستی، اشاره کرده، و از این جا معلوم می شود این نعمت ها از سایر نعمت ها به نظر آنحضرت مهم تر بوده است، و با توصیه های رفتاری که در آخر سوره به آنحضرت میکند تلویحاً به او این آمادگی ذهنی را میدهد که کارت بالا خواهد گرفت (آیه ۴) و دیگران به نیاز به تو روی خواهند کرد (آیه های ۹ و ۱۰)

مجموع این مطالب را باید در جهت دلداری دادن به آنحضرت ارزیابی نمود.

سوره فلق

در این سوره دارد «مشکلات راه» با پیامبر (ص) میگوید و تلویحاً ذهنش را آماده میکند که فقط ثلث مشکلات او مربوط به اوضاع و احوال عمومی است (آیه ۳) و دو برابر آن (آیه های ۴ و ۵) ناشی از عوامل مخالفت انسانی است که در جریان امور گره ها می اندازند و در این راه محکم کاری ها میکنند و نیز حسادت ها دارند که به فعل در می آورند و ذهنش را آماده می نماید که مشکلات خیلی بیشتر از این چیزهاست (در آیه ۲)

سوره ناس

مردم معاصر نزول این سوره، اجمالاً، به اهمیت تاثیر نقش خانواده (آیه ۱) و قدرت

سیاسی (آیه ۲) و عقاید دینی (آیه ۳) در تکوین شخصیت و منش و خلق و خوی مردم آگاه بوده، و عوامل مذکور را در رفتارها و گرایش های انسان موثر میدانسته اند.

سوره تین

در زمان نزول این سوره غذاهایی مانند زیتون و انجیر و نیز مفهوم کوه طور برای مردم مکه شناخته شده بوده (آیه های ۱ تا ۳) و همچنین در این زمان لازم بوده که ذهن آنحضرت برای تکذیب های قریب الوقوع آماده شود (آیه ۷)

سوره لیل

جامعه آنروز مهبط وحی جامعه ای متکثر بوده است (آیات ۴ تا ۱۱) با توجه به بافت قبیله ای، و مطلب فوق، فهمیده میشود سران قبایل یکجور و یکدست نبوده، بلکه دارای گرایش ها و افعال و رفتارهای مختلف بوده اند.

سوره شمس

در این سوره نیز دارد به پیامبر (ص) زمینه ذهنی میدهد که در آینده با تکذیب روبرو خواهد شد (آیه های ۱۱ تا ۱۵) و نیز به تکذیبگران فعال ممکن هشدار میدهد که تکذیب فعالشان ممکن است عواقب سنگینی برایشان در پی داشته باشد.

سوره طارق

مردم چیزی در باره وحیی که به آن حضرت نازل میشده شنیده بودند اما آن را هنوز چندان جدی نمیگرفتند و واکنشی (اعم از مثبت یا منفی) در باره آن نداشتند (آیه های ۱۳ و ۱۴) و خود آنحضرت نیز در باره موضوع آخرت و قیامت در ذهن خویش سوالاتی داشته (آیه ۲)، ولی نباید از آیه های ۱۳ تا ۱۷ این استنباط بشود که در هنگام نزول این سوره، کفر و تکذیبی، و به دنبالش توطئه و نیرنگی، در کار بوده، بلکه دارد ذهن آنحضرت را آماده میکند که بعد ها (توجه شود به دو قسم در آیه های ۱۱ و ۱۲ که اشاره به گذشت زمان دارد) ممکن است چنین چیزهایی پیش آید و ضمناً به آنحضرت تلویحاً میگوید که تو نباید چندان اهمیتی دهی.

سوره قدر

در این سوره، بلکه متن وحی سوره شبیه اعلامیه است، و در آن برای وحی و ظرف زمانی آن شان و مقام والائی مطرح است، که هم سبب جلب توجه و اهمیت دادن، از سوی پیروان آنحضرت است، و هم ایجاد علاقه برای افراد خارج از جمع کوچک پیروانش می باشد که به جریان اسلام پیوندند.

مرحله دوم نزول وحی

اعلام موجودیت

و

ارشاد اجمالی مخاطبان غافل

شامل سوره های: علق، قریش، تکاثر، بلد، هُمزه، فجر، نجم، عبس، کافرون، اعلیٰ، و مزمل.

نزول مجموع سوره های مرحله اول تقریباً شش ماه اول از بعثت
نزول مجموع این سوره ها از دهه آخر ماه چهارم سال ۱۲ قبل از هجرت تا حدود
پایان ماه ذی حجه همان سال (تقریباً هشت ماه و ده روز) پس از مرحله اول.
(چون این سوره ها خیلی کوتاه می باشند، لذا، تعیین تاریخ تک تک آنها چندان
لزومی ندارد ولی اگر کسی مایل باشد میتواند به همان روشی که ما در مورد سوره
های بلند تر عمل کرده ایم عمل کند)

سوره علق

در آیات ۶ تا ۸ یکی از قوانین حاکم بر رفتارهای انسانها را بر می‌شمارد، و در آیات ۹ تا ۱۱ به واکنش سه تیپ از انسانها در رابطه با رفتارهای دینی اشاره دارد، و در آیات ۱۵ تا ۱۸ اشاره کوتاهی به نوع رفتار تکذیبگرانِ فعال و عکس العمل ممکن الهی در مقابله با آنها میکند.

به نظر نمی آید هنگام نزول این آیات این سه تیپ ممکن هنوز ظهوری و فعالیتی داشته بوده اند و میتوان ذکر آن را نوعی ترسیم آینده و ایجاد آمادگی ذهنی برای کسی که بزودی در کسوت رسول الهی فعال خواهد شد، دانست. در پایان نیز (گوئی در جواب سوالی در تقدیر) توصیه ای عبادتی به آنحضرت دارد که برای توان کافی یافتن، برای مقابله با این صحنه ها باید چنین کنی.

سوره قریش

در این سوره اولین اعلام موجودیت و اولین تعرض دیپلماتیک به جامعه مخاطب دیده میشود (آیه های ۱ و ۳) که لحنی معقول و منطقی و خالی از تطمیع (بهشت) و تهدید (جهنم) دارد.

جامعه ای که وضع شان مرتب بوده، بطوریکه معیشت منظم (آیه ۲) و «امنیت غذایی» و «امنیت عمومی» (آیه ۴) نیز داشته اند.

سوره تکوین

در این سوره ، در کسوت یک ناصح حکیم ، مستقیماً جامعه مخاطب را برای رفتارهای انحرافی غالبِ کودکانه عمومی شان مورد نکوهش قرار داده و به آنان هشدار میدهد که در یک آینده نزدیک (که ظاهراً می باید روز فتح مکه و حصول علم حاصل از ایمان باشد) به حقیقت بی حاصلی و بی ارزشی، رفتارشان آگاه خواهند شد.

سوره بلد

مقارن نزول این سوره، در شهر مکه، اتفاقی افتاده بوده، مثلاً قحطی یا بالا رفتن ناگهانی قیمت مواد غذایی، که تهیه آن را توسط اشخاص ضعیف به شدت مشکل کرده بوده، و اغلب مردم به وضعیت «وای بر من»ی رسیده بودند که از ترس به زحمت افتادن بیشتر در آینده، بکلی کمک به ابقاش ضعیف و فرودست را از نظر انداخته بودند (آیات ۱۴ تا ۱۶) که بنا به محتوای سایر آیات این سوره، مورد عتاب غلیظ و شدید قرار گرفته بوده اند، و این عتاب غلیظ و شدید تاثیر فوری هم داشته، زیرا در سوره بعدی (سوره هُمزَه) لحن عتاب اندکی رقیق تر شده، و سپس در سوره بعدتر (سوره فجر) خیلی رقیق تر گشته، و در سوره های بعدی ادامه نیافته است. این تاثیر فوری با شخصیت آنحضرت که مورد احترام عمومی بوده (آیه ۲) مرتبط بوده، و خود موضوع اخیر محصول وجود نوعی خرد جمعی بوده است.

سوره هُمزَه

در هنگام نزول این سوره، آن «مشکل فراگیر» که در سوره بلد دیدیم تا حدودی مهار شده و روحیه ای که در آن موضوع وجود داشت، از «اکثر مردم» به «عده قلیلی از میان برخی ثروتمندان» (آیه های ۲ و ۳) تقلیل یافته است.

سوره فجر

در آیه های ۱۵ تا ۲۰ مالدوستی افراطی اغلب انسانها را نکوهش میکند، و خاطر نشان میسازد که مالداران وظایفی دارند. این لحن معقول و منطقی پس از آن لحن تند سوره بلد نشان میدهد که عامل موجهه آن لحن تند تا حدودی فروکش نموده، و نیز این را به ما میگوید که سخن آنحضرت در قلوب مردم تاثیر میکرده، که عامل مزبور را فرو نشانده است.

سوره نجم

سران کفار در زمان مقارن نزول این سوره، چنین القاء میکرده اند که :
۱ - آنحضرت یا گمراه است یا خود را به عمد به گمراهی دچار کرده است، و ۲ - یا

اینکه برای خواهش نفس (مثلا برای انگیزه ای به دروغ) سخن میگوید، و ۳ - یا اینکه چیزهایی دیده اما دیده های او در اثر خطای دید (مثلا دیدن سراب بجای آب) بوده است، و ۴ - و با او در در باره چیزهایی که میدید (در جهت تکذیب)، بسیار بگومگو میکردند، و ۵ - میگفتند که آنحضرت اگر هم چیزی دیده باشد حاصل از نوع دیگری از خطای دید است و مثلا شبیه مواقعی است که چشم آدمی که معمولا تاب تحمل نور شدید را ندارد به هنگام برخورد با نور شدید از منبع نور منحرف میشود و به چیز دیگری روی میکند (آیه های ۲ و ۳ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۷) خلاصه اینکه سران مخالفان آنحضرت مشغول بحث و بررسی تخطئه آنحضرت بوده و چنین توجیهاتی را می ساخته و منتشر میکردند.

همچنین اعتقادات مشرکانه سران مخالفان آنحضرت بر پایه ای که برای مخاطب ها مستدل و روشن باشد استوار نبوده، بلکه پندارهایی «من در آری» (آیه ۲۳) و «گمانی» (همان آیه) و «براساس خوش آمد هوای نفس» (همان آیه) و «نا معقول» (آیه ۲۲) بوده است.

به عبارت دیگر، چیزی که آنحضرت ادعا میکرد، نزد شخص عاقل بی غرض چیزی بود که لا اقل ارزش تامل را داشت، اما، چیزی که مخالفان آنحضرت عرضه میکردند از همان برخورد اول بی اصل و پوچ و بی ارزش به نظر می آمد.

همچنین یک مانع مهم شتافتن در راه ایمان به آنحضرت اعتقاد به شفاعت بوده است (آیه ۲۶) (گیرم که این محمدبن عبدالله حق هم باشد، اگه من به او نگروم که اشکالی نداره، چونکه شفیع داریم و سر بزرگوارها به کمکمون میان)

در آیه ۲۹ به پیامبر (ص) آموزش میدهد که «مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» را از لیست اشخاصی که می باید هدایت آنها را وجهه همت خود قرار دهد خارج کند. مطالعه روی این دو مقوله: ۱ - تولى عن ذکرنا، و، ۲ - لم یرد الا الحیوة الدنیا، به ما نشان میدهد که اینها دو روی یک سکه هستند.

در «تولی»، یک نوع اخذ تصمیم، و وجود نوعی جمع بندی مبتنی بر تحلیلگری، دیده میشود، که همین مشخصه در «یُرد» نیز مشاهده میگردد.

روی دوم سکه مذکور، یعنی «یُرد»، نشاندهنده این است که اشخاص تعریف شده مایل به پستیها و لذت های مظلوف در لحظات زود گذر بوده و هیچ تمایلی به مفاهیم خارج

از آن نداشته اند.

چنین اشخاصی به سهولت برای آنحضرت قابل شناسائی بوده و صرف نکردن نیرو در جهت تبلیغ روی آنها برایش یک آموزش مفید تلقی میشده است. در اندک زمانی قبل از نزول این آیات، شخصی که قبلاً ایمان آورده و انفاقاتی نیز انجام داده بود، ایمان خویش را پس گرفت و انفاق را نیز متوقف کرد.

البته وقوع چنین واقعه ای در آن روزها عادی بوده است (آیه های ۳۳ و ۳۴) زیرا سران قبایل با تعلیم آنحضرت مخالف بودند و قاعدتا می باید مساعی خویش را برای جلوگیری از تعالیمش به کار ببرند و وقتی که یک مسلمان فعال و جدی را ببینند قاعدتا می باید دوره اش کنند و او را به صف خویش بازگردانند.

مردم معاصر نزول این آیات بطور اجمالی از تعلیم حضرت ابراهیم و حضرت موسی مطلع بوده اند (آیه های ۳۶ و ۳۷)

آنچه به تعلیم حضرت موسی مربوط می شود، اینطور قابل درک است که در اثر اختلاط با یهودیان، مردم مکه نیز تا حدودی با آن آشنا شده بودند و آنچه که به حضرت ابراهیم مربوط می شود قاعدتاً باید از طریق بنی هاشم که فرزندان آن حضرت بودند به مردم مکه رسیده باشد.

چون ادیان سابق نسبتاً بسیط و ساده بود این اطلاع اجمالی آنها که در دو آیه مذکور مورد اشاره قرار گرفته مفهوم است، یعنی اینکه مردم آنروز مکه از مفاهیم اساسی دینی بی اطلاع نبوده اند. بلکه حتی به یک معارف بالای دینی ای دسترسی داشتند که برخی از عناصر آن حتی برای ما مسلمانان امروز هم جالب است و تازگی دارد. ذیلا عناصر اصلی مذکور را لیست میکنیم :

۱ - آیه ۳۸ : لا تز وازره وزر اخری ۲ - آیه ۳۹ : لیس للانسان الا ما سعی (آیه های ۴۰ و ۴۱ فرع آنند) ۳ - آیه ۴۲ : الی ربک المنتهی ۴ - آیه ۴۳ : هو اضحک و ابکی ۵ - آیه ۴۴ : هو امات و احیی ۶ - آیه ۴۵ : انه خلق الزوجین الذکر والانثی (آیه ۴۶ فرع آن است) ۷ - آیه ۴۷ : علیه النشاء الاخری ۸ - آیه ۴۸ : هو اغنی و اقنی ۹ - آیه ۴۹ : هو رب الشعری ۱۰ - آیه ۵۰ : انه اهلك عاد الاولى (آیات ۵۱ تا ۵۴ فرع آنند) جدا جای تعجب است که با وجود چنین گنجینه ای از معارف الهی چگونه آنها دچار آن حالت خیلی نازل و ابتدائی شرک شدند و آنهمه در مقابل وحی مقاومت کردند تا اینکه مجبور شدند با ذلت و خواری و آنهم حدود بیست سال بعد تسلیم شوند.

اکثر مردم آن روزها موضوع وقوع قیامت را نه تنها باور نمیکردند بلکه آن را عجیب تلقی نموده و به سخره هم میگرفتند (آیات ۵۷ تا ۶۱)

سوره عبس

آنحضرت مورد عتاب واقع شد که چرا آن شخص نابینای مومن را مورد ملاطفت قرار نداد (آیات ۱ تا ۱۰) و به کسی توجه نشان داده که قصد قبول ایمان نداشت (آیه ۷) معلوم میشود آنحضرت بسیار به مسلمان شدن سران مخالفان اهمیت میداد و نمیخواست در حضور آنان اتفاقی بیفتد که از نظر آنها ناخوشایند باشد.

همچنین معلوم میشود آنحضرت حاجب و دربان نداشت، وگرنه اگر چنین همکاری میداشت آنها برای آن مومن نابینا توضیح میدادند که ایشان جلسه دارد و او بطور قطع می پذیرفت و یک وقت دیگر به دیدار آنحضرت نائل میشد.

چرا پس از آن عتاب های پاراگراف قبل آیات ۱۱ تا ۱۶ را نازل فرموده؟

از باب جلب توجه و تاکید!

به این معنی که این از دغدغه های خاطر وحی است که مومنان عزیز و محترم دانسته شده و همواره در مناسبات با آنان در نظر گرفته شود، چه از سوی خود گیرنده وحی و چه از سوی سایر مومنان.

سوره کافرون

در آن مقطع زمانی که معاصر نزول این سوره بوده، نیاز بوده است که آنحضرت تکلیف پیروان خویش و سایرین را کاملاً روشن نموده و یک فاصله مشخص بین جبهه خویش و سایرین بکشد و راه مماشات و معامله و سایر اموری که خلوص مشخصات آموزه های وحی را مشوب میکند ببندد.

سوره اعلی

از آنجا که روش خداوند این است که با «زبان» مخاطب سخن میگوید، از آنجا که در آیه ۴ بجای کشتزارها و باغستانها، به عنوان مصداق خلق و تقدیر (که آنها را مطلق

آورده)، از مراتع مثال آورده، معلوم میشود مخاطب های آن روزها کشاورزی قابل توجهی نداشته اند و «سبز»ی زمین بیشتر خودرو و از نوع مراتع بوده است. از آیه ۶ فهمیده میشود آنحضرت به وحیی که به او میشد فوق العاده اهمیت میداد و نگران بود که مبدا قسمتی از آن را فراموش کند (آیه ۶) و نگران بود مبدا در انجام رسالتش موفق نشود (آیه ۸) و خیلی به ترویج حقایق وحیانی خویش اهتمام می ورزید و روی هرکس که دستش به او میرسید کار تبلیغی میکرد، که خداوند به او توصیه نمود که فقط در جاهائی که به نظرش موثر است نیرویش را مصروف نماید (آیه ۹) از آیه های ۱۸ و ۱۹ باز هم فهمیده میشود که مخاطب های آنحضرت اجمالا و بطور کلی بوئی از دین صحیح به مشامشان رسیده بود.

سوره مزمل

در اوان نزول این سوره پیامبر (ص) که هنوز در آغاز راه رسالت است به این پدیده جدید هنوز عادت نکرده و وحی از او انرژی زیادی میگیرد، بطوریکه نیاز به استراحت فوری کامل احساس میکند (آیه ۱)

شبهای تابستان کوتاه و شبهای زمستان بلند و شبهای بهار و پائیز تقریباً مساوی است، بنابراین آیه های ۲ و ۳ و ۴ ناظر به این مطلب است که «بطور متوسط» حدود نصف طول مدت شبها را به عبادت بپرداز.

معلوم می شود با نزول سوره مزمل پیامبری رسول خدا (ص) وارد مرحله جدیدی می شود و نیز معلوم می شود تا اینجا نزول وحی (سوره مزمل و سوره های قبلی) نسبت به مراحل بعدی سبک تر و آسان تر بوده، و البته کسی که قرآن را به ترتیب نزول می خواند، این امر برایش واضح است، اما چون اکثریت مسلمانان قرآن را به ترتیب رایج (که تقریباً عکس ترتیب نزول است) قرائت می کنند متوجه این نکته نمی شوند (آیه ۵)

پیامبر هنوز در اوایل وحی است و تا اینجا فعلاً حدود ۴٪ از قرآن بر او نازل شده و لذا در آیه ۸ خداوند او را به «اسم رب» ارجاع می دهد در حالی که چنانکه بعداً خواهیم دید در آینده به خود رب ارجاع داده می شود مثلاً به جای «اذکر اسم ربک» خطاب می شود «واذکر ربک» و این نیز چیزی است که فقط کسانی متوجه می شوند که قرآن

را به ترتیب نزول بخوانند و بقیه متوجه نمی‌شوند حتی مفسران بزرگ. در آیه ۸ توصیه‌ای به قرائت آرام و واضح قرآن نموده، در حالی که هنوز بیش از حدود ۴٪ کل قرآن نازل نشده، لذا معنی آن جمله این است که «آن مقدار از قرآن را که تا کنون بر تو نازل شده با ترتیل بخوان» و البته تا هر شب ممکن است مقدار دیگری هم نازل شود و این توصیه به پیامبر(ص) ثابت است و لذا «قرآن» مورد بحث، آن قسمتی از قرآن است که تا هرشب که عمر شریف آن حضرت آن را درک کرده، مجموعاً نازل شده باشد.

آدمی در حال شنا (سبحا - آیه ۷) حالتی دارد که در غیر شنا آن حالت را ندارد. اگر شناگر حرکات خاصی را نکند غرق می‌شود. یعنی شناگر کارهایی می‌کند که مجبور به انجام آنهاست و از انجام آنها چاره‌ای ندارد.

پیامبر(ص) نیز به عنوان وظایف پیامبری چاره‌ای جز انجام کارهای خاصی را ندارد. مردم را باید دعوت به حق کند، تعالیم الهی را باید به گوش مردم برساند، کسانی که اقبال نشان می‌دهند در تربیت آنها بکوشد، با مخالفان چالش کند، به ضعفای امت خویش رسیدگی کند و غیره و غیره و طبعاً در این حالت نمی‌تواند به عبادتی که صفای روح و قوام شخصیت او را تضمین می‌کند بپردازد. به همین خاطر است که در آیه ۶ فرموده که شب را به عبادت (آن هم چنان عبادت طولانی که به طور متوسط نصف طول زمانی هر شب است) بپردازد.

در آیه ۱۱ وقتی که می‌گوید «تکذیبگران صاحب نعمت»، واضح است که منظور، سران اردوگاه کفر و شرک است زیرا نعمت اعم از قدرت و ثروت است و باز هم واضح است که قدرتمندان یا ثروتمندان جزء سران جامعه حساب می‌شوند و این‌ها هستند که روی بقیه افراد جامعه تأثیر می‌گذارند و این قبیل افراد نوعاً با پیامبران و در این مورد با پیامبر اسلام (ص) چالش داشتند.

اینکه در آیه مذکور فرموده سران کفر و شرک را به من واگذار، به این معنی نیست که دستی از آسمان می‌آید و گوش آنها را می‌پیچاند بلکه معنی آن این است که ما نظامات و قوانینی قرار داده‌ایم که آن افراد در هزارتوی آنها گیر خواهند افتاد و حسابشان رسیدگی خواهد شد و مغلوب خواهند شد اما چون این طرز بیان صمیمی‌تر و دلگرم کننده‌تر است، این نوع کلام به کار رفته است.

از آیه ۱۵ فهمیده میشود که سران مخالفان آنحضرت روانشناسی فرعونى داشتند (یعنی هیچ طوری مایل به پذیرش سخن حق نبودند) اما در عین حال، در آن روزها، غیر از «سران» مذکور، در بدنه جامعه، استعدادی برای پند پذیری وجود داشت (آیه ۱۹)

از آیه ۲۰ فهمیده میشود آنحضرت و برخی از نزدیکانش چه رژیم عبادی فوق سنگینی داشته اند! همچنین از همین آیه فهمیده میشود خداوند وعده موفقیت این نهضت را به آنحضرت داده (يُضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ ، يِقَاتِلُونَ ، زَكَاةً ، . .) و روحیه او را پر از امید و اطمینان نموده است.

سران قریش رسماً پیامبر(ص) را تکذیب می کرده اند اما دامنه مزاحمت های آنها هنوز به مرحله «عمل» نرسیده بود (آیه ۱۱) زیرا در آن روزهای نزول این سوره وظیفه آنحضرت این بود که از آنها فقط کناره بگیرد (آیه ۱۰)

مرحله سوم نزول وحی

مطرح نمودن پررنگ آخرت

و

جذب نفوس مستعد

شامل سوره های به ترتیب: انفطار، تکویر، حاقّه، قلم، غاشیّه، نباء، طور، واقعه، رحمان، دهر، مطفّین، قیامه، انشقاق، ق.

نزول مرحله اول شش ماه اول از بعثت

نزول مرحله دوم هشت ماه پس از مرحله اول

نزول این مرحله ، از اواخر ذی حجه سال دوازده قبل از هجرت، تا اواسط ماه ذیحجه

سال دهم قبل از هجرت (یعنی تقریباً دوسال)

(چون این سوره ها خیلی کوتاه می باشند ، لذا ، تعیین تاریخ تک تک آنها چندان لزومی ندارد ولی اگر کسی مایل باشد میتواند به همان روشی که ما در مورد سوره های بلند تر عمل کرده ایم عمل کند)

سوره انفطار

زمان نزول : تقریباً اواسط سال سوم بعثت

اکثر مردم در آن روزها راجع به خداوند پندارهای همراه با خودفریبی داشتند و قیامت را تکذیب و اینکه در این جهان دائماً دارند دیده و ارزیابی میشوند را انکار مینمودند (آیه های ۶ تا ۱۲)

سوره تکویر

آیه های ۸ و ۹ نشان میدهد که گفتمان غالب مرحله وقوع قیامت، گفتمان عدالت خواهی است، و دختر زنده بگور فقط یکی از نمونه های استعدادهایی است که به ظلم از بالندگی و به ثمر رسیدن آنها جلوگیری شده، و منحصر به آن نیست. از آیه ۲۶ فهمیده میشود در این مقطع از نزول قرآن یک دعوت همگانی از مردم شده که به این جریان بپیوندند.

سوره حاقه

گفتمان مسلط، در زمان معاصر نزول این سوره، تکذیب و سرپیچی بود (آیه ۱۰) مخالفان فعال آنحضرت، علاوه بر ثروت از نفوذ کلام نیز بهرمندی داشتند، و به عبارت دیگر از سران جامعه بوده اند (آیه های ۲۸ و ۲۹) که علاوه بر مشکل فکری مشکل شخصیتی و انسانی نیز داشته اند (آیه های ۳۳ و ۳۴) تحلیل مخالفان فعال آنحضرت از تعالیم او به سه عنوان عمده بر میگشته: ۱ - این حرفها را از خودش در می آورد (آیه ۴۱) - ۲ - این حرفها را از خدمه معابد شرک اخذ میکند (آیه ۴۲) - ۳ - این حرف نسبتی با خداوند ندارد و افتراء بر اوست (آیه ۴۴) (که البته مورد ۳، هم میتواند شامل ۱ و هم میتواند شامل ۲ باشد) از لحاظ وحی مردم در سه دسته قابل دسته بندی بوده اند: ۱ - مومنان جدی (آیه ۴۸) - ۲ - کافران جدی (آیه ۴۹) - ۳ - کافران معمولی (آیه ۵۰) آنحضرت برای ادامه موفق کار رسالتش که نیاز به تقویت روحیه و تقویت صبر و استقامت داشته، به آن نوع رژیم عبادی (توجه و یادآوری دائمی منزله دانستن خداوند، پروردگار دانستن او، و عظمت او) ارجاع داده شده است (آیه ۵۲)

از آیه‌های ۴۰ تا ۵۰ فهمیده می‌شود بعضی‌ها می‌گفتند پیامبر (ص) شاعر است، و این مطالبی را که می‌گوید به او وحی شده از خودش در آورده، و بعضی‌ها می‌گفتند از اجنه و نیروهای غیبی یاد می‌گیرد و به نام وحی جا می‌زند، و بسیاری بودند که به طور صریح پیامبر را مقتدری قلمداد می‌کردند، و بطور کلی کافران زیاد و نیرومند نیز بودند.

سوره مرسلات

از ترجیع‌بند «ویل یومئذ للمکذبین» که در این سوره هست و بسیار مکرر است، معلوم می‌شود هنگام نزول این سوره تکذیب در میان عده‌ای از مخالفان پیامبر (ص) به صورت یک فرهنگ درآمده بود و آنها در روش مخالفت خویش به یک جمع‌بندی رسیده بودند که هر چه از سوی رسول خدا (ص) مطرح شود، چشم بسته به کلی تکذیب کنند، و این به صورت یک استراتژی برای آنها مطرح و سپس جا افتاده بود که تا فتح مکه ادامه داشت.

سوره قلم

ذکر عظمت شخصیت آنحضرت در جای جای قرآن هست، اما آنچه در ابتدای این سوره آمده برجستگی خاصی دارد و اینکه تصور عمومی راجع به آنحضرت چقدر با واقعیت فاصله داشت (آیه ۲) و اینکه بزودی این موضوع برای همگان روشن خواهد شد (آیه‌های ۵ و ۶)

راجع به عظمت شخصیت پیامبر اکرم (ص) در سوره‌های نجم و تکویر و حاقه و جاهای دیگر مطالبی مطرح شده، اما آنچه در اینجا مطرح شده، خیلی متفاوت است و کلمه «عظیم» که راجع به شخصیت آن حضرت به کار رفته بار معنایی سنگینی دارد و اگر به جاهائی که این کلمه به کار رفته مراجعه شود، تا حدودی روشن‌تر می‌شود، و همچنین وقتی که این نکته در نظر گرفته شود که خداوند در قرآن، این جهان را کوچک، و استفاده‌های آن را «قلیل» قلمداد فرموده است.

مکذب‌ها می‌خواستند جریان اسلام را اصطلاحاً «مهار» کنند (آیه ۹) آنها از لحاظ داشتن عِدّه و عُدّه در طبقات بالای جامعه قرار داشتند (آیه ۱۴) و روش کارشان این

بوده که بگویند آنچه این پیامبر عرضه میکند «چیز مهمی نیست» (آیه ۱۵) در مجموعه اعتقادی اکثر مردم معاصر نزول این آیات اگر هم چیزی در باره زندگی پس از مرگ بوده، موضوع پاداش و عقاب مسکوت بوده (آیه ۳۵) و مجموعه اعتقادی مذکور به هیچ سند مقبولی مستند نبوده (آیه ۳۷ و ۴۷)

مخاطبان ممکن بود باخود فکر کنند که «این محمد چه میخواهد که در این شرایطی که هیچ پیشرفتی ندارد اینقدر از جاننش مایه میگذارد؟» (آیه ۴۶) از آیه ۴۴ فهمیده میشود که پیامبر (ص) گاهی واقعا کار رسالت برای آنحضرت آنقدر سخت میشد که احساس «من که دیگر به سختی می توانم ادامه دهم» به او دست میداد و در این نوع لحظات نیاز به تقویت روحیه داشت که آیه های ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ در آن جهت قابل فهم است.

از آیه ۵۱ فهمیده میشود علاوه بر شگرد «دیوانه خواندن» آنحضرت، فعالان کفر، شگرد تازه ای در جهت ایذاء آنحضرت ابداع کرده بودند و آنهم این بود که عده ای را وامیداشتند هنگام تلاوت و عرضه آیات قرآن به عموم، به آنحضرت زل بزنند و خیره نگاهش کنند و این حالت خیرگی چشم را از او بر نمی داشتند، و این کار - چون آنحضرت بسیار با حیا بودند - ایشان را اذیت میکرد.

از آیه های ۲ و ۶ و ۸ تا ۱۵ و ۴۷ تا ۵۱ فهمیده می شود پیامبر مشکلات جدی داشته و مورد توهین قرار می گرفته، و در عین حال پیشنهادات «بیا با هم سازش کنیم» و «این قدر سخت نگیر» را از طرف کثیف ترین سران جامعه آن روزی دریافت می کرده، و موانع زیاد، و پیشرفت ظاهری کم بوده، که از طرف خداوند متعال دائماً تقویت روحیه می شده، و با این هشدار که «مبادا فشارها به فکر استعفا بیندازد و به چیزی مانند آنچه یونس (ع) دچارش شد دچار شوی» مورد دلداری قرار می گرفته است.

سوره غاشیه

در آن روزهای معاصر نزول این آیات، ثروتمند های خیلی برخوردار بوده اند که در مکان های پذیرائی شان چیزهایی مبل مانند و کمد ظروف و کوسن و بالش و قالیچه هایی که در اینجا و آنجا پخش بوده میداشته اند که خداوند وجه اعلای آنها را به عنوان نعمت بهشتی ذکر فرموده و البته باید بدانیم که خداوند در برشماری نعمت

های بهشتی از کلماتی استفاده فرموده که معهود مخاطبان تبلیغ آنحضرت بوده است (آیه های ۱۳ تا ۱۶)

آنچه در آیات ۱۷ تا ۲۰ ذکر شده، تصویری از زندگی مخاطب های آن روزها بما میدهد که به سه نعمت برمی گردد:

به محیط زندگی (کوهها، آسمان، زمین) و یک نعمت برمی گردد به وسیله زندگی (حیوان بارکش)

البته ترتیب ذکر نعمات، به ترتیب انس مرد عرب آنروزی با آنهاست.

اولین انس او با شترش است که همه چیز اوست. بارش را می برد، غذایش را هم (که شیر پر چربی شتری باشد) می دهد، هزینه ای هم برای او ندارد، در بیابان اگر آب پیدا نشد و خطر مرگ پیش آمد، جان شتر هم فدای او می شود، و در حالی که بیست برابر خودش وزن دارد، رام و مطیع او هم هست.

او پس از آن، با کوهها انس دارد که در مسیرش آنها را می بیند و در پای آنها چشمه ها و نهرها است که باعث زنده ماندن او می شود. در کنار نهرها و جویبارها و چشمه ها درختهایی هست که سایه های آنها استراحت او را تأمین می کند. پرنده ها و حیوانات وحشی دیگر نیز اسباب تفریح و احیاناً شکار او را فراهم می کنند. لذا کوه، پس از شتر، برای او چیز بسیار باارزشی است.

پس از اینها انس آن عرب بیابانگرد با آسمان است که شبها به کمک ستارگان همین آسمان است که او موفق می شود راه صحیح را بشناسد و از گم شدن در بیابانها که با مرگ مساوی است، در امان باشد.

پس از همه اینها، انس او با زمین است.

عرب، به این نعمتها عادت کرده و وجود آنها را عادی و بدیهی و طبیعی می داند و در آنها نکته و حکمتی نمی بیند. مگر اینکه به او توجه و هشدار داده شود. اگر توجه کند، در آنصورت نشانه هایی از عظمت و قدرت آفرینش و تقدیر و تدبیر از خداوند خواهد دید که البته اگر ما هم بخواهیم در آن چارچوب دقیق شویم، بسیار مفید است.

اما این نکته را هم باید دانست که گرچه بشر امروز، شترچران نیست اما با توجه در همین آیات الهی، امروز هم به همان چیزی می رسد که اگر بشر دیروزی به آن توجه می کرد، به آن می رسید.

آنحضرت، همینکه در محل های رفت و آمد یا تجمع مردم قسمتی از قرآن را برای آنها میخواند، به تکلیف خویش عمل کرده بود (آیه ۲۱) اما از آیه ۲۲ فهمیده میشود آنحضرت خیلی بیش از آن خود را در گیر مینموده است.

سوره نباء

موضوع قیامت و جهان دیگر در روزهای نزول این آیات به حد یک موضوع بحث برانگیز رسیده بود (آیات ۱ تا ۵)

اعراب معاصر نزول وحی راجع به زندگی پس از مرگ عقاید ساده‌ای داشتند، یکی از عقاید آنها این بود که مرگ پایان همه چیز است و پس از آن دیگر هیچ نیست و آیاتی هم در قرآن کریم هست که وجود این طرز تفکر را در میان آنها تأیید می‌کند. این عنصر فکری، عنصر غالب در عقاید اعراب آن زمان بوده، با وجود این، بعضی عقاید دیگر نیز در میان آنان رواج پیدا کرده بود. از جمله نوعی آنیمیسم که بنا بر آن، هر شخص دارای روح است که پس از مرگ صاحبش بصورتی به زندگی در این جهان ادامه می‌دهد. عقیده به زندگی پس از مرگ، آن هم بصورتی که قرآن مطرح می‌کند، منشأ بحث‌های طولانی و مجادلات، بین خود اعراب از طرفی، یا بین آنها و پیامبر اکرم (ص) از طرف دیگر، شده، که شواهد فراوانی در این خصوص در قرآن وجود دارد.

بنابراین، چیزی که راجع به آن از یکدیگر سؤال می‌کرده‌اند قیامت و زندگی پس از مرگ و امور مربوط به آن بوده است، و علت اینکه از یکدیگر سؤال می‌کرده‌اند، جا افتادن مطالبی بوده که در سوره‌های قبلی تا زمان نزول این سوره در آن زمان بین مردم بتدریج مطرح شده بوده است.

لذا آن «خبر بزرگ» با توجه به مطالب فوق، موضوع قیامت و زندگی پس از مرگ بوده که راجع به آن بحث می‌کرده‌اند.

مردم آن روزها از کاشتن حبوبات و رستنی‌ها بیگانه نبوده و بعضاً از باغ‌های پردرخت و انبوه نیز برخوردار بوده‌اند، به عبارت دیگر مکّه روزهای نزول این آیات با مکّه زمان حضرت ابراهیم که به زبان او «واد غیر ذی زرع» نامیده شده فرق زیادی داشت (آیه‌های ۱۵ و ۱۶)

همچنین میتوان از آیه های ۶ تا ۱۴ حدسیاتی از میزان علوم و افکار و جهان بینی

آنها زد.

از آیه های ۲۷ و ۲۸ معلوم میشود اشخاص مورد گرفتاری در جهنم، فعالان مخالفت و تکذیب اند، و از همینجا معلوم میشود در این مقطع از نزول آیات، اشخاص مورد نظر آیه ۲۸ (یعنی فعالان تکذیب) زیرمجموعه اشخاص مورد نظر آیه ۲۷ (یعنی بی اعتقادان به قیامت) بوده، و گروه اخیر، چنانکه از آیات ابتدای این سوره بر می آید، زیاد بوده اند.

از آیه ۳۱ فهمیده میشود از بین گروه های پسندیده ممکن، مانند مسلمین و مومنین، در این مرحله از نزول وحی، به عنوان الگو، پسندیده ترین گروه را به عنوان هدف برای الگو سازی انتخاب و معرفی نموده، و به عنوان جایزه (با توجه به آیات ۳۲ تا ۳۵) چیزهایی را معرفی نموده که جنبه مادی (البته از نوع بهشتی اش) دارد و از همینجا معلوم میشود که اکثر پیروان آنحضرت از فرودستان جامعه بوده اند، و در عین حال از آیه ۳۶ فهمیده میشود که عده ای هم بوده اند که جایزه های معنوی و متعالی برایشان انگیزه بوده است.

سوره طور

از آیه ۱۱ فهمیده میشود در این مقطع از نزول وحی، قرآن فقط فعالان کفر را مستوجب عذاب اخروی می شمارد.

از آیه ۲۰، به خصوص نیمه اول آن، که به نعمت های متعالی تری اشاره نموده، معلوم میشود همه مسلمانان فرودست نبوده اند و برخی نیز از طبقات مرفه بوده اند که در آنجا نعمت هایی را که با تصورات آنها هماهنگی بیشتری داشته ذکر فرموده است. آنچه در آیه ۲۱ آمده شاید بالاترین لذت روحی بهشتیان باشد، زیرا قوی ترین علاقه آدمی دیدن موفقیت اولاد است.

بالاترین موفقیت، موفقیت های اخروی است و بالاترین لذت برای والدین اطلاع بر چنین موفقیتی است و این یکی از مهمترین نعمتها است.

نکته دیگری که در همینجا قابل ذکر است این است که روابط و علائق خانوادگی، یک روابط محدود و مجازی است و حقیقی نیست و روابط حقیقی، روابط ایمانی است. به دلایل زیر:

- ۱- خداوند در قرآن، مؤمنان را «برادر» یکدیگر قلمداد فرموده.
 - ۲- خداوند در قرآن حضرت ابراهیم را «پدر» مسلمانان ذکر نموده.
 - ۳- خداوند در قرآن فرموده در روز قیامت «بین آنها نسبت نخواهد بود و از حال یکدیگر پرسش نمی‌کنند»، چیزی که نظیر آن را در سوره عبس دیدیم، و نیز بعداً در سوره معارج با وضوح بسیار بیشتر ملاحظه می‌شود.
- نکته‌ای که در آیات مورد اشاره هست این است که خداوند در اولادِ مؤمنِ افرادِ مؤمن، رابطه مجازیِ علقه قلبی آنها را تأیید می‌کند و آنرا حقیقی و واقعی می‌فرماید و آنرا از این جهان امتداد داده به آن جهان می‌پیوندد و به والدینِ مؤمنی که اولاد مؤمن داشته‌اند، این لذت را می‌چشانند که لذتِ دیدنِ بزرگترین موفقیت آنان را که همان موفقیتِ آخرتی باشد نصیبشان کند.
- از همان آیات فهمیده می‌شود که آن والدین، در ایمان، از اولادشان قوی‌تر، و اولادشان دنباله‌رو آنها بوده‌اند.
- بعبارت دیگر، بجای اینکه برعکس باشد، یعنی اینکه اولاد (مانند حالت دو امدادی) از والدین جلو بزنند، از آنها عقب افتاده‌اند. یعنی سرمایه را گرفته اما چیزی به آن نیفزوده‌اند، باز هم، خداوند بعثت آنکه والدین سرمایه‌ای که به اولاد داده‌اند، سرمایه ایمانی بوده، بعنوان لطفی که به والدین نموده باشد، این عقب‌ماندگی آنها را مورد مجازات قرار نمی‌دهد و آنها را به آن پدر و مادر صالح مؤمن می‌بخشد. مشروط بر اینکه آن اولاد نیز حداقل‌های ایمانی را از خود نشان دهند.
- از آیه‌های ۲۹ و ۳۰ چنین فهمیده می‌شود که در بازه زمانی از سوره قلم (که آنحضرت را مجنون می‌خواندند) تا اینجا موقعیت آنحضرت فرقی در جهت افزایش مقبولیت کرده، بطوریکه حتی سران مخالف نیز دیگر او را علاوه بر مجنون که قبلاً می‌نامیده‌اند، به شاعر (که چیزی معادل فیلسوف در امروز باشد) و کاهن (که در ادیان شرک معادل پیامبر است) ارتقاء داده‌اند و در کارش مانده بودند و امید داشتند بالاخره پس از مرگش از دستش خلاص شوند.
- بقیه آیات این پاراگراف (آیات ۳۲ تا ۴۴) حاوی استدلالاتی شبیه آنچه در پاراگراف ماقبل آخر سوره قلم است، می‌باشد، که نشان می‌دهد مبنای تشبیهات آنها چه بوده که در اینجا به آنها نمی‌پردازیم و بر اساس هدف نگارش این کتاب ضرورتی هم ندارد.

در این مقطع به آنحضرت توصیه میشود که تو خیلی آنها را جدی نگیر (آیه ۴۵) و برای بالا رفتن ظرفیت های لازم برای پیشبرد رسالت پایداری پیشه کن و ضمناً بدان که تو را در مدّ نظر داریم و این رژیم عبادتی را پیشه گیر.

سوره واقعه

زمان نزول : تقریباً اوائل سال چهارم بعثت

در زمان نزول این سوره برای اولین بار نیرو های داخل اردوگاه اسلام به دو دسته مسلمانان معمولی و مسلمانان زبده تقسیم میشود (آیه های ۸ و ۱۰) از آیه های ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ فهمیده میشود مخالفان اسلام از لحاظ پایگاه ثروتی جزء مرفهین و از لحاظ اخلاقی جزء لاقیدها و از لحاظ عقیدتی جزء منکرین معاد بوده اند و در اینجا به کفار غیر ثروتمند اشاره ای نشده، و این نشان میدهد وحی کافران معمولی را جزء مخالفان قابل اهمیت قلمداد نمیکرده، و این تلقی درست هم بوده زیرا در موضوع فتح مکه دیده شد که آنها پس از رفع مانع فوج فوج داخل اسلام شدند. از دو آیه ۸۱ و ۸۲ فهمیده میشود که مخالفان فعال آن روزها، قرآن را که برای همگان از نوع سخنان فاخر بود دست کم میگرفتند و در آن تعمق نمیکردند و بطور سرسری تکذیبش میکردند.

سوره رحمان

با توجه به آیه ۱۳ و به قرینه آیه های ۵ و ۶ فهمیده میشود مخالفان معاصر پیامبر (ص) عقیده ای به تدبیر امور آسمان از سوی خداوند نداشته اند. همچنین از آیه های ۱۰ تا ۱۲ میتوان فهمید ربوبیت الهی در زمین نیز مورد انکار آنها بوده است.

با توجه به آیه ۱۶ و به قرینه آیه های ۱۴ و ۱۵ فهمیده میشود مخالفان معاصر پیامبر (ص) در باره آفرینش انسان و جن عقیده ای متفاوت – نسبت به قرآن – داشته اند. با توجه به آیه های ۱۸ و ۲۱ و ۲۳ و ۲۵ فهمیده میشود مخالفان معاصر پیامبر (ص) عقیده ای به تدبیر و ربوبیت هیچ امری از امور از سوی خداوند نداشته اند. از آیات ۲۶ تا ۲۹ به قرینه آیه ۳۰، میتوان فهمید که مخالفان فعال آنحضرت نه برای

خداوند بقاء و نه برای او مرجعیتی برای دعاها و درخواستهای مخلوقات قائل نبودند. از آیه های ۳۱ تا ۴۲ و با توجه به آیه های ترجیع بندِ درون آنها، فهمیده میشود که مخالفان فعال آنحضرت کلاً نه به قیامت و نه به مراحل و حوادث قبل از وقوع آن کوچکترین باوری نداشته اند.

همچنین، با توجه به پاراگراف های بعدی تا آخر سوره، و با توجه به آیات ترجیع بند، معلوم میشود مخالفان فعال آنحضرت نه تنها هیچ عنصر از عناصر مربوط به قیامت را باور نداشتند بلکه به پس از آن نیز (که جهان آخرت - بهشت و جهنم و عذاب و نعیم - باشد) باور نداشتند.

سوره دهر

اگر دقت کنید، ملاحظه خواهید کرد که در اینجا نیز مانند سوره های واقعه و رحمان یک نوع دسته بندی سه گانه داریم: کافران، ابرار، و عبادالله (آیات ۴ تا ۶) یعنی (بد، خوب، خوب تر)

آیه ۲۴ بما میگوید آن حالتی که قبلاً در سوره قلم دیدیم که مخالفان فعال پیامبر در پی آن بودند که آنحضرت یک قدم با آنها راه بیاید و آنها دوقدم بسوی او بیایند، هنوز هم وجود داشته، اما حالا چنانکه لحن آیه نشان میدهد کمی ضعیف تر و رقیق تر شده زیرا مایوس شده اند که آنحضرت چنین کند.

سوره مطففین

اکثر فروشندگانِ معاصر نزول این سوره، در معاملات خویش درستکار نبوده و علت این نیز بی اعتقادی به آخرت بوده است (آیات ۱ تا ۳)
فعالان کفر از میان بسیار گناه کنندگان که دائماً گرد گناه بوده اند، بودند (آیات ۷ تا ۱۷)

از آیه های ۱۸ تا ۲۸ فهمیده میشود که همان موضوعی که در سوره های واقعه و رحمان و دهر دیدیم در اینجا نیز دیده میشود، و آن این است که اشخاص خوب به دو دسته خوب و بهتر دسته بندی شده اند.

در آیه های ۱۸ و ۲۱ از ابرار (نیکان) نام میبرد و در آیه ۲۱ از مقربان، و نعمت هایشان

نیز خیلی با هم فرق دارد.

حتی برخی از کافران عادی نیز مومنان را مورد تمسخر و تحقیر و توهین و خلاصه اذیت های روحی قرار میدادند (آیات ۲۹ تا ۳۳)

زمانی که این سوره داشت نازل می شد پیروان پیامبر(ص) آن قدر زیاد شده بودند که به صورت یک «واقعیت اجتماعی غیر قابل انکار» مطرح شده باشند، اما مجموعه کفار از لحاظ قدرت و ثروت کاملاً برتر و بالاتر بودند، و دین و فرهنگ خود را خیلی بالاتر می دانستند زیرا هر چه باشد، محسوسات روی ذهن (به خصوص اذهان ساده) تأثیر می گذارد.

نیز، از آیات همین سوره مفهوم است که کافران از موقعیت خویش مطمئن بوده و لذا هنوز به فکر سرکوب و برخورد فیزیکی و ریشه کنی نیافتاده بودند، و همین مقدار آزار روحی (مدلول آیات ۲۹ تا ۳۳) را کافی می دانستند.

سوره قیامه

اکثریت انسانها مایل اند قیامت را انکار کنند تا به وسیله انکار آن به خویش مجوز انجام آنچه را که دلشان می خواهد بدهند (آیه های ۳ و ۵ و ۶)

طبیعی است که شرایط عصر بعثت برای چنین موردی قوی تر بوده، به این معنا که فرهنگ شان «ما یهلکنا الا الدهر»ی بوده و مطرح کننده قیامت نیز یک دین نوپائی بوده که هنوز قرار و استقراری نیافته بوده و به نظر لرزان می آمده و خیلی ها منتظر ریشه کن شدنش بوده اند.

از آیات ۱۶ تا ۱۸ معلوم می شود پیامبر(ص) هنگام دریافت وحی به هیجان می آمده اند و این نگرانی را داشتند که مبدا چیزی از آن را از دست بدهند که قبلاً هم در سوره «اعلی» به ایشان اطمینان داده شده بود که : «سنقرئک فلا تنسی» اما ظاهراً باز هم در اینجا لازم بوده اطمینان مجددی به او داده شود و لذا این سه آیه را باید در این چارچوب دید.

جالب است که این نگرانی هرگز از آنحضرت دست بر نداشت و چندین سال بعد تر،

در سوره طه نیز مجدداً چنین تذکر و از طرف دیگر اطمینان خاطری به آنحضرت داده شد.

از آیه های ۲۰ و ۲۱ رمز قیامت گریزی اکثریت انسانها و از جمله معاصران نزول این آیات فهمیده میشود، که همان دوستی زیادِ زندگی که داشتند، بوده است. از آیات ۳۱ تا ۳۳ رفتار غالب فعالان کفر معلوم میشود که جا داشت در مقابل تعالیم وحی سر تسلیم فرود بیاورند، و نه تنها این کار را نمیکردند بلکه درست در جهت کاملاً مخالف آن گام بر میداشتند و تازه به آن مباهی و متبخر هم بودند. از آیه های ۳۶ و ۴۰ ریشه های فکری این نوع رفتارهای فعالان کفر معاصر نزول این آیات فهمیده میشود که یکی بی توجهی به قدرت الهی و دیگری به اراده الهی بوده است.

سوره انشقاق

معاصران نزول این سوره - غیر از پیروان آنحضرت - کوچکترین باوری به موضوع قیامت و پس از آن نداشتند (آیه ۱۴) از آیات ۱۶ تا ۱۸ فهمیده میشود که به میزانی که اردوگاه کفر بر فعالیت خویش در مقابله با آنحضرت می افزودند به درخشش تعالیم وحی نیز افزوده میگشت.

سوره ق

زمان نزول : تقریباً اواخر سال چهارم بعثت

از آیه ۲ فهمیده میشود (علاوه بر بعید دانستن قیامت و معجزه خواهی) ایراد دیگری که بر آنحضرت میگرفتند این بود که چرا وحی بر شخصی مانند خودشان (انسان) فرود آمده است.

از انتهای آیه ۵ فهمیده میشود آنها یک جمع بندی و سخن سر راست نداشتند و قاطی پاطی گوئی میکردند.

در این مقطع از نزول وحی یک رژیم تازه عبادتی برای آنحضرت توصیه میشود که تناسب با این ایام ماموریتش داشته باشد (آیه های ۳۹ و ۴۰)

آیه ۴۵ نیز به صورت گوناگون تا کنون تکرار شده و منظور این است که ای پیامبر بیش از وظیفه ات با موضوع ماموریتت در گیر مشو.

مرحله چهارم نزول وحی

اولین بازتاب‌های تکذیب آمیز مخالفان

شامل سوره‌های به ترتیب: مدثر، نازعات، نوح، قمر، فیل، بروج، مسد، معارج، ذاریات، جن، و کوثر.

نزول مرحله اول شش ماه اول از بعثت

نزول مرحله دوم هشت ماه پس از مرحله اول

نزول مرحله سوم، از اواخر ذی حجه سال دوازده قبل از هجرت، تا اواسط ماه ذیحجه

سال دهم قبل از هجرت (یعنی تقریباً دوسال)

نزول این مرحله از اواسط ذیحجه سال دهم قبل از هجرت تا اواخر صفر سال هشتم

قبل از هجرت (تقریباً یکسال و سه ماه)

(چون این سوره‌ها خیلی کوتاه می‌باشند، لذا، تعیین تاریخ تک تک آنها چندان

لزومی ندارد، ولی اگر کسی مایل باشد میتواند به همان روشی که ما در مورد سوره

های بلندتر عمل کرده ایم عمل کند)

سوره مدّثر

چنانکه دو سال قبل در سوره مزمل نازل شده بود ، از آیه ۱ این سوره نیز فهمیده میشود نزول وحی بر آن حضرت سنگین بوده، و پس از اتمام آن، نیاز به استراحت پیدا میکرده است.

دوره پیامبری کاملاً جدی آنحضرت با نزول این سوره شروع میشود (آیات ۲ تا ۷) در این برهه از زمان، آوازه تعالیم پیامبر (ص) بلند شده بود و مردم گرایش مثبت پیدا کرده بودند و اگر مانعی در بین نبود خیلی‌ها دعوت آن حضرت را می‌پذیرفتند و این موضوع سران آن روز مکه را ترساند و لذا بسوی کسی که نوعی مرجعیت فکری و نفوذ کلام داشت رفته و از او خواستند با استفاده از نفوذ خود اثر مثبت آوازه تعالیم آنحضرت را تا آنجا که بشود از بین ببرد (آیات ۱۱ تا ۲۶) و از همین موضوع فهمیده می‌شود که هنوز کار به برخورد فیزیکی و آزار واذیت جسمانی پیروان پیامبر(ص) نرسیده بود.

از آیه ۳۱ فهمیده میشود مفهوم «اهل کتاب» (که ظاهراً به یهودی‌ها منطبق میشود) برای مخاطب های زمان نزول این آیات کاملاً معلوم بود، و لذا میتوان گفت از لحاظ جغرافیای سیاسی، اهالی مکه را میشد به سه دسته مسلمانان و یهودیان و کافران تقسیم بندی نمود، و در این مرحله هنوز یهودیان با مسلمانان قرابتی داشتند، و خود کافران نیز، چنانکه از جمله «فی قلوبهم مرض» فهمیده میشود به دو دسته قابل تقسیم بودند: کافران معمولی و فعالان کفر.

در این برهه زمانی، وحی، عمدتاً مردم را به دو دسته آدم های خوب (اصحاب یمین) و فعال کفر (مجرمین) تقسیم بندی نموده است (آیات ۳۸ تا ۴۷) علاوه بر اینکه فعالان کفر (بنا بر آیه ۵۲) خیلی متکبر بودند، از این پدیده جدید (یعنی وحی) به شدت در هراس بودند و آن را (بنا بر آیه های ۵۰ و ۵۱) تهدیدی برای موجودیت خویش میدیدند (آیات ۴۸ تا ۵۳)

سوره نازعات

ظاهرا در این برهه زمانی، آنحضرت، زیاد مورد سوالی در باره زمان وقوع قیامت بوده، اما اینکه سوال از طرف چه کسانی بوده معلوم نیست، پرسش کنندگان میتوانستند هم از میان مومنان (برای ازدیاد علم) بوده باشند و هم از میان دیگران (برای تمسخر یا طرح سوالات انحرافی) (آیه ۴۲)

اما، ضمنا به آنحضرت توصیه میشود وارد این جزئیات نشود و توجه کند که قسمتی از موضوع که بکارش می آید فقط هشدار دادن درباره آن است (آیات ۴۳ تا ۴۶)

سوره نوح

در روزهای نزول این سوره سران مخالفان پیامبر(ص) کماکان در مرحله «تصمیم به مقابله متمرکز ایدئولوژیک با جریان اسلام» باقی بودند و هنوز «تصمیم به برخورد فیزیکی» نگرفته بودند (آیه های ۲۲ و ۲۳)

سوره قمر

در زمان معاصر نزول این سوره ، فعالان کفر کاملا وضعیت دفاعی به خویش گرفته و هیچ جوری ذره ای نیز مایل به درک گفتمان وحی نبوده اند و استراتژی شان رفتار بی تغییر در همان مسیری که به آن عادت داشته اند بوده است (آیات ۲ تا ۴)

در پاراگرافِ حاوی آیات ۴۳ تا ۴۸ نتیجه گیری می فرماید: در اقوام پیشین، «ضدیت فعالانه با حق» سبب نابودی دسته جمعی تکذیبگران شده، و راجع به شما (فعالان کفر) نیز ممکن است همین نتیجه حاصل شود و شما ممکن است فکر کرده باشید می توان به سه موردی که سبب راحتی خیال شما شده باشد پناه برید:

- ۱- شما بهتر از کفار و تکذیبگران گذشته هستید.
 - ۲- شما در تقدیرات الهی، استثناء شده اید و به نابودی جمعی دچار نخواهید شد.
 - ۳- معاضدت شما با یکدیگر جلوگیری از عذاب الهی است.
- واضح است از سه دلیل فوق، دو تای اول که اشتباه بودن آنها روشن است و سومی را

آیه ۴۵ باطل کرده و فرمود وقتی که کار سخت شود صحنه را خالی و به کارزار پشت خواهید کرد.

علاوه بر اینها از پاراگراف مذکور این موضوع نیز فهمیده می‌شود: در هنگام نزول این آیات کار پیامبر (ص) آن قدر بالا گرفته بود که سران کفار آنحضرت را «بطور بالقوه» بصورت یک «خطر» ارزیابی می‌کردند، اما در آن حدی نمی‌دیدند که لازم باشد «همین حالا یک فکر جدی برایش بکنند»، زیرا مجموعه خویش را خیلی متحد و قوی و ثروتمند می‌دیدند، و به همپشتی خویش از یکدیگر دلخوش بودند و رفتار خویش را در قالب مفهوم «انتقام»، که مفهوم نسبتاً مقبولی است، توجیه می‌کرده‌اند.

سوره فیل

از مطالب این سوره چنین فهمیده میشود که آنحضرت این نگرانی را داشته که این مخالفان فعال با این حجم از اعمال مخالفت سازمان یافته، مبدا ریشه این نهضت را دچار تهدید جدی کنند، که خداوند با فرستادن این سوره با این بیان تلویحی که نگران نباش و کسی نمیتواند خیال از بن برکندن ریشه این دین را عملی کند، به آنحضرت دلداری داده است.

سوره بروج

ظاهراً دشمنان پیامبر (ص) پس از نزول سوره فیل، از «ریشه کنی اسلام» که ممکن بود گاهگاهی دچار وسوسه‌اش شوند، مایوس شدند، و وارد فاز «تصمیم به آزار و شکنجه پیروان اسلام» گردیدند (آیات ۴ تا ۱۱)

روال سخن چنین نشان میدهد که در این آیات دو موضوع پیگیری میشود: ۱- تشویق به پایداری بیشتر جبهه پیروان پیامبر (ص) که اولاً افراد آماج آزار و شکنجه‌ها را به هر ترتیبی که می‌توانند یاری دهند تا مجموعاً از این مرحله عبور کنند و ثانیاً نوعی انسجام و وحدت قوی‌تر بین کل مجموعه افراد پیرو جبهه حق

پدید آید.

۲- تهدید و تخویف سران اردوگاه کفر که وحدت فکر و عملشان در این زمینه سست شده و سپس بگسلد.

سوره مسد

معمولا برای اسم اشخاص حقیقی (مانند حسن و بهروز و غیره) نه در انتها تنوین، و نه در ابتدا الف - لام می آورند.

تنوین در انتهای عبارت ابی لهب از باب تحقیر است و تقریبا معادل اینکه در فارسی بگوئیم: «این یارو بهروزه»

اما تنوین موجود در انتهای کلمه «لهب» از باب تعظیم (بزرگنمایی) است و به معنی «شعله های بطور غیرقابل تصویری بزرگ» است.

همچنین است نقش «ما» در عبارت «ما کسب» در آیه ۲ که از باب بزرگنمایی است. جا دارد با توجه به «ماکسب» در آیه ۲ از خویش بپر سیم ابولهب چه دستاورد هائی داشت؟

مهم ترین دستاورد او حسب و نسب او بود که او را از قبیله قریش بود (که قبیله خوشنامی بود) و ثانیاً از طایفه بنی هاشم بود (که خوشنام ترین طایفه از قبیله قریش بود) و ثالثاً از اولاد عبدالمطلب بود (که محترم ترین شاخه بنی هاشم بود) یعنی او در آن روزهای اهمیت حسب و نسب بهترین و قابل احترام ترین حسب و نسب ها را داشت.

علاوه بر آن ثروتمند هم بود - و در آن روزهای بشدت **مرد** سالارانه - چندین فرزند ذکور هم داشت و مجموع همه اینها - در آن روزها - سبب احترام فوق العاده و نفوذ کلام هر شخصی - از جمله او - میشد.

این سوره هنگامی نازل شد که ابولهب هنوز زنده بود و پیامبر(ص) مجبور بود مدت زیادی از رسالتش در مکه، چنین عمو و چنان زن عمو و آن پسرعموها را تحمل کند. امروز ما پس از پانزده قرن براحته این سوره را می خوانیم و آنرا تصدیق می کنیم اما اگر خود را در اوضاع و احوال آن روزها قرار دهید دید چندان آسان نیست. یکطرف ابولهب است که چنانکه عرض شد یکی از محکم ترین موقعیت ها را دارد،

و طرف دیگر پیغمبر (ص) است که از لحاظ سن از او کوچکتر است و مال و فرزندی ندارد و ادعائی هم کرده که با مخالفت عده زیادی از «اشخاص مهم» جامعه روبرو شده است که تازه یکی از آن اشخاص مهم مخالف و مکذب او نیز همین عموی اوست که در نهایت اعتبار است. واقعاً در آن روزگار، تشخیص حق و باطل چندان آسان نبود.

سوره معارج

از آیه‌های ۲-۱ چنین بر می‌آید که یکی از کفار به پیامبر(ص) گفته باشد که «اگر راست می‌گوئی آن عذابی را که ادعا می‌کنی بر من فرود بیاور» که چنین جواب یافت که: «کافران نمی‌توانند آن عذاب را از خود دفع کنند، اما وقوع آن، در روزی خواهد بود که...» و اینطور نیست که خداوند از روش خود (شرایط و ظرف زمانی و مکانی خاص آن) عدول کند.

اما، در این سوره چیزی هست که در سیر مطالعاتی به ترتیب نزول قرآن، «برای اولین بار» است، و آنهم «چک لیست» مندرج در آیات ۲۲ تا ۳۵ است. صفاتی که در آیات فوق ذکر شده، نیز جدید است و در سوره‌های قبلی به این وضوح و روشنی دیده نشده است.

صفات مذکور، صفاتی است که چنان دقیق تعریف شده که شخص علاقمند می‌تواند آنها را لیست کرده و خودش را دائماً در رابطه با آنها چک کند. اگر بخواهیم چک لیست مذکور را طبقه‌بندی کنیم به نتیجه خلاصه ذیل می‌رسیم:

- ۱- از لحاظ فکری، اهمیت دادن به قیامت.

- ۲- از لحاظ اخلاقی، سلامت جنسی، رعایت امانت و عهد، اقامه شهادت.

- ۳- از لحاظ اعمال، دوام نماز، حفاظت از نماز (درست انجام دادن، به وقت انجام دادن، وغیره)، اعطای ثابت صدقات.

وجود این چک لیست در این سوره، آنهم در این برهه زمانی (که جریان اسلام هنوز خیلی نوپا و نوزاد و خیلی ضعیف به نظر می‌آمد)، بخصوص با توجه به اینکه ارسال چک لیست با نزول این سوره تمام نشده و تا آخر نزول وحی بصورت رو به کمال

ادامه می یابد، نشان از این دارد که «سازندگی شخصیتی پیروان وحی» یکی از اصلی ترین دغدغه های سیستم وحی رسانی بوده است.

از آیه ۳۶ چنان فهمیده می شود که کافران موردنظر بطور تام و تمام سخن پیامبر (ص) را شنیده اند و نمی توانند بگویند «ما نمی دانستیم»، و «اطلاع ندا شتیم»، و امثال این بهانه ها را بیاورند.

از آیه ۳۷ فهمیده می شود آنها علیرغم اینکه حجت بر آنها تمام بود، بطور آگاهانه و مختارانه انحراف از راه صحیح را برمی گزیدند.

از آیه ۳۸ فهمیده می شود آنها چیزی را می خواستند که استحقاقش را نداشتند و این فقط وقتی اتفاق می افتد که آدمی یا از لحاظ مشاعر ضعیف باشد، یا درباره خویش اشتباه کند و خود را بسیار بیش از آنچه که هست بیندارد.

بعبارت دیگر، آنها به بیماری خود بزرگ بینی دچار بودند که خود را در مقابل حجت مطلق حق، چیزی حساب می کردند و پس از اینکه سخن حق را بطور کامل در می یافتند، باز هم باطل خود را ترجیح و به همان ادامه می دادند.

سوره ذاریات

فعالان کفر در این برهه زمانی، در تکذیب قیامت، از آنجا که نمیتوانستند سخن پذیرفتنی ارائه کنند به حواشی می پرداختند و مثلاً میگفتند «این قیامت چه وقتی بر پا میشود؟» (آیه های ۱۰ و ۱۲)

با توجه به آیات ۱۵ تا ۱۹ مفاهیمی مانند مومنین و متقین و ابرار و محسنین و موقنین و صالحین و غیره و غیره، همگی بر «اشخاص خوب» و «اشخاص مطلوب» و «افراد مقبول» دلالت دارد که به زبان قرآنی در سوره واقعه «اصحاب الیمین» نامیده شده اند، که البته این عنوان «کلی» است و در داخل خویش بر حسب درجه مقبولیت دسته بندی هایی دارد که در این پاراگراف بعضی صفات «محسنین» را ذکر نموده است.

مطالبی را که در این خصوص ذکر شده می‌توان نوعی «چک لیست» حساب کرد که کسی در خویش نظر کند و ببیند آیا این صفات را دارد یا نه و اگر داشت خودش را به عنوان فردی از افراد جامعه محسنین بداند و اگر مثلاً دو صفت از سه صفت را دارد سعی کند آن سومی را هم در خویش ایجاد کند تا خود را در اجتماع محسنین جا بدهد.

در قرآن کریم «چک لیست» هایی زیادی داریم که قبلاً در سوره معارج یکی از برجسته ترین آنها را دیدیم و در آیات ۱۷ تا ۱۹ نیز یکی دیگر را، و از این پس باز هم می‌بینیم. در این برهه زمانی، پیامبر (ص) تحت نگرانی زیادی بود که آیا خواهد توانست رسالتش را تا آخر برساند؟ یا اینکه با این حجم (به نظر او زیاد) اصل جریان رسالت او دچار آسیب های جدی و بلکه توقف و بلکه نابودی خواهد شد؟ که خداوند با مثالهایی از اقوام و پیامبران گذشته به او دلداری میدهد (آیات ۲۴ تا ۴۶) و این چیزی است که در آیه های ۵۲ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۹ هم قابل تشخیص است.

سوره جن

«جن» یکی از عناصر مهم فرهنگی اعراب معاصر نزول این آیات بود و قبل از این سوره در سوره های ناس و رحمان نیز مورد اشاره قرار گرفته، و در قرآن نیز به وضوح و صراحت چه در سوره های قبلی و چه در سوره های آتی به وجود آنها تصریح شده، و در این سوره نیز به تفصیل راجع به آنها سخن میگوید و از این تفصیل میتوان این نتیجه گیری را نمود که دارد از عناصر فرهنگی مخاطبان برای پیشبرد مقاصد هدایتی و تکاملی آنان بهره میگیرد.

آنچه در این سوره از جن نقل میشود، این معنی را میدهد که «ای کافران! ببینید جنیان چه سر و دستی برای استماع و گرایش به سخن وحی می شکنند و لذا از خودتان و بی توجهی تان خجالت بکشید»

سوره کوثر

از آیه ۳ فهمیده می‌شود که شخصی بوده ، (و قاعداً باید از «سران» هم بوده باشد)

که پیامبر(ص) را مسخره می کرده و آن حضرت را «ابتر» می نامیده، و از همین جا معلوم می شود مخالفان آن حضرت هنوز وارد فاز «تصمیم به ریشه کنی» نشده بودند و فکر می کردند این نهضت موجی است که می گذرد و با وفات پیامبر (ص) فاتحه تعلیم او نیز خوانده می شود.

مرحله پنجم نزول وحی

غلطت مخالفت ها و تکذیب های عامدانهء عالمانهء لجبازانه

شامل به ترتیب سوره های: دخان، زخرف، فصلت، جاثیه، احقاف، مومن، یس، شوری،
و سباء

زمان نزول: از ابتدای ماه سوم سال هشتم قبل از هجرت تا آخر ماه یازدهم سال هفتم
قبل از هجرت (تقریباً یکسال و ده ماه)

سوره دخان

زمان نزول : در طول نیمه اول از ماه سوم سال هشتم قبل از هجرت

مخالفان آنحضرت راجع به عقاید خودشان شک داشتند (آیه ۹) به این معنی که از روی فطرت خویش و عقل معمولی که هر کسی دارد، صدق مدعای پیامبر را درک می کردند، و چون آن تعالیم با آنچه که بعنوان اعتقادات خویش می شناختند در تضاد بود، به اعتقادات خویش شک می کردند.

در این حالت آدم عاقل دنبال شک را می گیرد و به تحقیق و بررسی می پردازد تا به حق برسد، اما آنها چون فی الجمله می فهمیدند که اگر این کار را بکنند و به حق برسند باید از آنچه که فعلاً به آن مشغولند دست بکشند، این کار را نمی کردند و خود را به چیزهای دیگر سرگرم می نمودند.

از پاراگراف حاوی آیات ۱۷ تا ۳۳ میتوان این را فهمید که ذکر داستان موسی و نابودی فرعونیان به منظور روحیه دهی به مسلمانان و آنحضرت بوده است با این منطقی که نه اینها از فرعون قوی تر اند و نه بنی اسرائیل از شما عزیزتر.

سران کفار این نسبت را به پیامبر(ص) میدادند که این مطالب را کسی به او تقریر میکند و خود او نیز مجنون است، یعنی سخنان او بی ارزش است (آیه ۱۴) و نیز فهمیده میشود سران کفار در کفرشان لجبازی مینمودند و بی منطقی نشان می دادند (آیات ۳۴ تا ۳۷) و نیز اینکه منتظر پایان کار آنحضرت و فروپاشی نهضت او بوده اند و فکر میکردند اگر اندکی حوصله کنند این موج می گذرد (آیه ۵۹)

سوره زخرف

زمان نزول : از نیمه دوم ماه سوم تا اوائل ماه ششم سال هشتم قبل از هجرت

در این برهه از زمان، وضعیت کلی، از لحاظ آمادگی و صلاحیت اکثر مخاطبان برای نزول وحی، هیچ مساعد نبوده، و به عبارت دیگر، وحی در زمینه ای نازل شده که اکثر مخاطبان لایق آن نبوده و قدر آن را نمی شناخته اند (آیه ۵)

سران مخالفان پیامبر(ص) این مقدار را قبول داشتند که آفرینش آسمانها و زمین کار خداوند متعال است (آیه ۹)

این سوال پیش می‌آید که «پس بحث بر سر چه بود؟»

جواب این است که بحث بر سر «مدیریت جهان» بود که مشرکان اظهار میکردند هریک از امور زندگی بشر چه مثبت و چه منفی (مثلا باران و خشکسالی و رونق و کساد و سلامت و بیماری و غیره و غیره) هریک مدیری دارد که در آسمانها ساکن است و یکی از دختران خداست و در کار خویش نیز مستقل است و لذا هرکس برای جلب نظر مثبت «خدای مثبت» و یا دفع نظر منفی «خدای منفی» مربوطه باید به کسانی که خود را «کاهن» و «واسطه خدا»ی مربوطه می‌نامند ندوری تقدیم کند یا برای او خدمتی انجام دهد تا دل «خدای مربوطه» با او «ترم» شود و در نتیجه «خیر» مورد نظر او حاصل یا «شر» مورد نظر او دفع شود.

بعبارت دیگر نتیجه شرک مورد نظر مخالفان پیامبر(ص) این بود که بشر باید با بی‌نهایت مرکز و مبدا هماهنگ شود و توحید مورد نظر پیامبر اکرم (ص) حامل این پیام بود که همه اینها باطل و بیجا ست و کافیه ست بشر خود را با یکجا و فقط یکجا هماهنگ کند.

علاوه بر آن، در این پاراگراف (آیات ۱۵ تا ۲۲) استدلالی هم وجود دارد که «ای اعراب! این فرضیاتی که کرده‌اید لاقابل با فرهنگ خود شما تعارض دارد! شما مردمی هستید که جنس مادینه را حقیر و کم ارزش و بی‌قدر میدانید! حالا چطور است که وقتی دستگاه الوهیت و ملوکیت و ربوبیت مطرح می‌شود، به این جنس که باصطلاح شما بی‌ارزش است، ناگهان مقام الوهیت و ملوکیت و ربوبیت می‌دهید؟» که در آیه ۱۹ نفی همین مطلب از طریق یک استدلال در سطح بسیار بالاتر انجام شده است. بعبارت دیگر، در این موضوع دو نوع استدلال برای نفی فرضیه مشرکانه بکار رفته:

۱- اینکه این فرضیه با فرهنگ سنتی و مردسالار شما ناهماهنگ است (آیات ۱۵ تا

(۱۸)

۲- اساسا این فرضیه بی‌پایه است (آیه ۱۹)

مهمترین مانع گرایش مردم به دعوت پیامبر (ص) مخالفت سران قبایل بوده و در این پاراگراف تلویحا از مردمی که بطور بالقوه از پیروان آنحضرت بوده اند میخواید پایبندی به قبایلشان را بگسلند و - ابراهیم وار - به آنچه خود می فهمند بگرایند (آیات ۲۶ تا ۲۸)

از آیه ۲۹ فهمیده میشود فعالان کفر از ثروت و برخورداری قابل قبولی بهرمنند بوده اند و از آیه ۳۱ و ۳۲ فهمیده میشود آنها ملاک بزرگی را برخورداری مالی می دانستند و از آیه ۳۰ فهمیده میشود که آنها تاثیر قرآن را بر اذهان میدیدند و این تاثیر را نه به حقایق آن، بلکه به تاثیر سحر مرتبط میکردند.

علت اصرار فعالان کفر کاملا آگاهانه و درک واضح از اینکه سخنان این یتیم ابوطالب اساس زندگی و تمتعات مارا (که بر مبنای شرک پا گرفته) به هم میریزد، بوده است و آنها عالما عامدا به دنبال کسانی بوده اند که به خویش نزدیک کنند و آنها شرک و مخالفت با توحید را برایشان تئوریزه کنند (آیه ۳۶)

مخالفان پیامبر (ص) به فکر قتل آن وجود مقدس هم افتاده بودند (آیه ۴۱)

از آیه ۴۵ فهمیده می شود پیامبر اکرم(ص) این امکان را داشته که با پیامبران سابق تماس بگیرد و مطالبی را تحقیق کند.

از آیه ۴۰ فهمیده میشود آنحضرت احساس مسئولیت زیادی داشته و بیش از آنچه منظور خداوند بوده با موضوع رسالت درگیر میشده (آیه ۴۰) و در سراسر قرآن آیات هم معنی با این آیه وجود دارد که ای پیامبر ما این قرآن را نفرستادیم که خودت را اینقدر به زحمت بیاندازی.

از آیات ۵۱ - ۵۴ معلوم می شود این فکر که «واجِد مال و قدرت ، با ارزش تر است از فاقد آن»، یک اعتقاد عمومی بوده، و اگر چنان نبود، فرعون نمی توانست به حکومت

خود ادامه دهد. نکته‌ای که از آیه ۵۴ فهمیده می‌شود این است که او اول به این فکر و فرهنگ دامن زد و پس از این که خوب پذیرفته شد و جا افتاد، از مزایای آن که بسط دامنه حکومتش بود استفاده کرد.

در این مقطع زمانی، خداوند برای ارشاد و ضمنا دل‌داری پیامبر(ص) قسمتی از داستان موسی (ع) را که شبیه این مقطع از رسالت آنحضرت است برایش بازگوئی میکند:

- ۱- موسی را هم مسخره کردند (آیه ۴۷)
- ۲- برکفرشان عالمانه و عامدانه اصرار کردند (آیه ۴۸)
- ۳- وقتی که به مشکل خوردند از روی تکبر او را ساحر خواندند و با وجود این تعهد سپردند که اگر مشکلتشان رفع شود به دین او خواهند گروید (آیه ۴۹)
- ۴- پس از رفع مشکل باز هم به حالت قبل برگشتند (آیه ۵۰)
- ۵- فکرشان این بود که ارزش حقیقی در مواهب مادی است (آیه های ۵۱ تا ۵۳)
- ۶- در نهایت هم به جایی رسیدند که نابود شدند (آیه های ۵۴ و ۵۵)

بطور کلی، محتوای سوره های این مرحله، در این معنی مشترک است که استراتژی سران کفار بر این مورد استقرار یافته بود که به هیچ عنوان کوچکترین نرمشی در مقابل دعوت پیامبر(ص) نشان ندهند.

این موضوع شواهد زیادی دارد.

اگر بخواهیم همه شواهد را از همه سوره های این مرحله ارائه کنیم بسیار طولانی خواهد شد، لذا فقط شواهد موجود در این سوره راعرض میکنیم:

- ۱ - آنها خواستار این بودند که اصلا وحیی بر پیامبر(ص) نازل نشود (آیه ۵)
- ۲ - خالقیت خداوند را قبول داشتند اما بقیه نقش های الهی را انکار میکردند (آیه ۹)
- ۳ - سعی میکردند برای باقی ماندن بر رویه شان یک دستاویز الهی بتراشند (آیه ۲۰)
- ۴ - سعی میکردند در لیاقت پیامبر(ص) شبهه ایجاد کنند (آیه ۳۱)
- ۵ - سعی میکردند هیچ جوری هیچ حرفی از پیامبر(ص) قبول نکنند (موضوعی که در پاراگراف های قبل بارها دیده ایم)
- ۶ - حتی به فکر قتل آنحضرت هم افتادند (آیه ۴۱)

طبیعی است که اینها با چنین روحیه ای بسیار شایق بودند که اگر میشد چه خوب بود که، یک «دلیل دینی» مبنی بر توجیه عقایدشان پیدا کنند و آن را روی بساط اسلام «چماق» کنند.

طبیعی است که در مسیر فوق کوشش هم کرده باشند (همانطور که در سوره مدثر دیدیم که چگونه دست به دامن آن شخص شده بودند که گفته بود این قرآن سحر است)

هر چه باشد، آنها این کار را کردند و چیزی هم که خوشحالشان میکرد پیدا کردند. آنها در این جستجو کشف کردند که مسیحیان پیغمبرشان را پسر خدا میدانند. ناگهان زبانشان روی پیامبر (ص) دراز شد که :
چطور است که عیبی ندارد خدا پسر داشته باشد، اما عیب دارد دختر داشته باشد؟
(آیه های ۵۷ و ۵۸)

اکثریت فعالان کفر از آنچه آنحضرت به ابلاغ آن می پرداخت بدشان می آمد (آیه ۷۸) از آیه ۷۹ معلوم میشود فعالان کفر در کار مخالفتشان با آنحضرت بسیار پیگیر و مبرم بوده اند و از آیه ۸۴ فهمیده میشود آنها الوهیتی برای خداوند قائل نبودند و او را فقط خالق میدانستند و از آیه ۸۵ فهمیده میشود برای خداوند نقشی در اداره جهان نمی شناخته اند و موضوع قیامت را هم بطور واضح انکار میکردند و از آیه ۸۶ فهمیده میشود چیزی که به آن دلخوش بوده اند موضوع شفاعت بود که متصدیان آن نیز (چنانکه قبلا در آیات و سوره های قبلی دیده ایم) «فرزندان خدا» و یا ملائکه بوده اند.

سوره فصلت

از اوائل ماه ششم سال هشتم تا اواخر ماه هشتم سال هشتم قبل از هجرت اکثریت مردم مقارن نزول این آیات به آن اعتنایی نمیکردند (آیه ۴)
فعالان کفر به شدت در کفرشان عمد و اصرار به خرج میدادند (آیه ۵)

از آیه ۷ معلوم میشود قبل از هجرت نوعی زکات در بین مردم معمول بوده که برخی

می پرداختند و برخی نمی پرداختند، البته باید دانست که البته این به مسلمانان مربوط نمیشود زیرا انتهای آیه در ارتباط آن به کفار ظهور دارد.

سران مخالفان پیامبر (ص) خیلی به خودشان مطمئن بودند و گمانی به ضعیف شدن موقعیت خویش و قوی شدن احتمالی موقعیت آنحضرت نمی بردند (آیه ۱۵) و مخالفتشان صرفاً از روی لجبازی بود (آیه ۱۷) و آنها «دور و بری» هائی برای خویش ترتیب داده بودند که فعالیتی ستاد مانند به آنها ارائه میکردند (آیه ۲۵) و نفوذ تعالیم آنحضرت آنقدر گسترده شده بود که فعالان کفر را به کارهائی شبیه پخش پارازیت و فیلتر گذاری روی سخنان وحی وادار کرده بود (آیه ۲۶) و شروع به ایجاد نوعی آزار و اذیت نسبت به پیروان آنحضرت کرده بودند (آیه ۳۰) و آنحضرت در معرض رفتار های نامطلوبی از سوی فعالان کفر قرار میگرفته که آزرده خاطرشان میکرد و از آنجا که از لحاظ عده و عُد دست پائین را داشتند برای مهار جریان مذکور توصیه رفتاری «دفع به نیکوترین روش» را دریافت نموده است (آیات ۳۴ تا ۳۶)

در همان برهه زمانی نزول این آیات عده ای به فکر تغییر معانی آیات افتاده بودند و آنها را با توجیهاتی غیر از آنچه معنی میداد معنی میکردند و به اینصورت سعی میکردند معانی برای آیات بتراشند که با فرهنگ خودشان جور باشد (آیات ۴۰ تا ۴۲) و برای وحی یک منشاء غیر از خداوند پیشنهاد میکردند (آیه ۴۴)

سوره جاثیه

اواخر ماه هشتم تا نیمه اول ماه دهم سال هشتم قبل از هجرت

برخی فعالان کفر از لحاظ شخصیتی بسیار فرو مایه بوده اند، دروغزن و معتاد به گناه و اصرارگر و خود بزرگ بین و برتری طلب و مسخره کن حق بودند (آیات ۷ تا ۹) هنگام نزول این سوره مسلمانان دو نوع دشمن داشتند:

۱- دشمن سنتی آنها یعنی مشرکان عرب (آیه ۱۴)

۲- دشمن جدید، یعنی اهل کتاب (یعنی یهودیان) (آیه های ۱۶ و ۱۷)

در اینجا توصیه خداوند به پیامبر(ص) این است که:

- ۱- با گروه اول مدارا کن و بزودی پیروز خواهی شد.
 - ۲- به گروه دوم اهمیت نده زیرا نمی‌توانند ضرری به تو بزنند.
- ضمناً اینکه در آیه ۱۶ فرموده به بنی‌اسرائیل کتاب و حکم و نبوت دادیم، نوعی انتقاد از آنهاست که آنها علیرغم این نعمتهای بزرگ رفتار مناسب نشان ندادند.
- در هر حال این آیه ها موضع سرزنش به یهودیان را دارد که علیرغم اینکه حقایق رسول خدا (ص) برایشان معلوم و محقق بود انکار میکردند و همچنین حاوی آموزش به آنحضرت است که نه به این مطلب و نه به اینان چندان اهمیتی مده.

در این برهه از زمان به مسلمانان ضمن سفارش مدارا با کفار و مشرکان ، امید بهروزی داده می‌شود (آخر آیه ۱۴ و ابتدای آیه ۱۵) روانشناسی و روحیه پیروان آنحضرت بسیار بالا بوده و خیلی آمادگی داشتند که با نیروهای مخالف درگیر شوند که آیه با استدلال آنها را آرام میکند (آیه ۱۴)

فعالان کفر تصور میکردند که اگر آخرتی هم در کار باشد و وضع مومنان خوش عمل در آنجا خوب باشد وضع خودشان بد نخواهد بود (آیه ۲۱) و فعالان کفر خواسته دل را بی چون و چرا پیروی میکردند و این رفتار سبب میشد علیرغم قدرت ذهنی که داشتند به راه خطا بروند و وسائل راهیابی شان از کار بیفتد و با پیش گرفتن این روش به جائی میرسیدند که در باره مهم ترین چیز به ظن و گمان رفتار کنند و بالاخره به آنجا میرسیدند که سخن کودکانه بگویند (آیات ۲۳ تا ۲۵)

عده زیادی از مخالفان پیامبر(ص) «دهری مذهب» (که به زندگی پس ازمرگ هیچ اعتقادی ندارند) بودند (آیه های ۳۲ و ۳۴)

سوره احقاف

از نیمه اول ماه دهم تا نیمه اول ماه دوازدهم سال هشتم قبل از هجرت فعالان کفر در باره آنچه مورد هشدار واقع میشدند رویگردان بودند (آیه ۳) واضح است موضوع هشدار قیامت و آخرت بود، اما این چه ربطی به نفی شرک دارد که آیات ۴ و

۵ و ۶ به آن پرداخته است؟

چنین به نظر میرسد که هشدار، به نوع زندگی شان (که بر اساس عقاید شرک مبتنی بود) مربوط باشد که در آیات ۴ تا ۶ به رد مستدل پایه های آن پرداخته است. فعالان کفر که تاب دیالوگ اخیر را نداشتند به جاده «تو درگوه هستی» زدند و وحی هم به آنحضرت تقریر کرد که بگو من در موضوع پیامبری نوظهور نیستم (آیه های ۷ تا ۱۰) و از همین فهمیده میشود که جامعه عرب های مکه اصل پیامبری را قبول داشتند، اما نکته ای که در آیه ۱۰ هست این است که در تقریر به آنحضرت این هم هست که یکنفر یهودی به «مثل آن» ایمان آورده، در حالیکه آنان در اثر خوی خود بزرگ بینی و بزرگی طلبی خویش کفر ورزیدند، اما، خود این موضوع (ایمان آوری یهودی - که بیشتر در یثرب بودند) موضوع حدسیات تاریخی قابل توجهی است.

فعالان کفر که از طبقه مرفه بودند، رفاه خویش را نتیجه نوعی از محبوبیتی تلقی میکردند که نزد خداوند دارند (آیه ۱۱) و لذا میگفتند ما که نزد خدا عزیزیم اگر این چیزی که محمد ادعا میکند دارد (یعنی قابلیت دریافت وحی) درست بود، حتما خدا به ما هم میداد، پس حالا که ما نداریم معلوم میشود او دروغ میگوید. در این مقطع از زمان راجع به پیروان آنحضرت نوعی فشار و تزییقات اعمال میشده است (آیه ۱۳)

در این برهه از زمان وحی دارد مردم عادی داخل اردوگاه کفر را از طریق تحریک عواطف قومی شان ترغیب به پیوستن به جریان اسلام میکند (با این بیان تلویحی که ببینید دیگران برای چیزی که شما آنهمه نسبت به آن بی رغبتی نشان میدهید چه سر و دستی می شکنند) (آیات ۲۹ تا ۳۲) برای نزدیک کردن موضوع حیات مجدد به ذهن مردم، به قدرت نا محدود الهی اشاره نموده (آیه ۳۳)

در این برهه بازهم به آنحضرت توصیه میکند نه تنها صبر پیشه کند بلکه صبر بیشتر از تاکنون در پیش گیرد و از همینجا فهمیده میشود که آنحضرت انتظار داشت خداوند

در ریشه کنی فعالان کفر سرعتی بخرج دهد (آیه ۳۵)

سوره مومن

از اواسط ماه دوازدهم سال هشتم تا اوایل ماه چهارم سال هفتم قبل از هجرت سران مخالفان پیامبر(ص) درجهت مخالفت با آن حضرت خیلی به این در و آن در می زدند و خیلی فعال بودند و حتی برای (هماهنگی های لازم) دست به مسافرت هائی هم میزدند (آیه ۴) و ضمناً آنها در این مرحله آرزوی نابود کردن آن حضرت را هم در دل می پروراندند (آیه ۵)

اهل کفر به دو دسته تقسیم میشدند سران و پیروان (آیه ۴۷) آنحضرت از اوضاع نامساعد آن روزها ناراحت بوده و از خداوند تغییر شرایط را میخواست و خداوند موافق نبوده و میخواست آنحضرت صبر کند تا شرایط بطور طبیعی درست شود (آیه ۵۵)

منشاء فعالیت فعالان کفر نفسانیات آنها بوده که پیشرفت تعالیم آنحضرت را در تعارض با منافع و سرور بی که داشته اند میدیده اند (آیه ۵۶) زیرا آنها (با توجه به کلمه تمرحون) از اقشار مرفه و بالای جامعه خویش بوده اند (آیه ۷۵) پیامبر راجع به موضوع وعده الهی بی صبری مینموده که به آنحضرت باز هم توصیه به صبر میشود (آیه ۷۷) و از همین آیه این نیز فهمیده میشود که توطئه قتل آنحضرت هم در دستور کار سران مخالفانش بوده است.

فعالان کفر از آنحضرت باز هم معجزه میخواستند (آیه ۷۸) سران کفار کم کم داشتند به این جمع بندی می رسیدند که باید مقابله عملی موثر حذفی با جریان وحی و پیامبر(ص) کنند و ریشه اسلام را یکسره بکنند و خیال خویش را راحت نمایند (آیه های ۵ و ۷۷) بطور قطع پیامبر(ص) نیز این امر را حس کرده بودند، لذا خداوند خیال آنحضرت را راحت نموده که آنها موفق نخواهند شد.

سوره یس

از دهه اول از ماه چهارم تا پایان ماه ششم سال هفتم قبل از هجرت قبل از رسول اکرم (ص) در نسل های قبل، تا مدتهای زیادی قبل از آنحضرت، پیامبری

نبوده، و از همین بیان فهمیده میشود که دارد تلویحا به آنحضرت گوشزد میکند که توقع خویش را از مخاطب های خویش کم کند و با آنها مدارای بیشتری نشان دهد (آیه ۶) و این فقدان سبب شده آنها تدریجا به چنان ورطه ای بیفتند که علی الظاهر امیدی به نجاتشان نباشد (آیات ۷ تا ۱۰) لذا آنحضرت برای حل مشکل می باید نیروی خویش را روی اشخاص قلیلی که پیروی اش میکردند متمرکز کند تا آنها «زنده» شوند و سپس این «زندگی» به بقیه هم سرایت کند (آیه های ۱۱ و ۱۲)

با ذکر داستانی از اوضاع یکی از پیامبران سابق، علاوه بر اینکه شدت تکذیب کور و بی منطق اهالی آن شهر را بازگو میکند، به قرینه، شدت تکذیب کور و لجبازانه بی منطق سران کفار معاصر پیامبر(ص) اسلام، در این برهه را نیز یادآوری میکند (آیات ۱۵ تا ۲۵)

تصوری که کافران معاصر نزول این آیات از خداوند داشته اند این بوده که کارهایش را از طریق بی واسطه و بی اسباب و علل و بطور غیر عادی انجام میدهد (آیه ۴۷)

از آیه ۶۹ فهمیده میشود آنحضرت اساسا استعداد شعرگوئی نداشته و نیز اینکه اگر استعدادش را میداشت، این موضوع مخلّ و مزاحم رسالتش میبود.

یک علت مهم گرایش به شرک (البته از سوی آباء و اجداد فعالان معاصر نزول این آیات، جلب منفعت «خدایان» بوده است که امید داشته اند در مشکلات میتوانند روی یاری آنها حساب کنند (آیه ۷۴)

تشکیک در موضوع برپایی قیامت و آخرت یک امر عادی و طبیعی است، زیرا آن موضوع دور از ذهن است، و قبول آن با واسطه چیز دیگر (مثلا در آیه ۸۱ با توجه به قدرت بی انتهای الهی) ممکن میشود، و کسی از این لحاظ قابل سرزنش نیست (توجه کنید به کلمه «انسان» در آیه ۷۷) زیرا همگان در معرضش هستند (آیه ۷۸)

سوره شوری

از نیمه دوم ماه ششم تا دهه اول از ماه نهم سال هفتم قبل از هجرت رفتار و گفتار شرک کاملاً برای کل سیستم های جهانی ناگوار و نامطلوب بود و کارگزاران جهان در جهت تصحیح آن عمل میکردند، نه در جهت مقابله با آن، و آنحضرت نیز در همین چارچوب به صبر و خودداری توصیه میشد (آیه های ۵ و ۶) و خداوند هم به آنحضرت تاکید میکند که روش او این نیست که تعالیم وحی بطور معجزه آسا پیش برود (آیه ۸) و در آیه ۷ نیز، هم موضوع و هم محدوده ماموریت آنحضرت را برایش مشخص فرموده است.

در این مقطع از زمان، ظاهراً، در داخل اردوگاه اسلام اختلاف نظری بروز کرده بوده، که توضیحی در متن آیه در باره اش دیده نمیشود و اجمالاً راه رفع اختلاف بطور کلی نشان داده شده، میتوان حدس زد که برخی از مسلمانان تعرضات اردوگاه کفر را بر نمی تابیدند و از آنحضرت خواستار مقابله جدی و عملی بودند (آیه ۱۰)

از آیه ۱۵ فهمیده میشود آنحضرت باز هم پیشنهاد نوعی معامله دریافت کرده بود که بشدت از آن نهی شده و به اتخاذ موضعی مانند سوره کافرون توصیه شده است.

از آیه ۱۶ فهمیده میشود تاثیر آموزه وحی تا نزول این آیات گسترده و عمیق بوده که به کافران میگوید دیگر حنای استدلالات سابق تان رنگی ندارد و دست بکشید. از آیه ۲۴ فهمیده میشود که فعالان کفر در مقابل آنحضرت مستاصل شده بودند و لذا کار او را یکسره «افترائی که به خدا میزنند» ارزیابی میکردند.

از آیه های ۳۷ تا ۴۳ فهمیده میشود در میان اردوگاه اسلام عده ای «نخبه» به وجود آمده بودند که مشخصات تحسین برانگیزی یافته بودند که برای سایرین به عنوان اسوه و الگو معرفی شده اند. همچنین از آیات مذکور این نیز فهمیده میشود که اوضاع عمومی اردوگاه اسلام تغییر محتوایی شگرفی کرده بود، و از عده ای افراد ضعیف منفعل، به جامعه ای که در آن «هسته» ای شکل گرفته بود که کاملاً توانائی اداره

جوامع بزرگ را داشت، ارتقاء یافته بود، و اعضاء آن «هسته»، مهذب و عاقل و خويشتندار و همگرا و خداگرا، و دارای صفات عالی بودند. همچنین از همین آیات فهمیده میشود مقارن نزول این آیات این گفتمان پیدا شده بود که تا کی باید در مقابل مظالم این کفار خدا شناس هیچ چیز نفهم نا مقید به هیچ چیز سکوت کنیم و کی می باید جلوشان درآئیم؟

چرا در آیه های ۴۹ و ۵۰ روی جنسیت اولاد زوم شده و اینقدر روی آن مانور داده شده است؟ یکی از صفات پربسامد خداوند از لحاظ تکرار در قرآن، صفت «حکیم»ی آنحضرت است و شخص حکیم هم سخن بیجا نمیگوید و لذا باید این زوم و مانور علت معقول و مقبولى داشته باشد. تا اینجا این را فهمیده ایم که مخاطب های اولیه پیامبر(ص) شدیداً اولاد پسر را بر دختر ترجیح میداده اند (مطلب فوق از آیات زیادی فهمیده میشود) از آیات زیاد دیگری هم فهمیده میشود که همه کفار همه زمان ها، از جمله کفار زمان آنحضرت دائماً میگفتند «اگر راست میگوئی فلان کار- معجزه ای - را بکن» با در نظر گرفتن همزمان هردو مطلب میتوانیم حدس بزنیم که خواسته ای را دایر بر «فقط پسر» مطرح کرده بودند که جواب دریافت کردند «تقاضای خلاف حکمت پذیرفته نمیشود»

در آن روزها از طرفی، پیامبر(ص) و پیروان آنحضرت را دلگرم تر نموده، و از طرف دیگر، در دل مخالفانش راهی باز کند و لذا باز هم به وحی و «حجیت» و «حقانیت» آن توجه میدهد و میگوید: ای پیامبر! دل خوش دار که برگزیده شده ای که روشنی بخش باشی و به بهترین ها هدایت کنی، و ای کافران! دست بکشید، اینها سخن مستقیم خداوندتان است (آیات ۵۱ تا ۵۳)

ضمناً در آیه های ۵۱ تا ۵۳ تبیین وحیی که به آنحضرت میشده صورت گرفته و در آن نشان داده شده که وحی به آنحضرت عمدتاً بصورت ارسال رسول بوده که به آنحضرت که سابقه ای از این امر نداشته نازل میشده و مطابق با استعداد آنحضرت مطالبی را برایش می آورده است.

سوره سباء

از اوایل ماه نهم تا آخر ماه یازدهم سال هفتم قبل از هجرت

اینک دیگر فعالان کفر به کمتر از حذف کامل تعالیم وحی راضی نمیشدند، مثلاً موضوع آخرت را نه تنها بکلی انکار میکردند بلکه به تمسخر عناصر مختلف مقولات آن می پرداختند و خود پیامبر را بکلی دروغگو بلکه افترا زننده به خدا و حتی دیوانه معرفی می نمودند (آیه های ۵ تا ۹) از آیه های ۳۱ تا ۳۳ شدت عمد و اصرار فعالان کفر و نیز فاصله طبقاتی آنها فهمیده میشود و نیز اینکه طبقات بالا سبب ایجاد این فاصله شده اند.

آیات ۴۳ تا ۴۵ در مقام نکوهش عامدانۀ مصرّانه لجبازانۀ تکذیب کور سران کفار است، اما «لحن» سخن استدلالی است و نشان از امید به تاثیر مثبت دارد. همین موضوع اخیر بما میگوید که تعالیم پیامبر (ص) در سطح وسیعی پذیرفته شده بود و این انتظار وجود داشت که «سران» نیز بالاخره و پس از مدتی کوتاه بیایند.

از آیه ۴۳ فهمیده میشود آن «سران» در پیام وحی چیزی میدیدند که آن را تهدیدی برای طرز زندگی مالوف خویش تلقی میکردند و مکانیزم دفاعی شان این بود که آن را بکلی دروغ اعلام کرده و تاثیر آن را در قلوب مردم به سحر نسبت دهند.

آیه ۴۵ بما میگوید سطح برخورداری و بطور کلی «تمدن» مردم آن روزها به حدود نزدیک به ده درصد ثروت و مکنّت و تمدن کافران سلف (مثلاً عاد و ثمود و فرعون و امثال آنها) رسیده بود، و همین یک سرنخ مهم است که از روی مطالعه تمدن و علم و هنر و سایر فاکتورهای مشخص کننده زندگی اینان، بتوان یک تصویری از فاکتورهای مشخص کننده فرهنگی و تمدنی آنان یافت. البته ممکن است کسی ان قلت کند که کلمه «معشار» در آیه مذکور از باب تحقیر است، واضح است که این را میدانیم، اما، این را هم میدانیم که خداوند وقتی که تحقیر هم میکند ملتزم به «يقول الحق» هست، و لذا، این کلمه «معشار» (یک دهم) یک سرنخ بسیار مهم برای تاریخ تمدن تطبیقی و مقایسه ای آنان با اقوام سابق است.

آنحضرت در زمان نزول این آیات مامور شده بود تبیین موقعیتش را تجدید کند (آیات ۴۶ تا ۵۰) و در این جهت به مردم این توصیه را دارد که در خلوت های خویش، چه بطور فردی و چه جمعی، در باره او و چیزهایی که از او میدانند فکر کنند و ببینند آیا واقعا او آنطور که سرانشان اظهار میکنند هست؟ دیگر اینکه در این موضوع بیندیشند که دعوت او آیا منافی (مادی) برای او دارد؟ دیگر اینکه دعوت او تا کنون مورد پذیرش روزافزون یا مورد انکار و تنفر روزافزون بوده؟ اینها مواردی بود که به پیشنهاد وحی می باید در صداقت و خلوت مردم مورد ارزیابی واقع میشد.

مرحله ششمِ نزول وحی

شروع به اعمال فشار بر آنحضرت و مومنان

شامل به ترتیب سوره های: مومنون، ابراهیم، اسراء، هود، شعراء، یونس، انبیاء، صافات، و ص.

از ماه آخر سال هفتم قبل از هجرت تا انتهای ماه آخر سال ششم قبل از هجرت (تقریباً یکسال)

سوره مومنون

اواخر ماه یازدهم تا اواخر ماه دوازدهم از سال هفتم قبل از هجرت

در بازه زمانی از نزول سوره معارج تا مقارن نزول این سوره ، چنانکه از آیات ۱ تا ۱۱ بر می آید ، کیفیت های ایمانی مومنان ارتقاء قابل ملاحظه ای داشته ، که از مقایسه چک لیست موجود در آیات مذکور و چک لیست موجود در سوره معارج به وضوح مشهود است .

از آیه ۲۰ معلوم میشود مردم مقارن نزول این سوره از کالاهای مورد استفاده در شامات استفاده میکردند و از آیه ۲۲ فهمیده میشود مردم این دوره با مسافرت های دریایی آشنا بوده اند.

تلقی فعالان کفر چنین بوده که صاحب ثروت و اولاد نزد خداوند محبوب است و شاید همین گفتمان سبب میشد در مومنان (که نسبت به آنها فرودست بوده اند) به چشم تحقیر بنگرند و همچنین دین آنها را نیز بی اهمیت تلقی کنند (آیه های ۵۵ و ۵۶)

فعالان کفر به احاطه الهی بر همگان غفلت داشتند و از آیه ۶۷ فهمیده میشود زندگی شان همراه با بطلالت و شب زنده داری های همراه با چرت و پرت گفتن بوده و همین نیز گویای وضعیت برخورداری ثروتمندانه آنان می باشد (آیه ۶۳)

آنها در قرآن تعمقی نمیکردند و آنحضرت را بخوبی می شناختند و با وجود این او را مجنون مینامیدند و از پذیرش حق (لابد به سبب تعارضی که با موقعیت و منافعشان داشت) بدشان می آمد (آیات ۶۸ تا ۷۰)

ظاهراً می باید در این برهه عذاب خفیفی بر آنها نازل شده باشد ، اما آنان توجهی به آن نکرده و متنبه نشده و در صدد اصلاح رفتار خویش بر نیامدند، ضمن اینکه طاقتی هم برای عذاب قوی تر نداشتند (آیه های ۷۶ و ۷۷)

فعالان کفر مالکیت زمین و ربوبیت خدا نسبت به آسمانها و اداره امور و فرماندهی

مطلق او و پناهگاه همه بودن و پناهگاهی برای او متصور نبودن را برای خداوند قبول نداشتند (آیات ۸۴ تا ۸۹) گرچه برخی مفسران بنام، این نظر را قبول ندارند، اما، این قلم در تفسیر خویش (که در اوایل جلد ششم و در سایت هست) نظرشان را با استدلال هایی رد نموده، ولی، چون این یک بحث تفسیری است در اینجا به آن نمی پردازیم.

آنحضرت (بدون اینکه بصورت دعا به زبان آورده باشد) آرزو کرده بود کاش عذاب الهی بر مخالفانش نازل میشد و کار رسالتش آسان تر پیش میرفت، که آیات (۹۳ تا ۹۸) بر او نازل شد و او را محترمانه (از حتی فکر کردن به این چیزها نیز) بر حذر داشت و تلویحا حتی فکرکردن به این چیزها را (البته درسطح پیامبرانه، و نه در سطح ما آدمهای معمولی) ظلم، و نیز از وسوس شیطانی قلمداد فرمود. وحی به آنحضرت چنین القاء میکرد که ای پیامبر! بالاخره، هرچه باشد، این کافران نه درحالتی هستند که امید هدایتشان را داشته باشی، نه درحالتی هستند که لازم باشد به عذاب هلاکت دستجمعی دچار شوند، لذا باید صبر و مدارا و کجدار و مریز کنی تا شرایط تغییرکند، لذا برای آنها استغفار و استرحام کن (آیات ۱۱۵ تا ۱۱۸)

سوره ابراهیم

اواخر ماه دوازدهم از سال هفتم تا انتهای ماه اول از سال ششم قبل از هجرت فعالان کفر در درون خود به دو دسته سران و پیروان تقسیم میشدند (آیه ۲۱) به عبارت دیگر کافران به سه قسمت قابل دسته بندی بودند: کافران معمولی و کافران فعال فرودست و کافران فعال فرادست.

اولین واضعان «همتا» برای خداوند انگیزه منافع مادی داشته اند (آیه ۳۰)

سوره اسراء

زمان نزول: از انتهای ماه اول تا اواسط ماه سوم از سال ششم قبل از هجرت موضوع معراج (آیه ۱) نزد ما مسلمانان آنقدر معروف است که می توان گفت عناصر آن جزء «اطلاعات عمومی مسلمانی» درآمده است اما روایات مربوط به آن آنقدر مختلف و دور از هم است که نمی توان بین آنها جمع بندیی کرد. اما از آنجا که روایات را باید

از روی قرآن ارزیابی کرد و نه برعکس، ملاک ارزیابی روایات مربوط به معراج همین آیه و نیز سه آیه در سوره نجم است که قبلاً دیدیم.

اشکال دیگر این است که سوره نجم که بسیار «معرّاجی تر» است در اواخر قرآن موجود قرار دارد، و از آنجا که این سوره، در نظم قرآن موجود، زود تر از آن دیده میشود، مایه بوجود آمدن داستان پردازیهای شده و ما در کتاب «سره و نا سره در روایات معراج» به چگونگی ضرر زدن های این وضع به فهم این آیه اشاره ای کرده ایم.

بر اساس آیات سوره نجم، بعضی از «آیات بزرگ الهی» به پیامبر اکرم(ص) ارائه شد که «تزد سدره المنتهی، همانجائی که باغ جایگاه هست» بود، و این آیه نیز اشاره به سیر دادن شبانه آن حضرت از مکه تا مسجدالاقصی دارد تا «بعضی از آیات» الهی به او ارائه شود.

آیات اشاره شده در سوره نجم، در چارچوب تشریح «وحی» بود، و این آیه در چارچوب کمک و آموزش و دلداری آنحضرت است که هر دو با هم قابل جمع اند.

در آن سوره به بعضی از «آیات بزرگ» الهی و در این آیه به بعضی از «آیات» الهی اشاره شده است.

لذا می توان گفت که این دو مطلب که در دو سوره آمده، در حقیقت دو شرح مختلف از یک واقعه است که قسمت «وحیی» آن در سوره نجم آمده، و قسمت «زمینی» اش در این سوره و در این آیه، ذکر شده است.

لذا، اینکه این آیه پس از سوره نجم نازل شده دلیل نمیشود که واقعه مربوط به این آیه نیز پس از وقایع مربوط به سوره نجم اتفاق افتاده باشد، مانند داستان حضرت موسی که در هر جایی از قرآن به یک گوشه اش که تناسبی با آن قسمت از قرآن دارد ذکر شده است.

اما اینکه در مطالب سوره نجم به آنحضرت چه چیزهایی نشان داده شده، و نیز اینکه در آن شب خاص در سیر شبانه از مسجدالحرام به مسجدالاقصی چه مطالبی ارائه شده، جز اینکه بعضی از نشانه ها و آیات الهی بوده، چیز دیگری در قرآن نداریم. اما در روایات مطالب بسیار بسیار زیادی هست که به دو دسته بزرگ قابل دسته بندی است: یک دسته از آن انبوه روایات، هم مختصر است و هم با آیه فوق می خواند.

دسته دیگر بسیار مفصل است و اشکالات زیادی، اعم از قرآنی و عقلی دارد که آنها را از محدوده «قابل قبول بودن» بیرون می‌کند. اگر مایل به شرح بیشتر باشید کتاب «سره و ناسره در روایات معراج» را در سایت ملاحظه فرمائید.

مقارن نزول این آیات رفتار یهودیان سبب نوعی نگرانی در ذهن آنحضرت بوده، و در آیاتی به آنحضرت تلویحا میفرماید که آنها یا باید رفتارشان را تصحیح کنند یا نابود خواهند شد (آیات ۴ تا ۸)

اردوگاه ایمان مقارن نزول این آیات به حدی از رشد عمقی و گسترش رسیده بود که نیاز به چیزی شبیه قانون اساسی و قانون مدنی داشت (آیات ۲۲ تا ۳۹)

کسانی که به آخرت ایمان ندارند، نمیتوانند با مطالب قرآن ارتباط برقرار کنند و از دعوت به توحید نفرت میکنند و در باره آنحضرت این تلقی را دارند که او جادوزده است و این وصف حال فعالان کفر در مقارن نزول این سوره است (آیات ۴۵ تا ۴۸)

کافران معاصر پیامبر اکرم (ص) تصور می‌کردند چون مجاور مکه و کعبه هستند تقریبی نزد خداوند دارند که مورد عذاب قرار نمی‌گیرند که آیه ۵۹ توهم بیجایشان را اصلاح نموده است، آنها همچنین خیلی پر مدعا و از خود راضی بودند و دائماً «معجزه» می‌خواستند و گویا این همه کلام گهربار را که تاکنون نازل شده بود، چندان معجزه حساب نمی‌کردند، البته همین نکته، آن قول مشهور را که می‌گوید «اعراب معاصر رسول اکرم (ص) سخن‌شناس بودند» را به شدت زیر سؤال می‌برد.

آنحضرت در این برهه خوابی دیده بود که مایه نگرانش شده بود و البته مفهوم است که نگرانی آنحضرت می‌باید به موضوع رسالتش مربوط بوده باشد که خداوند با یاد آوری «ان ربک احاط بالناس» نگرانش را رفع فرمود (آیه ۶۰)

اینکه کشتی در بحر حرکت میکند و شما بوسیله آن لطف پروردگار را جستجو میکنید نشان میدهد مردم آن روزها سواری بر کشتی اعم از مسافرت یا نقل و انتقال بار تجاری با آن، یا هردو، برایشان عادی بوده است (آیه ۶۶)

آنحضرت برای پیشبرد موضوع رسالتش ظاهراً می باید سعی کرده باشد که یک مذاکره نزدیکی با سران فعالان کفر نموده باشد که در جریان آن نزدیک بود آنحضرت قولی به آنان بدهد که نمیتوانست مقبول باشد که آنحضرت متوجه موقعیت خطیر شد و مستنکف شد و آنها هم بکلی از او مایوس شدند و روی اخراج آنحضرت فکر و تمرکز کردند اما در نهایت منصرف شدند، اما، همین حرکت کوچک، که به نظر ما عادی ترین چیز است، موجب عتاب شدید الهی بود که در (آیات ۷۳ تا ۷۶) منعکس است و از آیات ۷۷ تا ۸۱ رژیم عبادتی خاصی به آنحضرت توصیه میشود که اگر در مفاد آن دقت شود ملاحظه خواهد شد که که با موضوع فوق بیربط نیست.

از آیه ۸۳ میتوان حدس زد که آنحضرت خیلی ناراحت میشد و خیلی حرص و جوش میخورد که چرا این مردم اینقدر کند و دیر تاثیر و صلب هستند و چرا دوان دوان به سوی حق نمی شتابند و . . و در آیه ۸۴ به آنحضرت توصیه میکند چه به خویش تلقین و چه به پیروانش توضیح دهد که راجع به این حالت کفار خیلی حساس نباشد زیرا شاکله آنها با نان بت پرستی شکل گرفته و تغییر رفتار از سوی آنها موقوف به تغییر شاکله آنها است که ماهیتش کند و زمان بر است.

و آیه ۸۴ همخط آیه سوره نجم است که میگوید «لا تزکوا انفسکم هو اعلم بمن اتقی» و با توجه به آیه اخیر آیه ۸۴ این تذکر را هم میتواند برای مومنان داشته باشد که حالا شما هم خیلی به ایمان تان غره نشوید، شاید این ایمان شما مربوط به خودتان نباشد بلکه مربوط به شاکله تان باشد.

سوره هود

زمان نزول : از اواسط ماه سوم تا اواسط ماه پنجم از سال ششم قبل از هجرت فعالان کفر در هنگام شنیدن قرآن از طرفی تحت تاثیر آن قرار میگرفتند و از طرف دیگر (حتماً به علت احساس برخورد آیات با منافعشان) خود را به راه دیگر (نشنیده گرفتن آن) میزدند (آیه ۵) و راجع به آیات مربوط به وقوع قیامت برخورد دوگانه میکردند، از طرفی آن را سحر قلمداد میکردند و از طرفی میگفتند پس چه شد که

اتفاقی نیفتاد؟(آیه های ۷ و ۸) و از آنحضرت معجزه میخواستند (آیه ۱۲) که به آنحضرت توصیه میشود به آنان جواب دهد همین قرآن معجزه است (آیه های ۱۳ و ۱۴)

از آیه ۱۰۹ فهمیده میشود خداوند در موضع آرام کردن آنحضرت است که اینقدر ناراحت نباش بالاخره اینها یک مستمسکی دارند، و در آیات ۱۱۲ تا ۱۱۵ به آنحضرت میفرماید هیچ کوششی نکنید که برای به راه آوردن آنها کوچکترین معامله ای با آنها کنید و نیز صبر پیشه کنید و به آنحضرت هم توصیه میشود این رژیم عبادتی را در پیش گیرد.

از آیه ۱۱۸ فهمیده میشود که خداوند در موضع دلداری دادن به آنحضرت است و از آیه ۱۲۰ فهمیده میشود که برای آنحضرت توضیح میدهد که این داستانهای پیامبران که در این ایام با حجم زیاد نازل میشود برای تثبیت آنحضرت و مومنان است و به آنحضرت توصیه میکند موضع بی اعتنایی در مقابل فعالان کفر در پیش گیرد.

سوره شعراء

اواسط ماه پنجم تا تقریباً اواسط ماه ششم سال ششم قبل از هجرت اگر با توجه به لیست ترتیب نزول ، نگاهی گذرا به آنچه از قرآن کریم تاکنون نازل شده داشته باشیم متوجه می شویم که:

- ۱- پیامبر خیلی برای ایمان آوری مردم آن زمان زحمت می کشیدند اما می دیدند پیشرفت کم است و از این موضوع بسیار ناراحت بودند.
- ۲- معارف الهی آنقدر به آن مردم رسیده بود که اگر بخواهند، بتوانند راه صحیح را انتخاب کنند.

- ۳- اما علیرغم دو عنصر فوق، جو غالب، جو رویگردانی و تکذیب بود.

البته مشکل اصلی پیامبر(ص) «سران» مخالفان او بودند و گرنه مردم عادی، چنان که در روز فتح مکه دیده شد، دستجمعی ایمان آوردند زیرا در آن روز «رفع مانع» شده بود و «سران» تسلیم شده بودند و مردم عادی، البته، چندان شخصیت محکمی نداشتند که در مقابل «سران» بایستند.

آیات ۱۰ تا ۶۸ نشاندهنده مقابله ای نابرابر است . یکطرف موسی است بدون هیچ امکاناتی غیر از رسالت و بیان یک خواسته بزرگ که به نظر غیر قابل قبول می آید، و طرف دیگر یک دستگاه حکومتی قوی است با امکانات کامل.

بطور کلی میتوان گفت از آنجا که پاراگراف مذکور در مقام «دلداری» دادن است، میخواهد بگوید ای پیامبر کار تو که از کار موسی مشکل تر نیست، برو جلو، یاری مورد نیازت به وقتش میرسد.

یعنی موقعیت آنحضرت در میان قوم بالاتر از موقعیت موسی در مقابل فرعونیان، و خواسته آنحضرت نیز از قومش کوچکتر از خواسته موسی از فرعونیان بود.

با توجه به آیات ۶۹ تا ۱۰۴ کارکرد پیامبر اسلام (ص) را باید اینطور اندازه گیری کرد که آدم معمولی را از کجا تا به کجا رساند؟ آدم معمولی که پیامبر اسلام تحویل گرفت همان بود که درست برعکس حضرت ابراهیم از خودش درک و فهم و اراده ای نداشت و چشمش به دهان «سران» دوخته بود. اگر سران با پیامبر(ص) مخالفت می کردند او نیز مخالفت می کرد. و اگر سران به پیامبر(ص) تسلیم می شدند او نیز تسلیم می شد، چنان که در روز فتح مکه گروه مسلمان شدند.

این آدم معمولی چیزی بود که پیامبر اسلام تحویل گرفت.

در این پانزده قرن، اسلام، این آدم معمولی را تغییر داد، بطوریکه آدم معمولی قرن بیست و یکمی به ابراهیم شبیه تر شده است، زیرا بجای اینکه او چشم به دهان «سران» دوخته باشد، این «سران» هستند که دنبال او افتاده اند.

یکی می خواهد به او دروغ بگوید و خود را شایسته تر معرفی کند و رأی او را به دست آورد،

یکی می خواهد به او دروغ بگوید و کالای خود را بهتر معرفی کند و خرید او را به دست آورد،

و یکی می خواهد به او دروغ بگوید و فکر و فلسفه خود را نزد او بهتر جا بزند و پیروی او را به دست آورد و غیره و غیره.

ممکن است بگویند این چه ربطی به اسلام دارد؟

می‌گوییم آدم معمولی زمان نزول قرآن، آن بود و آدم معمولی امروز این است. بین این دو مرحله چه چیز مهم فکری جز اسلام و قرآن بود؟ اگر می‌بینیم غیر مسلمان‌ها در «یک امر وجودی» (مثلاً کرامت انسان، دموکراسی، روش علمی، دقت و تدبر و تعقل) از مسلمانان جلو افتاده‌اند به علت تأثیرپذیری آنها در قرون قبل بود که بذره‌های چیزی را از مواد فکری ما گرفتند و در باغچه خویش پرورش دادند و اینک میوه‌های آن را می‌خورند و به ما نیز می‌فروشند. گر چه میوه‌های مذکور نام دیگری داشته باشد. البته این یک بحث مفصل «تاریخ تمدن»ی دارد که جایش اینجا نیست ولی امروز، روز به‌روز دارد روشن‌تر می‌شود.

از دو آیه ۱۹۸ و ۱۹۹ فهمیده می‌شود مخالفان آنحضرت این ایراد را می‌گرفتند که چرا وحی مورد ادعای آنحضرت به او - که یکی از خود آنان بود - نازل شده؟ (قبلاً هم در سوره اسراء دیدیم که این ایراد را داشتند که چرا وحی بر برخی از ملائکه نازل نشد؟) در اوایل سوره معارج، در آیه ای دیدیم که برخی از طریق درخواست عذاب موعود با آنحضرت مخالفت می‌کردند، یعنی اینکه به او می‌گفتند «اگه راست می‌گی اون عذابی رو که ادعا میکنی بر سرمون فرود بیار» از آیه ۲۰۴ معلوم می‌شود آن روحیه (تا نزول این سوره) هنوز هم وجود داشت و از آیه ۲۰۷ فهمیده می‌شود مخالفان فعال آنحضرت از امکانی از قبیل قدرت و ثروت برخوردار بودند.

در آیه ۱۹۲ نزول قرآن را به مباشرت جبرئیل قلمداد فرموده، و در آیه ۲۰۰ ایمان نیاوردن مجرمان را تعلیل فرموده، و از جمع این دو میتوان فهمید که همین نوع اشخاص این شبهه را می‌پراکندند که قرآن به نوعی از القائات شیطانی است، و بالاخره این شبهه در عده ای موثر واقع میشد و آنحضرت از این موضوع ناراحت بود و میخواست آن را ازاله کند و چه بسا کوشش به ازاله مذکور مستلزم اقوال و افعالی از سوی آنحضرت بود که در ظاهر چنین معنی میداد که گوئی آنحضرت تمایلی بسوی آنان ندارد که با نهی و هشدار شدید در آیه ۲۱۳ آنحضرت را متوجه میکند که از این روش که از نظر شبهه زدگان ممکن است به تمایل آنحضرت بسوی آنان تلقی شود دست

بردارد و در دو آیه بعد یاد آوری میکند که توجه خویش را دقیقاً در کجا اعمال کند.

از آیه ۲۲۷ و بخصوص کلمه «وانتصروا» فهمیده میشود در اوان نزول این آیات برخی از مسلمانان در اینجا و آنجا (لابد به سبب گرایش شان به تعالیم آنحضرت) مورد ظلم و بدرفتاری از سوی مخالفان واقع میشدند، و اینکه در اینجا تلویحاً توصیه به انتقام گیری میشوند دلیلی است بر اینکه در روزهای نزول این آیات تعداد مسلمانان به اندازه قابل ملاحظه ای رسیده بود و موقعیت شان از زمان نزول سوره های پیشین تغییر قابل توجهی نموده بود.

سوره یونس

از اواسط ماه ششم تا اوایل ابتدای دهه سوم از ماه هشتم سال ششم قبل از هجرت هنوز هم مخالفان آنحضرت با برگزیده شدن بشری مانند خودشان برای دریافت وحی مشکل داشتند، اما ضمناً تاثیر دعوی پیامبر (ص) در قلوب مردم، هم آنها را به شگفتی وا میداشت و آن را اینطور تعلیل میکردند که این تاثیر از جنس سحر بودن کلام آنحضرت است (آیه ۲)

بر اساس مطالب آیات ۷ تا ۱۰ مردم روزهای نزول این آیات را میتوان به دو دسته تقسیم کرد :

- ۱ - مومنان دارای عمل صالح،
 - ۲ - کسانی که به لقاء خدا امیدی نداشتند و به زندگی دنیا راضی بودند و به آن آرامش می یافتند و از آیات خدا غفلت داشتند.
- در بدو نظر این سوال پیش می آید که چرا خداوند دسته دوم را در یک کلمه «کافران» خلاصه نکرده و آنها را با ذکر چهار مشخصه تعریف فرموده؟
- خودِ چهار مشخصه فوق در دو دسته قابل تشخیص است :
- ۱ - به لقاء خدا امید نداشتن و از آیات خدا غافل بودن
 - ۲ - به زندگی دنیا راضی بودن و از آن آرامش یافتن
- از مفهوم «آرامش» در قسمت دوم، رفاه فهمیده میشود، به عبارت دیگر، مرفهان

جامعه مخاطب وحی در مقابل مومنان قرار میگرفتند که به قرینه فهمیده میشود خواستاران تغییر وضع موجود بودند یعنی اکثرا از فرودستان جامعه مذکور بوده اند. به دیگر سخن، وقتیکه نزول وحی به اینجا (تقریباً سال ششم قبل از هجرت) رسید، جامعه مکه به دو قطبی محافظه کاران خواستار ثبات وضع موجود، و مومنان خواستار تغییر وضع موجود، تبدیل شده بود.

چنانکه فوقاً دیدید، در این پاراگراف می فرماید: ای پیامبر! رسالت این است که روی این مردم کارکنی و آنها را ارتقاء دهی، پس حوصله کن و صبور باش. قابل حدس است که آنحضرت که حدود هشت سال است که از چشیدن اولین شیرینی وحی فاصله گرفته، و فعلاً تا گلو در مشکلات بار رسالت فرو رفته، در دل گذرانده باشد که «خدایا مُردم! پس چرا این کافران مزاحم زبان نفهم را مانند اقوام سلف نابود نمیکنی؟»

لذا این پاراگراف در درجه اول خطاب به آنحضرت است که اینقدر عجله نداشته باشد و در درجه دوم خطاب به پیروانش است که چه خبر است؟ یک لا اله الا الله گفته اید و انتظار دارید به طرفه العینی همه چیز درست شود؟ در مقابلتان آن خیل عظیم محافظه کاران خواهان ثبات وضع موجود را نمی بینید؟

اوضاع مخالفان آنحضرت شبیه اقوام سابق هلاک یافته بوده (آیه ۱۳) اما اینکه از چه لحاظ چنین بوده، از آنجا روشن میشود که سایر آیاتی را که حاوی «وما کانوا لیومنوا» است را ملاحظه کنیم، در صورت چنین ملاحظه ای معلوم میشود که «معیشت» آنها طوری سامان یافته بود که با تعالیم پیامبرانشان کاملاً در تضاد بود، و این نکته بما نشان میدهد که رفاهی که در پاراگراف های قبل مورد اشاره قرار گرفته، حاصل از نظام حاصل از بت پرستی بوده، و به عبارت دیگر آنها نان بت پرستی میخوردند و نمیتوانستند گرایش مثبتی به تعالیم آنحضرت نشان دهند، و از همین نکته معلوم میشود اینکه در آیه ۱۵ میگفتند یک قرآن دیگری برایمان بیاور و در آیه ۲۰ میگفتند چرا از سوی خدایش معجزه ای بر او نازل نمیشود از باب بهانه تراشی و فرار به جلو بوده است.

از آیه ۲۱ به وضوح فهمیده میشود که کمی قبل از نزول آن آیه وضعیت ناراحت کننده

ای (مثلاً قحطی یا ناراحتی معیشتی عمومی دیگر) حکمفرما بوده و به تازگی برطرف شده، و مخالفان آنحضرت بجای اینکه شکر خدا را در پیش گیرند رفتاری در خلاف آن انجام میداده اند.

«قادران علیها» در آیه ۲۴، مرکز ثقل تفکرات مخالفان رسول خدا (ص) بوده، به عبارت دیگر آنها این تصور را داشتند که «ایام به کام» خواهند ماند، و همین تصور آنها را در مخالفت با آنحضرت استوار نگاه میداشت، که البته همانطور که کمی قبل هم دیدیم، این با صفات آن محافظه کاران پیشگفته مطابق است.

آنها در آن روز ها، به رازقیت خداوند، و تدبیر امور از سوی او، و دخالت در هدایت بشر، اعتقادی نداشتند (آیه ۳۱) البته برخی مفسران بنام عقیده ای برعکس عرض ما دارند، اما، این یک بحث تفسیری است که جای شرح در اینجا نیست، و ما موضوع را در جلد ششم تفسیر خویش، در ذیل همین آیات شرح داده ایم.

مخالفان آنحضرت به اعتقاداتشان چندان مطمئن نبودند (آیه ۳۶) و عده ای از آنان تمایل به پذیرفتن تعالیم آنحضرت داشتند (اما اگر این کار را نمیکردند به علت عوامل دیگری نظیر ترس از به خطر افتادن بعضی از منافع شان بود) (آیه ۴۰) و از آیه ۳۹ فهمیده میشود عده ای از آنان تمایل به نوعی «معامله» بین خویش و آنحضرت را داشتند (آیه ۳۹) که از سوی آنحضرت با توجه به آیه ۴۱، به علت نهی شدید الهی مورد موافقت قرار نمیگرفت، و عده ای، از طرفی علاقمند بودند و از طرف دیگر به علت ضعف شخصیت نمیتوانستند تصمیم بگیرند که بالاخره چه باید بکنند (آیه های ۴۲ و ۴۳)

در آیه ۴۸ نقل قول می کند که «یقولون متی هذا الوعد ...» (= این وعده (قیامت) کی خواهد بود) که این البته عادی است و کافران همیشه این (به اصطلاح خودشان «ایراد») را می گرفتند، اما در آیه ۵۳ نقل قول می کند که «یستنبئونک احق هو؟» (= از تو خبرگیری می کنند که این [یعنی وعده قیامت] راست است؟) این قسمت از این لحاظ قابل توجه است که پس از این که کار رسالت

پیامبر(ص) به اینجا (یعنی نزول این سوره) رسیده بود، واقعاً پیام‌های وحی در دل عده زیادی نفوذ کرده بود و آنها واقعاً «مسئله‌دار» شده بودند که نکند حرف‌های این آقا (یعنی پیامبر - ص-) راست باشد و ما در اثر گوش ندادن به حرف‌های او ضرر کنیم و در آخرت (اگر درست باشد، و آخرتی در کار باشد) جزء ضرر کرده‌ها باشیم؟

بنابراین این مقطع (یعنی زمان نزول این سوره) را باید نوعی نقطه عطف حساب کرد که عده‌ای دغدغه خاطر پیدا کرده و می‌خواستند تصمیم بگیرند و با خودشان مشکل پیدا کرده و بر سر دو راهی قرار گرفته بودند و گرچه فشار روی مسلمانان خیلی زیاد بود، اما در این مقطع زمانی در اردوی مخالفان داشت شکاف ایجاد می‌شد که ابتدای آن این نوع دغدغه‌های خاطر بود.

کسی که به این نوع ادبیات آشنا باشد می‌داند که فرق زیادی است بین «يقولون» و «يستنبئونک»

البته صاحبان «يقولون» همان سران کفار بودند و صاحبان «يستنبئونک» اقشار وسیعی از مردم عادی .

از آیه ۴۶ و کلمه «نتوفینک» میتوان حدس زد که مخالفان فعال آنحضرت بطور جدی نقشه قتلش را بررسی و راجع به آن تصمیم‌گیری میکردند، و خداوند به آنحضرت مطابق متن آیه دل‌داری میدهد، یکی از آنجهت که مرگ احتمالش را به خویش نسبت میدهد و دیگر اینکه خداوند مراقب اعمالشان هست.

هنوز مشکل اصلی فکری مردمِ معاصرِ نزول ، قبول مالکیت مطلق خداوند و وقوع قیامت بود (آیه ۵۵)

از آیه های ۵۸ و ۵۹ فهمیده میشود مشرکانِ آن روزها یک نوع نظام «فقهی» (گرچه غیر مدون و نامکتوب) داشته اند، و بر مبنای آن برخی چیزها را حرام و برخی چیزها را حلال میکرده اند که در این آیات آنها را ناموجه قلمداد میکند، و از آیه ۵۸ فهمیده

میشود منظور از کار ناموجه مذکور، کسب منفعت مادی بود.

از آیه ۶۵ معلوم می‌شود آنها «قول»ی داشتند که مایه اندوه آنحضرت میشده ، ولی در خود آیه یا قبل و بعد آن نه صراحت و نه قرینه ای نیست که نشان دهد آن «قول» چه بوده و لذا می باید به آیات قبل مراجعه کرد.

در قبل دیدیم که آنها با مالکیت مطلق خداوندی و نیز وقوع قیامت مشکل داشتند و آن حضرت محزون بودند که چرا آنها علیرغم اینهمه آیات و بینات باز هم بر عقاید غلطشان پای می فشردند.

در آیه ۶۶ میفرماید «وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ» ، «ما» بدل از همان «من»ی است که در ابتدای همان آیه آمده، زیرا درست است که بت پرستان در مقابل مجسمه هایی خضوع و خشوع میکرده اند، اما، در حقیقت ذیروح هایی را می پرستیدند که آن مجسمه ها نمادهای آنها بوده اند.

پیامبر (ص) پیام (یا صریح یا تلویحی) تهدید به قتل دریافت کرده بودند (آیه ۷۱)

طرز زندگی قوم نوح طوری بود که مخالف تعلیم آن حضرت بود و اگر ایمان می‌آوردند می‌باید طرز زندگی خود را عوض می‌کردند زیرا انحراف آنها خیلی زیاد شده بود بطوری که نمی‌شد هم به طرز زندگی عادت شده خویش ادامه دهند و هم تعلیم نوح را (حتی بطور ظاهری) قبول کنند.

خلاصه اینکه منظور از «تکذیب» در آیه مذکور ، «تکذیب عملی» و منظور از «ایمان» «اظهار زبانی» است و ذکر آن در قرآن به این معنی است که مقارن نزول این سوره، وضع مخالفان فعال آنحضرت نیز چنین بود (آیه ۷۴)

در این برهه کار پیامبر آنقدر بالا گرفته بود که نیاز به یکنوع «ستاد» برای حرکت موثرتر احساس میشد (آیه ۸۷)

یکی از فرق های عظیم پیامبر ما (ص) با سایر پیامبران از آیه ۸۸ فهمیده میشود،

آنحضرت هرگز حاضر نبود مخالفانش در كفر و الحادشان تثبيت شوند و بلکه آنحضرت مایل بود سران مخالفینش نیز به راه حق بیایند و خدا آنها را بپذیرد.

از آیه ۸۳ فهمیده میشود در اینجا، ایمان به معنی «اظهار ایمان» است و نه به معنی صرفِ خطور در قلب.

دو آیه ۹۴ و ۹۵ در چارچوب ذیل قابل درک است :

ظاهراً ناراحتی ها آن قدر زیاد شده بود که پیامبر(ص) احساسی شبیه به خستگی و بی‌حوصلگی و امثال آن پیدا کرده بود و ممکن بود گاهی با خود گفتگویی میکرد که «خدا یا، پس این پیروزی کی می‌رسد؟»

در این برهه روال کلام وحی روال دلداری دادن بود، اگر مطالب کل این پاراگراف (آیات ۹۶ تا ۱۰۳) را با مطالب پاراگراف قبل (آیه های ۹۴ و ۹۵) با هم ببینیم، متوجه این موضوع میشویم، بطوریکه میفرماید به ایمان آوری برخی از آنها اصلاً امید نبند (آیه های ۹۶ و ۹۷) و اینکه خداوند عاجز نیست که کاری کند همه ایمان بیاورند، و ایمان آوردن مردم مکانیزمی دارد که تخطی ناپذیر است (آیه های ۱۰۰ و ۱۰۱) و تو (ای پیامبر) صبر کن و ادامه بده، و بالاخره سرانجام مطلوب را خواهی دید (آیه های ۱۰۲ و ۱۰۳)

فحواى کلام در آیات آیات ۱۰۴ تا ۱۰۹ در دو چیز خلاصه میشود :

- ۱ - موضع خود را به روشنی اعلام کن (آیه های ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۸)
 - ۲ - از همه چیز جز خدا قطع امید کن (آیه های ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۹)
- مجموع این دو محور نشان میدهد که که فشارهایی علیه نهضت اسلام برنامه ریزی و طراحی و اعمال شده بود و سران کفار انتظار نوعی تسلیم و مماشات و معامله از سوی آنحضرت را داشتند که با این موضع گیری مایوس شدند.

سوره انبیاء

اواسط ماه هشتم تا انتهای ماه نهم از سال ششم قبل از هجرت در این برهه زمانی عده ای ایمان آورده و سعی میکرده اند بطور مخفیانه آن را تبلیغ کنند و عده ای دیگر سعی میکرده اند منصرفشان کنند (آیه ۳)

منظور از جمله «باشد که بازخواست شوید» (آیه ۱۳) چیست؟ بطور کلی، بطوریکه تاکنون دیدیم، هر جا که قرآن کفار را نکوهش می کند، نقطه تمرکز جملات نکوهشی آن متوجه «سران» است. در این آیه نیز همین موضوع دیده می شود و جمله «هوسرانی می کردید» دلیل و شاهد آن است. از طرف دیگر همین «سران» نوعی مرجعیت برای پائین دستی های خویش و افراد عادی تحت نفوذ خویش داشتند و طبعاً در مصائب و بلاها مردم پائین به «سران» رجوع می کنند و توضیح می خواهند و چاره خواهی می کنند. آیه ۱۳ می فرماید به محض اینکه آثار نزول بلا ظاهر می شود، شما که مایه گمراهی دیگران هستید، شروع می کنید به فرار و مسئله فردی خویش را حل کردن، در حالیکه عادی ترین وظیفه آدمیتی شما این است که به سراغ زیردستان خویش بروید و با آنها که خود شما به این مشکل دچارشان کرده اید باشید و لااقل به سؤال آنها پاسخ دهید.

در روزهای نزول آیات ۱۶ تا ۳۳، در طرف مقابل اردوگاه اسلام این تلقی ها وجود داشته :

- ۱- در آفرینش آسمانها و زمین، مقصود حکیمانه ای نبوده.
 - ۲- خداوند مخلوقاتی دارد که نوعی استقلال در حرکات و رفتارهای خود دارند.
 - ۳- آنها که به خداوند «تزدیک تر» هستند دیگر نیازی به عبادت ندارند.
 - ۴- «عرش»ی وجود ندارد که پروردگاری بخواهد.
 - ۵- خداوند نه تنها فرزند دارد، بلکه همه ملائکه فرزندان او هستند.
 - ۶- بسیاری از ملائکه می توانند مستقلاً شفاعت کنند.
- البته اینکه کفار آن روزها چنین اعتقادی داشتند، یک ادعای صرف نیست بلکه مستند به مدارک و شواهد بسیار زیادی است مثلاً در اشعار شاعران آن زمان، در متون ادیان

آن زمان، در میتولوژی تقریباً همه اقوام و ملل، و حتی در قبایل موجود نزدیک به زمان ما (مثلاً سرخپوستان قرن ۱۹ آمریکا و قبایل زولو و اقوام مایا و اینکا و آزتک که خیلی به زمان ما نزدیک بوده‌اند) آنقدر ادله و شواهد و سند و مدرک دال بر صحت ادعای فوق وجود دارد که کسی بخواهد اندک تحقیقی بکند، از طریق اینترنت به لیست‌های بلندی از تحقیقات انجام شده در دانشگاه‌ها، چه بصورت کتب درسی، و چه بصورت پایان‌نامه‌های مقاطع فوق لیسانس و دکترا دست خواهد یافت که فقط ذکر اسامی آنها چندین صفحه خواهد شد.

البته انجام چنین تحقیقی یک کار تخصصی است و بسیار هم شیرین است اما نه اینجا جای آن است و نه این نگارنده چنان احاطه‌ای دارد اما هم ما و هم شما بطور اجمالی می‌دانیم که سخنان فوق بی‌پایه نیست. و این یکی از وجوه مخفی اعجازی قرآنی است که کاری کرده و اعتقادات همه مردم را چنان اصلاح کرده که ما امروز تعجب می‌کنیم که حتی تا همین دویست سال پیش نیز اقوام قدرتمندی بوده‌اند که به وجود هزاران خدای مؤثر در هزاران زمینه امور زندگی اعتقاد داشته‌اند و در جشنها و روزهای خاص مذهبی پسران و دخترانی را در معابد خویش سر می‌بریده‌اند و به خیال خویش تقدیم خدایان می‌کردند تا حمایت آنها را جلب نمایند و سود ببرند یا مضار آنها را دفع کنند و باز هم سود ببرند.

امروز آن شرک‌ها به پوششی از توحید آراسته شده که این یکی دیگر از وجوه اعجازی تأثیرات قرآنی در روی فکر کل بشریت است.

قسمتی از زحمتهائی که کافران برای پیامبر(ص) ایجاد می‌کردند عبارت بود از:

۱- توطئه قتل آنحضرت (آیه ۳۴)،

۲- مسخره کردن ایشان (آیه ۳۶)،

۳- تشکیک در رسالت آنحضرت (آیه ۳۸)،

البته زحمتهائی که آنان در راه رسالت ایجاد می‌کردند بسیار بیشتر از اینهاست و شامل همه نوع مانع تراشی و سنگ اندازی می‌شود و قبلاً در آیه‌ها و سوره‌های مربوطه، بسته به مورد، شرح مختصری تقدیم کرده‌ایم اما آنچه در اینجا آمده احتمالاً به این علت باشد که در مقطع زمانی نزول این آیات، این سه گروه مزاحمت و سنگ اندازی غلیظ

تر بوده است .

۴ - مسلمانان (و خود پیامبر - ص) دوران ناگواری را میگذراندند و «زودتر» رسیدن

یاری الهی را میخواستند (آیه ۳۷)

با توجه به جمله «آیا آنها غالب می‌شوند؟» (آیه ۴۴) که در انتهای آیه آمده، معنی آیه این می‌شود که ای کافران! آیا نمی‌بینید که روز بروز از دامنه نفوذ شما کاسته و بر دامنه نفوذ این پیامبر(ص) افزوده می‌شود؟ از این آیه فهمیده میشود در این ایام به دامنه تاثیر کلام وحی افزوده و از تاثیر مخالفان بطور قابل ملاحظه ای کم شده بود.

سران کفار در مقابل نفوذ روز افزون قرآن در قلوب مردم به تکاپو افتاده و اینطور مطرح می‌کردند که «دین واقعی دین یهودیان است» تا شاید اسلام را در مقابل یهودیت کمرنگ کنند (آیات ۴۸ تا ۵۰)

از مطالب آیات ۵۱ تا ۷۰ (که آنقدر در چنین متن طولانی و مهیجی از ابراهیم تجلیل میشود) این موضوع حدس زده میشود که که تلویحا دارد به «سمیات»ها میرساند که اینقدر تابع روسای قبایلتن نباشید و ابراهیم وار در مقابل افکار و اعمال غلط و باطلشان بایستید.

در داستان داود و سلیمان (آیات ۷۸ تا ۸۲) تلویحا به مسلمانان، و نیز سمیات ها نوید میدهد که ممکن است در اثر گرایش به تعالیم این پیامبر بزودی وضعیتان خیلی فرق کند و نه تنها از گرفتاری های موجود خلاص شوید بلکه کاملا ممکن است قدرتمند و صاحب علم و قضاوت هم بشوید و حتی نیروهای طبیعی را نیز ممکن است رام کنید و کلا وضعیتان متفاوت و بهتر شود.

در این پاراگراف (آیات ۸۳ تا ۹۱) با یادآوری داستان چند پیامبر سابق، به آنحضرت و پیروانش وعده برطرف شدن اوضاع ناگوار و رهایی و رسیدن ایام مطلوب، و نیز راهکار رسیدن به آن ارائه میدهد.

در داستان ایوب و اسمعیل و ادريس و ذالکفل پیام صبر بر مشکلات، و در داستان

یونس پیام احتراز از ناامیدی، و در داستان زکریا وعده اصلاح اوضاع زندگی و در داستان مریم تشویق به برقرار ماندن در تقوا و تحفظ را پیام میدهد.

در این آیات که از آیه ۴۵ شروع و به آیه ۹۱ ختم می‌شود، نمونه‌هایی از الطاف و نعمت‌های الهی را که به پیامبران و مؤمنان ارزانی داشته، به یاد می‌آورد که به قرار ذیل می‌باشند:

- ۱- دادن ملاک تشخیص حق و باطل (حضرت موسی، آیه ۴۸)،
- ۲- دادن پند پربرکت (پیامبر اسلام، آیه ۵۰)،
- ۳- رشد (ابراهیم، آیه ۵۱)،
- ۴- نجات از طریق معجزه آسا (ابراهیم، آیه ۶۹)،
- ۵- نجات و ارسال بسوی زمین با برکت (ابراهیم، آیه ۷۱)،
- ۶- اولاد صالح در پیری (ابراهیم، آیه ۷۲)،
- ۷- حکمت و علم (لوط، آیه ۷۴)،
- ۸- نجات (لوط، آیه ۷۴)،
- ۹- اجابت دعا و نجات (نوح، آیه ۷۶)،
- ۱۰- نابودی دشمنان (نوح، آیه ۷۷)،
- ۱۱- تعلیم قضاوت (داوود و سلیمان، آیه ۷۸)،
- ۱۲- هماهنگ نمودن کوه‌ها و طیور با داوود برای تسبیح (داوود، آیه ۷۹)،
- ۱۳- تعلیم ساختن زره (داوود، آیه ۸۰)،
- ۱۴- رام کردن باد سرکش (سلیمان، آیه ۸۱)،
- ۱۵- واداشتن شیاطین برای غواصی و کار (سلیمان، آیه ۸۳)،
- ۱۶- اجابت دعا و برطرف کردن ناراحتی‌ها و دادن دو برابر نعمتهائی که از دست داده بود (ایوب، آیه ۸۴)،
- ۱۷- رحمت بر صابران (اسمعیل، ادریس، ذالکفل، آیه ۸۵)،
- ۱۸- اجابت و بخشش و نجات (یونس، آیه ۸۸)،
- ۱۹- نجات (مؤمنان، آیه ۸۸)،
- ۲۰- اجابت دعا و دادن اولاد در پیری (زکریا، آیه ۹۰)،

۲۱- دادن اولاد بطور معجزه آسا (مریم، آیه ۹۱).

چنانکه دیده می‌شود حدود ۷۵٪ نمونه‌های لطف و رحمت الهی که در این آیات ذکر شده، ناظر بر نجات مؤمنان (آنهم به طریق فوق‌العاده و معجزه‌ای) و دادن نعمت‌های بسیار بسیار مهم به آنان (آنهم به طریق فوق‌العاده و معجزه‌ای) می‌باشد و از همینجا فهمیده می‌شود همزمان با نزول این آیات مؤمنان پیرو رسول خدا(ص) خیلی تحت فشار بودند و بنظرشان چنین می‌آمد که راه‌های چاره قطع است و این نوع آیات آتش امید و نجات‌خواهی آنها را خیلی تیز می‌کرد و آنها را در همبستگی هرچه قوی‌تر به پیامبر(ص) تشویق می‌نمود.

از دو آیه ۹۸ و ۹۹ فهمیده می‌شود سران کفار معاصر نزول این آیه‌ها، غیر از «الله» ها (که برخی از فرشتگان باشند) عبادت (= اطاعت) کسان دیگری را نیز میکردند، و چه بسا منظور آیه، همان اطاعتی باشد که از انسان‌های دیگر (که داعی شرک و یا داعی نتایج شرک و یا داعی متفرعات شرک بودند) میکردند.

آیه‌های ۱۰۵ و ۱۰۶ متضمن پیام روشن پیروزی برای جبهه رسول خدا (ص) است، اما در آیه ۱۰۹ (که بیشتر به نظر می‌آید روی سخن بطرف پیروان آنحضرت باشد) می‌گوید فکر نکنید این پیروزی خیلی زود حاصل شود، و همچنین آیه ۱۱۱ متضمن نوعی هشدار هم هست که مبادا شما هم مانند اقوام سلف خراب کنید! (چنانکه مسلمانان هم اصلاً خراب نکردند !!)

نکته خاص معنا داری که در این داستانهای پیامبران به وضوح دیده می‌شود این است که :

داستان ابراهیم نزدیک دو سوم کل این داستانها، و داستان همه آن پیامبران سرجمع، حدود یک سوم است و از همین موضوع می‌توانیم چیزهایی بفهمیم. مثلاً اینکه :

۱- اهمیت «اعتقادات درست» به «زندگی درست» مثل دو به یک است.

۲- اعتقادات درست، مثل فونداسیون است نسبت به بقیه عناصر ساختمان است و اول باید اعتقادات درست کسب کرد و پس از آن خودبخود «زندگی درست» هم پیدا می‌شود.

۳- مسلمانانِ معاصرِ نزول این آیات در مرحله اول بودند یعنی در حال کوشش برای دریافت اعتقادات صحیح از طرفی، و مبارزه با اعتقادات غلط از طرف دیگر. و طی این داستان ها به آنان تلویحاً وعده موفقیت مرحله اول، و پس از موفقیت در آن، وعده گشایش در زندگی و پیروزی و حل همه مسائل زندگی و رفع ناراحتی‌های آنها داده می‌شود.

سوره صافات

زمان نزول : از انتهای ماه نهم تا اواسط ماه دهم از سال ششم قبل از هجرت در آیه ۴ روی وحدانیت خداوند و در آیه ۵ روی ربوبیت آنحضرت در خصوص آسمانها و زمین و بین آنها و «مشرق»ها تاکید دارد. در آیات ۷ تا ۱۰ مصدر وحی را آسمان و مسیر وحی را ایمن و موجودات مزاحم را از دسترسی به وحی ناتوان معرفی می‌فرماید. در آیه ۱۱ مخالفان آنحضرت را دچار توهم و علت مخالفتشان را بی علمی تعلیل میکند.

آنحضرت در مقابل این آیات (با وجود اینکه تا کنون اینهمه وحی دریافت کرده بود) موضع تحسین و اعجاب داشت اما موضع کافران معاصر بی توجهی و مسخره و جادو نامیدن آن، و شاعر و مجنون نامیدن خود آنحضرت بوده است (آیات ۱۲ تا ۱۵ و نیز (۳۶

علت کفر آنها «مجرمیت» شان بوده است (آیه ۳۴)

اوضاع آن مردم آن روزها از لحاظ معیشتی خیلی با امروز فرق داشته و اینطور نبوده که تقریباً همگان امنیت غذایی داشته باشند (آیه ۴۱) و نوشیدنی های سکر آور آن روزها دارای ضرر جسمانی برای مصرف کننده بوده (آیه ۴۷)، و ملاکات زیبایی زنان از نظر آنها با امروز خیلی فرق داشته است (آیه ۴۸) در باره تعالیم و حیانی بین برخی مردم معاصر نزول آیات بحثهای بین الاثنینی جدی صورت میگرفته است (آیات ۵۲ تا ۵۴) معاصران نزول این آیات تصویری که از شیطان داشته اند تصویری از چهره ای زشت بوده است (آیه ۶۵)

جبهه مخالف آنحضرت به غلط بودن رفتار خویش آگاهی داشته اند اما ضمناً به سبب علی (مثلاً برخورد منافع با نوع زندگی که به آن عادت کرده بودند) دست از آن نمی کشیدند (آیه ۶۹)

پاراگراف نسبتاً طولانی شامل آیات ۷۴ تا ۱۴۸ متضمن اشاره‌هایی به شرح حال پیامبران گذشته است، با این گرایش که ایمانشان سبب نجات و پیروزی بر دشمنانشان گردید (که پیامبر(ص) و پیروان آنحضرت نیز دلگرم شوند که مانند آنها، مورد لطف و رحمت الهی هستند و بزودی گرفتاری‌هایشان پایان می‌یابد و خصم شکست می‌خورد)

مشرکان، غیر از اینکه بین ملائکه و بین پیامبران و خداوند نسبت‌هایی (مثلاً پدر و فرزندی) برقرار کرده بودند بین جنیان و خداوند نیز چنین نسبت‌هایی قرار داده بودند (آیه ۱۵۸)

مخالفان آنحضرت می‌گفتند اگر مانند گذشتگان کتابی بر ما نازل شده بود البته ما هم صالح می‌شدیم. (یعنی قرآن را لااقل در حد کتابهای گذشتگان هم نمی‌دانستند) (آیات ۱۶۷ تا ۱۶۹) آیه ۱۷۰ نیز همین مطلب اخیر را با صراحت بیشتر ذکر می‌کند و راجع به نتیجه آن نیز که یا عذاب در آخرت و یا شکست در این جهان است، هشدار می‌دهد.

همچنین از آیه ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۳ معلوم میشود که در باور های مخالفان معاصر نزول این آیات تناقضی آشکار است که از طرفی جنس مونث را پست می‌انگاشتند و از طرف دیگر برای آنها مقام های بسیار بالای الوهیتی قائل بودند.

جبهه مخالف آنحضرت به هشدار های آنحضرت کوچکترین اهمیتی نمیدادند و چنانکه قبلاً هم در سوره های پیشین دیدیم، می‌گفتند «اگه راست میگی این عذابی که حرفشو میزنی برامون بیار» (آیه های ۱۷۶ و ۱۷۷)

سوره ص

از اواسط ماه دهم تا اوایل دهه اول از ماه یازدهم سال ششم قبل از هجرت
سران کافران معاصر نزول این آیات، خود را در موقعیت برتر حساب میکردند (آیه ۲)

سران کفار هنوز همان قول سابق خویش را حفظ کرده و آنحضرت را ساحر و کذاب و
گوینده سخن من در آری میخواندند و اینکه وحی به شخصی از میان خودشان نازل
شود را مایه تعجب میدیدند و موضعشان بی تفاوتی و ادامه دادن روش مالوف بود
(آیات ۴ تا ۸) و استدلال وحی برای باطل کردن آن گفتمان این است که آسمان و
زمین مال ما است و ما بهتر میدانیم لطف خود را کجا خرج کنیم، و بهتر است آنها
مواظب خویش باشند که به عاقبت مشابهان سلف خویش گرفتار نشوند (آیه های ۹ و
۱۰) هنوز ماده اصلی محاجّه آنان این بود که میگفتند «اگه راست میگی اون عذابی
که حرفشو میزنی بر ما فرود بیار» (آیه ۱۶)

تصور کافران این بود که جهان به باطل آفریده شده و عاقبت پس از مرگ برای مومن
خوش عمل و شخص بدکار یکی است (آیه های ۲۷ و ۲۸)

کل پاراگراف آیات ۳۰ تا ۴۰ در جهت دلداری و ترفیع روحیات آنحضرت و پیروانش
است که تلویحا میگوید سلیمان که یک پیامبر فرعی از یکی از ادیان سابق است به
لطف ما به چنین جایگاهی رسید، شما هم مقداری صبر کنید، وضع شما هم روبراه
میشود و از این، قابل حدس است که پیامبر (ص) در جریان پیگیری رسالتش به
مشکلاتی دچار شده و خود را از حل آنها ناتوان می بیند و چشمش به آسمان است،
و خداوند به او میفرماید چاره ای جز صبر ندارد زیرا حل مشکلات او از مسیر قدرت و
ثروت نمیگذرد و تازه وضع او به خرابی وضع ایوب هم که نیست، پس بهتر است صبر
کند، چه بسا که مشکلات، مانند موضوع ایوب، بطور باور نکردنی ناگهان حل شود.
ایوب به خداوند شکایت می برد که در اثر عوامل مخرب و شرّ به ناراحتی و مشکلات
دچار شده، و نزدیکان و معاشرین و پیروانش از او دوری گزیده اند، خداوند راه رفع
مشکل را به او نشان میدهد، و پس از آن دوری کنندگان، و علاوه بر آنان عده ای دیگر

نیز، به دور او بازمیگردند، و او به کمک آنان و با استعانت از خداوند مشکلات را حل میکند.

البته توجه داشته باشید که داستان ایوب در میان ما به نحوی بسیار خرافی و باطل شناخته شده است (که سریال «ایوب پیامبر» بخوبی این اباطیل و خرافات را در خود دارد) و ما با روش تفسیری خویش داستان واقعی او را گفته ایم، اما این یک بحث تفسیری است و جای شرحش اینجا نیست (خواهندگان به جلد ۶ تفسیر ما و ذیل همین آیات مراجعه بفرمایند)

مخالفان آنحضرت، پیروان او را بی اهمیت و ناچیز میدیدند، به عبارت دیگر، چنین فهمیده میشود که اکثر پیروان آنحضرت از اقشار فرودست بوده اند (آیه های ۶۲ و ۶۳) و تصور میکردند که انگیزه ایشان از ادعاء دریافت وحی یکی انگیزه مادی و دیگری انگیزه سروری یافتن است (آیه ۸۶)

مرحله هفتم نزول وحی

دارای محتوایی امیدوار کننده ،
ولی ، با گرایش به استدلال بیشتر

شامل به ترتیب سوره های: قصص، نمل، مریم، یوسف، حجر، طه، انعام، اعراف، و كهف.

از اواسط ماه یازدهم سال ششم قبل از هجرت تا اوایل ماه سوم سال چهارم قبل از هجرت (تقریباً یک سال و چهارماه)

سوره قصص

اوایل ماه یازدهم سال ششم تا اواسط ماه اول سال پنجم قبل از هجرت آیه ۵ و ثلث اول آیه ۶، از لحاظ بیان یکی از قوانین تاریخ بشر بسیار قابل توجه است. به این معنی که کسانی هستند که استعدادها و حقوقی دارند و کسان دیگری جلوی بالفعل شدن استعدادهای آنان را می‌گیرند و حقوقشان را از آنها باز می‌دارند. و خداوند چنین اراده نموده که آن گروهی را که مظلوم واقع شده‌اند مورد حمایت قرار داده و آنها را بالا آورده و نعمتهائی را به راحتی به آنان عطا فرماید. این مطلب اگر مورد دقت قرار گیرد یک «قانون فلسفه تاریخ»ی است و می‌تواند در بسیاری از موارد در مناقشات بشری مورد دقت واقع شده و صحت آن دریافته شود. صحت این مطلب را می‌توان در سقوط رم، در فروپاشی شوروی، در استیلای عجم بر اعراب از قرن سوم هجری به بعد، در نهضت‌های استقلال طلبی قرن بیستم، و خلاصه در موارد بسیار زیادی به رأی‌العین دید. و خلاصه اینکه این «قانون» یکی از قوانین تخلف‌ناپذیری است که برحسب آن می‌توان آینده را پیشگویی نمود. مثلاً می‌توان در مناقشات بین ملت‌ها بررسی کرد و تعیین نمود که کدام طرف «ضعیف شمرده شده و حقوقش قطع گردیده» است و پیش‌بینی نمود که بطور حتم، همان طرف، در آینده، پیروز خواهد گردید. مثلاً در همین زمان، «مسئله فلسطین» یکی از آن موارد است و ما در ابتدای سوره اسراء در این خصوص شرحی عرض کرده‌ایم. در «آن روزها» هم می‌توان اوضاع و احوال پیامبر (ص) و پیروانش را در چارچوب همین قانون به وضوح دید و درک کرد و چون موضوع تقریباً برای همگان آشنا است شرح بیشتری لازم نمی‌باشد.

در رابطه با آیه ۴۶ با توجه به اینکه می‌دانیم رسول اکرم(ص) از فرزندان اسمعیل(ع) است و آنحضرت نیز پیامبر بوده، جمله «قومی که قبل از تو هشدار دهنده‌ای نداشتند» یعنی «مدتی طولانی قبل از تو هشدار دهنده ای نداشتند»

بطور کلی از آیات ۴۴ تا ۴۶ این مفهوم حاصل میشود که آنحضرت غیر از طریق وحی هیچ راه دیگری برای درک این معارفی که بیان میکرد نداشته است.

قبل از ظهور آنحضرت مردم مکه آرزوی ظهور یک پیامبر را داشته اند، اما، پس از اینکه آرزویشان برآورده شد آن حضرت را تکذیب نمودند و از آیه ۵۰ فهمیده میشود علت تکذیب «پیروی از خواسته دل» شان بوده است (آیه های ۴۷ و ۴۸) یعنی اینکه به نوعی از زندگی عادت کرده و به آن دل بسته بودند که نمیتوانستند تعالیم آنحضرت را قبول کنند، زیرا در آنصورت لازم می آمد از آن نوع زندگی شان دست بردارند. کفار که پیشرفت اسلام و فتح قلوب مردم نگرانیشان کرده بود دست به توطئه های وسیع زده بودند و از جمله آدم ربائی را نیز بعنوان یک عمل تروریستی بازدارنده در برنامه های خویش گنجانده بودند (آیه ۵۷)

علیرغم اینکه مردم مکه مدتی طولانی بی پیامبر بوده اند اما از معارف و حیانی آنقدر که مورد نیازشان بود در بین آنها رایج بوده که نتوانند ادعا کنند که «ما که از حقایق بی خبر بودیم» (آیه ۵۱)

یهودیان و مسیحیانی که در مکه و دور و بر آن بوده اند پیشاپیش کاملاً به آنحضرت ایمان داشتند و حتی به ایمانشان عمل هم میکردند (آیات ۵۲ تا ۵۵)

از آیه ۶۱ (و با توجه به آن، از آیه ۶۰ نیز) فهمیده میشود که مخالفان فعال آنحضرت (نسبت به پیروان آنحضرت) مالدار و قبیله دار، و پیروان آنحضرت از رده های فرودست جامعه بوده اند و خطاب دو آیه مذکور هم به دسته اول است.

مخالفان آنحضرت در باره تعالیم او نظری داشته اند ولی آنچه که در باره تعالیم او ابراز میکردند مطابق و منطبق با چیزی که در نهانی های ضمیر خویش داشته اند نبوده است (آیه ۶۹)

گفتگویی که در خلال آیات ۷۶ تا ۸۰ بین بنی اسرائیل صورت گرفته، بی جهت در قرآن در اینجا نقل نشده، و قابل فهم است که می باید چنین تلقیی از خویش در هریک از گروه های موجود ثروتی در دوره معاصر نزول این آیات در اذهان وجود داشته باشد، شکاف طبقاتی عمیق (آیه ۷۶)، اعتراض به سوء رفتار سوپر متمکن ها (از ثلث آیه ۷۶ تا آیه ۷۷)، توجیه آنان در دفاع از رفتار خویش (ثلث اول آیه ۷۸)، آرزوی موقعیتی شبیه آنها در بین طبقات نابرخوردار (نیمه آخر آیه ۷۹)، و دیالوگ داخلی تقابلی عده ای دیگر از همانها (آیه ۸۰)

از مجموع اینها فهمیده میشود در زمان نزول این آیات، عده ای از طبقات فرودست چشم تحسین و تقلید به سوی مخالفان آنحضرت داشتند، و عده ای دیگر به وضوح منتقد آنان بوده و با آنها وارد دیالوگ انتقادی می بوده اند.

مطلب انتهای آیه ۸۵ به چه معنی است؟

قابل فهم است که آنحضرت مورد دعوت های مکرری از سوی کفار بوده که «بیا یک جوری با هم کنار بیائیم. هیچ چیزی نیست که قابل حل نباشد. این قدر راجع به خدایان ما سخت گیری نکن. بالاخره پرستش آنها هم به نوعی پرستش خدای تو است و ... و ...»

در انتهای آیه ۸۵ یادآوری می نماید که اصلاً اینطور نیست. تو هدایت آورده ای و آنها از گمراهی آشکار دفاع می کنند و لذا مبدا هیچگونه سازشی کنی. در صدر آیه نیز ابتدا نعمت بزرگی را که آن حضرت از آن برخوردار شده بود (ظرفیت پذیرش این رسالت) یادآوری نموده و سپس وعده ای به او داده که به دلخواهت میرسی و در آخر او را نهی نموده از اینکه کوچکترین سازشی نماید. از جمله دوم آیه ۸۵ فهمیده می شود دلخواه آن حضرت این بوده که به «بازگشتگاه» برگردد.

خداوند به او می فرماید لازم نیست برای اینکه به بازگشتگاه برگردی، کوچکترین سازشی کنی. ما که تو را الزام کرده ایم این بار را بر شانه ات حمل کنی، خودمان تو را به آرزویت می رسانیم. چه بسا «بازگشتگاه» در اینجا «روزهایی که اینهمه مشکلات نباشد» بوده باشد، یعنی همان روزهایی که آنحضرت فقط یک «محمد امین» بود و

عزیز و محترم بود و بار اینهمه مشکلات (تکذیب و تحقیر و استهزاء و آزار و اذیت پیروان و ...) را نداشت، بوده باشد، که در اینجا تلویحا وعده موفقیت و پیروزی به آنحضرت میدهد.

در این برهه و در آیات ۸۵ تا ۸۸ مطالب عجیبی خطاب به پیامبر اکرم(ص) عنوان شده است و شبیه به مطالبی است که در سوره اسراء مبنی بر «بر حذر داشتن آنحضرت از اینکه حتی به مقدار کمی هم که باشد بسوی مشرکان رغبت فرماید» نازل شده است.

آیا پیامبر اکرم(ص) پس از اینهمه سوره‌ها و آیاتی که بر او نازل شده، و پس از اینهمه رنج و تعب که دیده، و پس از اینهمه موفقیتی که به آن نائل شده، در موقعیتی بود که بقول آیه ۸۷، «از مشرکان» باشد و «همراه با خدا»، «خدای دیگری را بخواند؟» البته که نه. پس سبب نزول آن مطالب چیست؟

پیامبر(ص) بار رسالتی را به دوش داشت که آنرا تا اینجا کار رسانده بود و مؤمنانی را تربیت کرده بود و مخالفان عجیبی هم ایجاد شده بودند که نه تنها هیچ طوری هیچ قدمی بطرف هدایت برنمی‌داشتند بلکه از تمام ظرفیت خویش برای از بین بردن آن استفاده می‌کردند و بزرگترین توطئه‌ها را و بدترین اعمال را مرتکب می‌شدند و حتی چنانکه در محل خویش دیده شد، حتی از آدم دزدی هم رویگردان نبودند.

پیامبر بود و بار رسالت و بقیه راه و این مؤمنان و آن موانع سخت.

هر کس دیگر که بود چه آرزویی داشت؟

هر کس دیگر هم که بود آرزویی جز برداشتن موانع نداشت.

یکی از بهترین راه‌های برداشتن این نوع موانع «معامله» است.

مثلاً پیامبر(ص) امتیاز کوچکی به آنان بدهد و امتیاز بزرگی از آنان بگیرد.

آنان چه نوع امتیازی را ممکن بود بخواهند؟

مشرکان و کفار آن روزها ظاهراً چیز زیادی نمی‌خواستند.

بعضی از کفار از پیامبر انتظارداشتند در جاهائی یک پشتیبانی‌هایی از آنان بکند (آیه ۸۶) و در جاهائی از مواضع (بنظر آنها) بسیار سفت و سخت خویش اندکی کوتاه بیاید

(آیه ۸۷) و کمی هم که شده با آنان همراهی نشان دهد (آیه ۸۸)

خلاصه اینکه آنها چیزی را می‌خواستند که در سوره کافرون به آن اشاره شده منتها

اینک که نهضت اسلام اینهمه پیشرفت کرده بود، همان چیزها را منتها به بسیار رقیق‌تر و به کمتر از آن هم راضی بودند که خداوند با این شدت (در سوره اسراء و در این سوره) آنحضرت را از کوچکترین معامله‌ای با آنان در این حوزه‌ها بر حذر داشته است.

سوره نمل

از اوائل ماه اول تا اواسط ماه دوم سال پنجم قبل از هجرت

روی سخن این سوره، خصوص مومنان هستند (آیات ۱ تا ۴) ، که برای آنها دو مشخصه عملی و یک مشخصه فکری معرفی نموده، و در مقابل آنها فقط یک گروه را معرفی نموده که مشخصه آنها فقدان آن مشخصه فکری است (ظاهراً هرچه ایراد هست در همین یک مشخصه است)

از مطالب آیات آیات ۱۵ تا ۴۴ و داستانهای سلیمان که هم شاه و هم پیامبر بود این نکته فهمیده میشود که مسلمانان نسبت به مخالفان خویش فرودست بودند و دائماً این آرزو را میکردند که کاش خداوند (که بیشتر خدای ما است تا خدای آنها) قدری از نیروهای ماورائی بما میداد تا این رابطه فرودست – فرادست موجود بین ما و مخالفان ما تغییر کند.

چه بسا ذکر این نمونه، نوعی وعده به مسلمانان باشد که شما نیز نعمتهای الهی را بیاد بیاورید و شکر وحی و علم مربوط به آن را بجا آورید و چه بسا که در اثر این کار، به قدرت و پیروزی نیز برسید و آنگاه شکر وضعیت جدید را نیز بجای آورید.

در این سوره دو نمونه از پیامبرانی که «فوق موفق» بوده‌اند را ذکر نموده و نشان داده که چگونه در همه حال به یاد خداوند بوده و در مقابل موفقیت‌های خویش خداوند را یاد و به نام او شکر می‌کردند و در پاراگراف آیات ۴۵ تا ۵۸ نیز دو قوم از بدترین اقوام گذشته را بعنوان نمونه یاد نموده که چگونه ناسپاسی پیشه کرده و به بدترین کارها پرداخته و رسولان را نافرمانی نموده و قصد قتل و نفی بلد پیامبران خویش را نموده‌اند. می‌توان این نوع ذکر مطلب را به این علت دانست که خداوند خواسته به پیامبر(ص)

و مؤمنان امید بدهد که شما موفق خواهید شد و آنها نیز مغلوب خواهند گردید.

در تعلیل موضوع شریک قائل شدن برای خداوند میفرماید اساسا شرک به خدا نمی چسبد (آیه ۶۳) پس چرا آنها به شرک گرایش یافته اند، و در توضیح فرموده که علتش این است که عقیده آنها بر اساس جهت گیری قبلی شکل گرفته (آیه ۶۰) و در آن علم ندارند (آیه ۶۱) و دلیلی هم بر آن ندارند (آیه ۶۴) و البته کسانی که اساسا پند پذیر باشند در میان آنها کم است (آیه ۶۲)

در آن روزها، دارندگان «باغهایی پربهجت» کم نبوده اند (آیه ۶۰)، و این موضوع، تصور رایج ما را در باره معاصران نزول این آیات که اهل مکه باشند تصحیح میکند.

یهودیان نه تنها چندان گرایشی به اسلام نشان نمی دادند (آیه ۷۸)، بلکه به قرینه آیه ۷۶ در آتش اختلافات فکری خویش مشغول بودند.

آیات (۷۹ تا ۸۱) نوعی «خسته نباشید» به پیامبر اکرم (ص) است، در خصوص مخالفت-های دو گروه: یکی مشرکان عرب که چنانکه می دانیم در مخالفتشان بسیار عامد و عنود و لجوج بودند، و دیگری یهودیان که تازه به جرگه مخالفان آن حضرت پیوسته بودند.

البته چنانکه خواهیم دید مخالفت گروه اول با فتح مکه ریشه کن شد.

عقل مردم بشدت به چشمشان بوده و برای ایمان آوری، کمتر به عقل و استدلال روی میکردند (آیه ۸۲)

از نیمه اول آیه ۹۱ معلوم میشود مکه به چشم همگان و حتی مخالفان آنحضرت محترم بوده، و همچنین معلوم میشود آنها ریشه این حرمت را بتان اعلام میکردند، و از «فتعرفونها» در آیه ۹۳ فهمیده میشود که این موضوع را علیرغم علم به غلط بودن آن اظهار میکردند.

سوره مریم

از اواسط ماه دوم تا تقریباً پایان ماه دوم از سال پنجم قبل از هجرت
در محیط آن روزی حجاز، قول مسیحیان شناخته و جا افتاده بوده است (آیه های ۳۴
و ۳۵)

کلا مردمی که معاصر نزول این آیات بودند اولاد کسانی بودند که نسبت به حفظ
میراث معنوی نیاکانشان نه تنها کوشا نبودند بلکه لاقید هم بودند و همین نیز سبب
گمراهی شد که خودشان آن را رقم زده بودند (آیه ۵۹) و در بین آنها کسانی که
قابلیت اصلاح و هدایت داشتند کم بود (آیه ۶۰)

پیامبر (ص) علاوه بر فرشته وحی گاهی فرشتگان دیگری را نیز ملاقات میکرد و آنها
نیز توصیه هایی به او میکردند (آیه ۶۴)

قبول زنده شدن پس از مرگ، برای همگان (نه تنها مخالفان فعال، بلکه حتی کفار
معمولی و بلکه حتی مومنین) سخت بوده، و این موضوع نشان میدهد کار آنحضرت
اساساً کار سختی بوده و مردم نمی توانستند مستقیماً با تعالیم آنحضرت رابطه
برقرار کنند بلکه می باید با واسطه یک چیز دیگر (مثلاً صداقت آنحضرت یا معجزه
بودن قرآن یا - چنانکه در آیه بعدی آمده - قدرت مطلق خداوند یا...) با تعالیمش
رابطه برقرار کنند (آیه ۶۶) و از همینجا است که تعلیل این نکته بدست می آید که
چرا مخالفان فعال همهء پیامبران دائماً این نکته را مطرح میکردند که «اگه راست
میگی، این عذابی رو که مطرح میکنی، رو سرمون فرود بیار»

آنانکه به ایمان دعوت می شدند اما آنرا نمی پذیرفتند، استدلالشان این بود که می ترسیم
به شما بیبوندیم و مورد تحریم اقتصادی واقع شویم و یا مال و اولادمان را از دست
دهیم و یا اینکه نتوانیم به مال و اولاد برسیم (آیه ۷۷) و جواب آنها را به اینصورت
می دهد که از کجا می دانید این وضعیت دائمی خواهد بود و مؤمنان همچنان فقیر و
فرو دست و کافران غنی و فرادست خواهند ماند؟ (آیه ۷۸) و چون مؤمنان از افراد فقیر
و فرو دست جامعه بودند اعتقادات آنها مترادف با سرشکستگی و خفت و خواری و قبول

اعتقادات مشرکانه موجب سرافرازی و عزت تلقی میشد (آیه ۸۱) و بالاخره به آنحضرت میگوید ای پیامبر حوصله کن و انتظار نداشته باش آنان را به عذاب هلاکت برسانیم (وضعشان مانند اقوام سلف نیست) (آیه ۸۴)

با توجه به آیه های ۸۵ و ۸۶ معلوم میشود که منظور از مجرمین که در مقابل متقین آورده شده فعالان کفر است و از آیه ۸۷ فهمیده میشود آنها خود را بی نیاز از ایمان آوری میدانسته و فکر میکرده اند تازه اگر آخرتی هم در کار باشد «شفاعت کنندگان» به کمکشان خواهند آمد. و در آیه ۹۶ مومنان را دلگرمی میدهد که بزودی معادلات به نفع آنها تغییر خواهد کرد.

از آیه ۹۷ و مقابله ای که بین «لذّ» و متقی برقرار نموده معلوم میشود که منظور از آن فعالان کفر است که در بطن معنی لغوی خویش مفاهیمی مانند لج و اصرار بیجا و عناد را نیز در خویش دارد.

سوره یوسف

زمان نزول : از پایان ماه دوم تا اواخر ماه چهارم سال پنجم قبل از هجرت

قصه یوسف چیست؟

برادرانی که بر برادرشان حسد میورزند و تا آنجا پیش می روند که او را بکشند ، تا اینکه یکی شان (که خون پیغمبرزادگی اش به جوش می آید میگوید نه بابا گناه دارد! چرا بکشیدش؟ توی یک چاهی بیاندازید شاید بعضی ها پیدایش کردند!) و خلاصه اینکه برادرشان را تا حد مرگ می آزارند و او سر از جای دیگر در می آورد و – تقریباً – شاه میشود و برادران سابق سر تعظیم و تسلیم خم میکنند که بله حق با تو بود و ما خطاکاریم.

آیا داستان پیامبر ما غیر از این بود؟

کسانی که همه جور او را به خوبی می شناختند بارها کمر به قتل او نبستند؟ به انواع راه ها سعی در خاموشی صدایش نکردند؟ تا نهایت امکاناتشان عرصه را بر او و دوستدارانش تنگ نکردند؟

تا اینکه زد و یک طوری شد و او از جایی دیگر سر در آورد و شاه شد و به دار و دیارش برگشت و برادران سابق سر تعظیم و تسلیم فرو آوردند که تو راست میگفتی و ما خطاکاریم.

بله، داستان های قرآنی (وبطور کلی هر متن قرآنی) آن روزها که داشت نازل میشد به منظور ایجاد سرگرمی نازل نشده، و امروز هم که قرن ها از نزولش میگذرد، و فردا که قرن های بیشتری از نزولش گذشته خواهد بود، خواننده را باید به این فکر بباندازد که چرا خداوند این را فرموده؟

منظور خداوند در آن روز های نزول سوره یوسف این بود که به پیامبر (ص) و مسلمانان بگوید کمی دیگر صبر کنید، شاهم یوسف وار پیروزمندانه به آنها باز خواهید گشت ولی مانند آنان نباشید. و امروز، و فردا، مفسران باید این نکته را بفهمند که منظوری که خداوند در آن روزهای نزول مطالب قرآنی داشت، راه کشف کنند و از آن برای «درد»های زمان خودشان «نسخه» ای بپیچند.

در ایام معاصر نزول این سوره، نامطلوبیت و ناگواری شرایط عمومی برای مسلمانان خیلی زیاد بود و آنها که تا اینجا خیلی از داستانهای پیامبران مطلع شده و از آنطریق به یاری خدا امید بسته بودند در این روزها خیلی «چشم به آسمان» بودند که یاری الهی کی برسد (آیه ۱۱۰)

سوره حجر

از اواخر ماه چهارم تا اواخر ماه پنجم سال پنجم قبل از هجرت

درستی تعالیم پیامبر (ص) و جذابیت قرآن تمام سنگرها را در نور دیده بود ولی اظهار و اعلام گرایش انجام نمیشد (آیه ۲) و تعلقات زندگی و عادات و آمال و آرزوهایشان مانع آنها بوده که سخن عقل و دل خویش را پی بگیرند و با قامت راست و قدم محکم جلو بیایند و اظهار ایمان کنند (آیه ۳)

از آیه های ۷ و ۶ فهمیده میشود آنها علیرغم آنچه در ذهن شان بود رفتاری درست مخالف آن بروز میدادند، مثلاً آنحضرت را دیوانه خطاب میکردند و معجزه طلبی

میکردند ولی واقعا معجزه نمیخواستند و مطابق آیه های ۱۴ و ۱۵ آن را بهانه ای قرار داده بودند که فعلا به وسیله آن از ایمان آوری فرار کنند تا بعدا چه پیش آید اگر هم معجزه ای به آنها ارائه میشد بهانه دیگری می آوردند.

از آیه های ۱۷ و ۱۸ معلوم میشود که مخالفان فعال آنحضرت منشاء تعالیم او را شیطانی و حاصل استراق سمع شیاطین معرفی میکردند (آیه های ۱۷ و ۱۸)

گاهی آنحضرت دلگیر و افسرده میشدند که چرا خداوند اینهمه ثروت و ناز و نعمت را هدر و به این نوع اشخاص (..) داده که خداوند به او یادآوری میکند که نعمت درست و حساسی را به تو داده ایم (آیه های ۸۷ و ۸۸)، و نیز همان حرفهای دائمی را برای آنحضرت تکرار کرده که از آنچه میگویند بیش از حد دلگیر مشو (آیه ۹۷) و برای ترفیع روحیه آنحضرت مژده ای به او داده (آیه ۹۵) و بازهم راه رشد و تکامل بیشترش را با چند توصیه عبادتی به او نشان داده است (آیه های ۹۸ و ۹۹)

سوره طه

از اوایل دهه آخر ماه پنجم تا اوایل دهه آخر ماه ششم سال پنجم قبل از هجرت آیه ۲ به صور گوناگون در قرآن آمده، و قابل فهم است که چون آنحضرت بیش از اندازه با موضوع ماموریت و رسالت خویش درگیر میشدند خداوند متعال هر از گاهی آنحضرت را متوجه میکردند که با موضوع آنقدر درگیر نشو که هلاک شوی.

در پاراگراف تا آیه ۷۹ به «مشکلات رسالت» حضرت موسی و از آیه ۸۰ تا ۹۹ به سوء رفتارهای بنی اسرائیل پس از آزادی از اسارت اشاره دارد، و در دسته اول آن آیات، پیام «صبر و پایداری کنید» و در دسته دوم، پیام «مبادا شما هم چنین کنید» دارد که پیام اخیر تلویحا متضمن این مژده هم هست که چیزی به پایان این نوع مشکلاتتان که فعلا با آن درگیر هستید نمانده است.

قرآن در طول رسالت آنحضرت دو ماموریت داشته، یکی تذکر دادن و دیگری تازه

کردن تذکرات (آیه ۱۱۳)

آنحضرت در هنگام دریافت وحی بی تاب میشده و عجله میکرد (ظاهراً در اثر نگران بودن از اینکه مبدا قسمتی از وحی را از دست بدهد) (آیه ۱۱۴) و ضمناً از روی آیات مشابه دانسته میشود شخصیت آنحضرت در طول پیامبری اش و به مرور زمان رشد و تعالی و تکامل می یافته است.

از آیه ۱۳۱ فهمیده میشود که گاهی آنحضرت دلگیر و افسرده میشدند که چرا خداوند اینهمه ثروت و ناز و نعمت را هدر و به این نوع اشخاص (.....) داده که خداوند به او یادآوری میکند که نعمت درست و حسابی را به تو داده ایم (آیه ۱۳۱)، و نیز بازهم راه رشد و تکامل بیشترش را با چند توصیه عبادتی به او نشان داده و در انتها نیز برای ترفیع روحیه آنحضرت مژده ای نیز به او داده است (آیه ۱۳۲)

سوره انعام

از اوایل دهه آخر ماه ششم تا انتهای ماه نهم سال پنجم قبل از هجرت

فعالان کفر در لَج و عناد و اصرار، گیر بودند (آیه های ۴ و ۷ و ۸ و ۱۰) و آنها اجملاً از عاقبت برخی از اقوام منقرض شده و مطلع بودند (آیه ۵) و از لحاظ تمکن و برخورداری و بخصوص از لحاظ منابع آب خود را از اقوام منقرض شده پائین تر میدیدند (آیه ۵)

از مجموع مطالب آیات ۱۱ تا ۱۹ چنین فهمیده میشود که از تأکیدات و توصیفات و تشریحاتِ سوره های قبلی، در اینجا فقط به حتمیت وقوع قیامت پرداخته ، اما راجع به خداوند به بعضی ابعاد مختلف صفات او پرداخته که ناظر بر ربوبیت اوست.

از همین نکته فهمیده می شود که مشکل اصلی مخاطب های مقارن نزول این آیات ربوبیت خداوند بوده و نیز این فهمیده میشود که در طول این مدت از شروع وحی تا نزول این سوره، کیفیت مخاطب ها، از لحاظ تلقی تعلیم وحی، ارتقاء قابل ملاحظه ای

یافته است.

در این مقطع از رسالت آنحضرت تحریف تورات صورت گرفته، زیرا قرآن میگوید یهودیان آن حضرت را چنان می شناخته اند که فرزندان شان را می شناخته اند، و این نمیتواند باشد مگر اینکه در کتاب مقدس شان آنحضرت با اسم و رسم و مشخصات و مختصات معرفی شده باشد (آیه ۲۰) اما، اینک که از این موضوع نشانی در تورات نیست، بیانگر این است که آنها اندکی قبل از نزول سوره انعام این مطالب را از کتابشان حذف کرده باشند.

با توجه به آنچه که در ذیل آیه ۲۰ عرض کردیم مطالب آیات ۳۳ تا ۳۶ قابل فهم است و از این آیات فهمیده میشود که آنحضرت خیلی دنبال این موضوع بود که خداوند یک (باصطلاح ما) دلیل محکمه پسندی بفرستد که هیچکس نتواند آن را رد کند که خداوند توضیح میدهد که آنها آنقدر عامد و مصرّ و لجوج هستند که هیچ دلیلی را قبول نخواهند کرد.

فعالان کفر باز هم تقاضای معجزه دارند ولی خداوند توجه آنها را به قدرت خویش جلب میکند (آیه ۳۷) فعالان کفر خود را خیلی برتر از پیروان آنحضرت میدیدند و عارشان می آمد که با وجود آنها به پیروی او درآیند (آیه ۵۳) و از آیه ۵۲ و بخصوص از جمله «ما علیک من حسابهم من شیء» و نیز از نیمه دوم آیه ۵۴ فهمیده میشود که آنحضرت نیز از برخی از رفتارهای بعضی از پیروان خویش ناراضی بود.

آیه ۵۶ بما میگوید هنوز هم فعالان کفر در پی دعوت آنحضرت بودند که بیا یک جوری با هم کنار بیاییم و آیه های ۵۷ و ۵۸ میگوید آنها هنوز هم این چماق را بالا نگه داشته بودند که اگر راست میگوئی آن عذاب آخرت را زود روی سرمان فرود بیاور.

از آیه ۶۸ فهمیده میشود آنحضرت نوعی جلسه های قرآن خوانی باب کرده بوده، و برخی از این جلسات سوء استفاده کرده و با هدف تخریب، مطالب خلاف القاء میکردند

اند و از آیه ۶۹ و ۷۰ فهمیده میشود آنحضرت خیلی مایل بود حتی مخالفان فعال نیز به او بپیوندند و در این راه خیلی انرژی خرج میکرد و خداوند با جملاتی از قبیل «ذر الذین . . .» (آیه ۷۰) او را منع میکرد.

از آیات ۷۴ تا ۹۰ مجموعاً فهمیده میشود آنحضرت از مردم میخواهد موضع مستقل از اوضاع حاکم و روسای قبایل در پیش بگیرند و عقلانیت بیشتری بخرج دهند و «ابراهیم وار» خودشان مستقلاً فکر خویش را بکار گیرند و در باره تئولوژی حاکم بیندیشند و عیوب آن را ببینند و در اینصورت خود بخود به راه صحیح منتقل خواهند شد و در آنصورت در همین زندگی دنیوی نیز موفق و بهرمند و دارای اولاد صالح خواهند شد.

قبل از ظهور اسلام یهودیان با مشرکان همزیستی داشتند. وقتی که اسلام ظهور کرد و آنها خبرش را شنیدند، با توجه به آنچه که از بقایای معارف الهی نزدشان بود فوراً آن را شناختند و آنرا خودی تلقی نمودند و امیدوار و علاقمند شدند اما زود فهمیدند که اسلام فقط به چند تا شعار عقیدتی محدود نیست بلکه با ریشه‌ها کار دارد و لذا چیزی نکشید که آنها نیز مانند مشرکان در جبهه‌ای دیگر دشمنی با اسلام را آغاز کردند.

ایراداتی که در آیات ۹۱ تا ۹۴ از یهودیان ذکر شده عبارت است از:

- ۱- بسیار پائین آوردن جایگاه خداوند.
- ۲- تکذیب اصل وحی.
- ۳- کتمان حقایق مهمی از تورات که به نظر آنها به نفع مسلمانها بود.
- ۴- مطالبی به ذهن آنها تزریق شده بود که آنها راجع به حقیقت آنها علمی نداشتند.
- ۵- افترای دروغ به خداوند.
- ۶- ادعای مورد وحی قرار گرفتن.
- ۷- ادعای ارائه چیزی مانند قرآن.
- ۸- تکبر نسبت به آیات قرآن.
- ۹- اهمیت ندادن به نعمت‌های بزرگ خدا.

۱۰- دلگرم بودن به شفیعیانی که شفاعتشان شامل حالشان شود. چنانکه دیده می‌شود شش مورد از ده مورد فوق به وحی مربوط می‌شود و چهار مورد دیگر به نوع نگرش به خداوند و موارد مربوط به او، و آنچه در مورد وحی دیده می‌شود عدم درک اهمیت و مقام بالای آن و سبک شمردن آن است. همچنین آنچه در مورد خداوند نیز دیده می‌شود همین چیزهاست.

چه بسا مطلبی که در انتهای آیه ۹۱ آمده، اشاره به مجموعه بسیار پر حجم روایتی می‌باشد که از همه امور مختلف مفاهیم دینی در نزد یهودیان است که **تلمود** نام دارد و حاوی چنان مطالب خرافی و باطلی است که کسی باید چند صفحه از اینجا و آنجایش را تورق کند تا متوجه شود چه عرض میکنیم. و ذهن کاهنان و خاخام‌های یهودیان در ابتدای شروع به تحصیلشان با آنها پر می‌شود. مطالبی که به علت رعایت اختصار نمی‌توانیم به آن بپردازیم.

شریکانی که در اعتقادات معاصران نزول این سوره بوده برخی از جنس جن و برخی از نوع فرزندان بود که برای خداوند فرض کرده بودند و در این مورد حتی متکی به چیزی که به آن علم میگفتند نبودند (آیه های ۱۰۰ و ۱۰۱)

در این برهه مسلمانان نسبتا زیاد و قوی بودند و چندان نگرانی نداشتند که نسبت به مقدسات کفار بی احترامی لفظی کنند که در این آیه از این عمل (طی دلیلی که برایش ذکر شده که یک دلیل اخلاقی زلال است) نهی میشوند (آیه ۱۰۸)

با تاکید و تکرار به پیامبر یادآوری مینماید که تو نه نگهبان آنها هستی و نه مدیرشان (آیه های ۱۰۴ و ۱۰۷) در آیه ۱۰۶ بازهم به آنحضرت تاکید میشود که از مشرکان روی برگرداند. از آیه ۱۰۹ فهمیده میشود فعالان کفر ایمان آوری خود را به ظهور معجزه ای موکول کرده بودند و آیه های ۱۱۰ تا ۱۱۱ به آنحضرت میگویند آنها اهل ایمان آوری نیستند و در آیه های ۱۱۲ و ۱۱۳ این موضوع را تعلیل میکند.

در آیه ۱۱۴ بازهم روی اهل کتاب و اینکه حقانیت آنحضرت برایشان محرز است تاکید و تکرار نموده است.

باز هم آنحضرت از طرفی مواجه با افزایش پیروان خود بود و از طرف دیگر با تقویت این گرایش در بین فعالان کفر بود که میخواستند آنحضرت با آنان مماشاتی کند تا بتوانند «بطور آبرومندانه» با جریان روز بروز قوی تر شونده اسلام کنار بیایند (آیه ۱۱۶) این موضوع (از آنجا که از روی عتاب الهی در سوره های قبلی فهمیده میشود) از نظر آنحضرت یکی از راه های پیشرفت اسلام و کلیدی برای برون رفت از بین بست محسوس بین آنحضرت و سران فعالان کفر تلقی میشد که همواره مورد مخالفت وحی قرار گرفته است. بکار رفتن عبارت «اکثر من فی الارض» در آیه مذکور، نشان میدهد این گرایش ابعادی بزرگتر از زمان نزول سوره قلم یافته است.

از آیات ۱۱۸ تا ۱۲۱ فهمیده میشود افراد موجود در اردوگاه اسلام همگی شان آدم هایی مذهب و مورد تایید دستگاه آسمانی نبوده اند، و رفتارهای قابل سرزنشی (از قبیل ادامه دادن به گناهایی که قبلا به آنها می پرداخته اند، و مخصوصا نامقید بودن به ذبح به نام خدا و استفاده از مذبوحات به غیر نام خدا) هم داشته اند.

از آیات ۱۲۲ تا ۱۲۵ فهمیده میشود که سران مخالف رسول خدا (ص) خیلی خودشان را دست بالا میگرفته اند.

از آیات ۱۳۶ تا ۱۴۰ چنین فهمیده میشود که رسم و رسوم و به اصلاح «احکام» مشرکان در آن روزها مقادیری مطالب «من در آری» و غیر منطقی و بعضا بسیار خشن و دلخراش و مخالف فطرت بود که در آیات مذکور به برخی از آنها اشاره شده است.

برعکس تصور غالب و رایج، مرفهین آن روزها ثروتمند و متمکن بوده اند (آیه های ۱۴۱ و ۱۴۲)

رسم و رسوم و به اصلاح «احکام» مشرکان در آن روزها مقادیری مطالب «من در آری» و غیر منطقی بوده که در آیات مذکور به برخی از آنها اشاره شده است (آیات ۱۴۳ تا ۱۴۷)

فعالان کفر که اینک کاملاً از لحاظ منطقی و استدلالی کم آورده بودند این استدلال را دست آویز قرار داده بودند که اگر هم ما بقول شما گمراه هستیم تقصیری نداریم زیرا خدا اینطور خواسته است (آیه ۱۴۸)

از آیات ۱۵۰ تا ۱۵۳ معلوم میشود اردوگاه اسلام به حدی از بزرگی رسیده بود که نیاز به نوعی «قانون اساسی» داشت و نگاهی به آن نشان میدهد کاملاً متین و معقول و منطقی و پذیرفتنی است. از آیه های ۱۵۶ و ۱۵۷، با توجه به اینکه در ابتدای آیه ۱۵۴ به تورات اشاره نموده، معلوم میشود فعالان کفر قرآن را به اینکه کتابی لااقل در حد تورات و انجیل باشد، قبول نداشتند.

حتی در زمان معاصر نزول این آیات نیز برخی از مسلمانان عقایدی ابراز میکردند و گرایشاتی پیدا کرده بودند که زمینه بروز تفرقه در صفوف مسلمانان میشد (آیه ۱۵۹)

سوره اعراف

اواخر سال پنجم تا اواسط ماه اول سال چهارم قبل از هجرت

قرآن تکذیب و نیز خود بزرگ بینی مخالفان فعال، در این بُرهه زمانی را از نتایج القائنات شیطانی – که بنا بر آیه ۲۷ در همه جا هستند – قلمداد میکند، همچنین استناد به اینکه «پدران ما چنین میکردند» و نیز اینکه «اگر خدا نمیخواست ما چنین نمیکردیم» (آیه ۲۸) را نیز از القائنات شیطانی میداند، و چنانکه میدانیم دو شبه استدلال اخیر بارها در قرآن از زبان مخالفان فعال در توجیه رفتار و گفتارشان ذکر شده است (آیات ۲۶ تا ۳۶)

امکان نداشت که فعالان کفر در اقوام پیشین به پیامبران خویش ایمان بیاورند زیرا «نان بت پرستی» را میخوردند (آیه ۱۰۲) و در اینجا خطاب به فعالان کفر معاصر نزول این آیات میفرماید که فکر نکنید اگر بت پرستی را رها کنید بدبخت میشوید، بلکه بهتر است زندگی و معیشت پسندیده را در (حتی در همین جهان) نزد خدا و

تعالیمش بیائید و تلویحا به فعالان کفر میگوید بس کنید این کارها را (آیه ۹۶)

از آیات این ۱۳۸ تا ۱۶۲ کاملاً حس میشود که با آن مقدمه طولانی (ذکر اقوام پیشین و هلاکت مکذبان تا موسی و فرعون) و سپس به پرداختن به بنی اسرائیل پس از نجات که خیلی بد رفتار کردند، تلویحا دارد این خبر را به مسلمانان میدهد که نجات شما هم نزدیک است و مبادا که شما هم مانند یهودیان همان رفتارها را کنید.

از آیات ۱۶۳ تا ۱۶۷ تلویحا به مسلمانان میگوید که پس از رهایی از شرایط موجود مانند بنی اسرائیل دنبال کلاه شرعی نروید.

از آیه ۱۶۵ معلوم می‌شود که اگر قرار است عذاب دسته‌جمعی به قومی فرود آید، اهل نهی از منکر را شامل نخواهد شد و لذا در این آیه به این موضوع هم ترغیب میکند.

از آیات ۱۷۵ تا ۱۷۹ فهمیده میشود که تلویحا دارد به علماء مسلمانان (که در آینده پیدا خواهند شد) پیام میدهد که پس از جا افتادن در وضع مطلوب دین فروشی نکنید.

موضوعی که در آیه ۱۸۰ مطرح شده اگر نگوئیم کلیدی‌ترین نکته اعتقادی است، لااقل باید بگوئیم یکی از کلیدی‌ترین نکات اعتقادی می‌باشد. تاکنون باندازه کافی در قرآن سرگذشت اقوامی را دیده‌ایم که از راه توحید منحرف شده و به شرک و بت‌پرستی رو کرده‌اند.

و تاکنون اینقدر از آیات قرآنی فهمیده‌ایم که شرک عبارت است از «مستقل تصور کردن نیروهای کارگزاری جهان اعم از ملائکه یا پیامبران، یا ارواح طیبه و رو کردن به آنها و عبادت آنها بمنظور نزدیکی جستن به آنها بخاطر جلب منفعت یا دفع مضرت» مثالی در وجود خودمان مطلب را روشن‌تر می‌کند. بچه نوزاد شیرخوار معمولاً چند احتیاج ساده دارد که بخاطر آنها گریه می‌کند که عبارتند از گرسنگی، تر بودن جا، دل درد، و امثال آن.

بنابراین وقتی که بچه با جیغ و گریه مادرش را در شب بیدار می‌کند چه بگوید «مادر»

و چه بگوید «ای سیر کننده من» فرقی ندارد.

کشاورزان قدیم هم که باران بموقع می‌خواستند، و این خیلی برایشان مهم بود بطور طبیعی بطرف این نکته تمایل پیدا می‌کردند که با «فرشته باران» ارتباطی برقرار کنند و عبادتی کنند و نظرش را بسوی خویش جلب کنند و باران بموقع مفید از او دریافت کنند و از باران بی‌موقع مضر در امان باشند.

در این آیه می‌بینیم که مثلاً «فرستنده باران مفید» یکی از اسماء خداوندی است و بهتر است کشاورزان نیازمند باران بموقع، خداوند را با توجه به آن نامش بخوانند. بطور خلاصه فرق شرک و توحید همین است که در مثال فوق ملاحظه فرمودید و «اسماء»ئی که در آیه ۱۸۰ مطرح شده، و نیز انحرافی که از آن اسماء صورت می‌گیرد به این معنی است که آدمی اسماء الهی را منتزع کند، و برای آن مفهوم انتزاعی جایگاه مستقلی تصور نماید، و رفتاری عبادتی نسبت به آن (که در اصل واهی است) ارائه کند.

آنحضرت در معرض پرسش‌هایی در باره زمان وقوع قیامت بوده، و البته میتوان درک کرد که این پرسش‌ها میتوانست از سوی هر دو طرف پیروان آنحضرت و کفار بوده باشد، پیروان به منظور ازدیاد علم و کفار به منظور طعنه و تمسخر، که در آیه بعدی به او توصیه میشود که بگوید من اساساً در معرض این نوع علم نیستم و کارم هشدار و مؤذنه دهی است (آیه ۱۸۷)

از آیات ۱۸۹ تا ۱۹۸ اینطور فهمیده میشود که خداوند دارد معاذیری در دهان کافران معمولی (نه فعالان کفر) قرار میدهد که آنها را به ریشه‌های عقاید باطلشان آگاه کند و غیر مستقیم به راه حق هدایت کند و در این راه به آنها میگوید در خلوت تان (وقتی که در مشکلی گیر میکنید) تمام عناصر اعتقادات باطلتان از یادتان می‌رود و به عنوان موثر در رفع مشکل فقط به خداوند رو میکنید اما چون در فرهنگ شرک بزرگ شده اید، پس از اینکه اوضاعتان عادی شد دوباره به حالتی که به آن عادت کرده اید بر میگردید و در ادامه با ذکر دلایلی آنها را به ترک عقاید عادی‌شان تشویق میکند.

از آیه ۲۰۶ فهمیده میشود به نظر می‌آید گاهی آنحضرت با خویش این فکر را میکرد

که من حالا فلان کمک موثر را نیاز دارم، اما در آیه ۲۰۶ به او خاطر نشان میشود کمکی که تو نیاز داری عبادت است (تا مثلاً صبر و تحملت زیاد شود)

سوره کهف

زمان نزول : از اواسط ماه اول تا انتهای ماه دوم از سال چهارم قبل از هجرت در روز های نزول این آیات، داشتن اولاد توسط خداوند، هنوز یک موضوع چالش برانگیز بوده، زیرا مشرکان به وضوح چنین عقیده ای داشتند، و عقیده مسیحیان نیز توسط آنان با جنجال و هیاهو بزرگنمایی میشد (آیه های ۴ و ۵)

آنحضرت از رویکرد بی توجهی و بی اعتنائی به آیات الهی خیلی زیاد متأسف بودند (آیه ۶)

برخی از پیروان آنحضرت رفتارهای نامطلوبی داشتند که سبب طعن مخالفان و در نتیجه ناراحتی آنحضرت میشد و آنها به چشم آنحضرت چیزی نمی آمد و این موضوع شبیه همان مطالبی است که در سوره عبس و سوره های دیگر که یاد پیروان حضرت نوح (ع) در آنها شده است، دیده ایم. خلاصه اینکه به آنحضرت توصیه میشود که به طعنه مخالفان اهمیتی ندهد و از اینکه طعنه آنها در دلت راه یابد مقاومت کن و با پیروان خویش، بیش از پیش نزدیک باش .

چه بسا گاهی آنحضرت چنین می اندیشید که اگر ثروتی میداشت موضوع رسالتش را بهتر میتوانست پیش ببرد، و نیز چنین می اندیشید که کاش میشد یک جوری میتوانست با «بزرگان» مخالف خویش بطوری مماشاتی میکرد، که در آیه مذکور خداوند همه این تصورات را رد میفرماید (آیه ۲۸)

از آیه های ۳۵ و ۳۶ فهمیده میشود مخالفان فعال آنحضرت این تصور را داشتند که ثروت و مکنت شان باقی خواهد ماند و همچنین اینطور فکر میکردند که در نظر خداوند عزت دارند و مورد لطف او هستند که سبب شده خداوند به آنها ثروت و مکنت

عطا کند و همین فکر در ادامه اش آنها را به اینجا میرساند که در صورتی که قیامتی هم وجود داشته باشد وضع آنها از پیروان پیامبر (ص) بهتر خواهد بود.

در آیه ۵۴ تلویحا به آنحضرت میفرماید که جنس انسان طوری است که براحتهی زیر بار حرف حساب نمیروود و لذا خیلی انتظار نداشته باش موضوع رسالتت به نرمی و سهولت پیش برود.

مرحله هشتم نزول وحی

پر رنگ تر شدن گفتمان استدلالی

شامل به ترتیب سوره های: فرقان، سجده، زمر، لقمان، عنکبوت، نحل، فاطر، روم، رعد، ملک، و انشراح.

از ماه سوم سال چهارم قبل از هجرت تا اواسط ماه سوم از سال اول هجری

توضیح لازم: سال های عربی از اول محرم شروع میشود و هجرت در اواسط ماه سوم سال صورت گرفته است، لذا مورخان، با مسامحه، دو ماه و نیم اغماض کرده، و در نامگذاری سالها و نه در تاریخ وقوع وقایع، دو ماه و نیم اول سال اول هجری را که واقعا قبل از هجرت است، جزء سال اول هجری محسوب داشته اند.

سوره فرقان

زمان نزول : از انتهای ماه دوم تا انتهای ماه هفتم سال چهارم قبل از هجرت
فعالان کفر در این مقطع زمانی به توصیفات قبلی خویش چیزهایی افزوده بودند، مثلاً اینکه «آنچه میگوید جز دروغی بیش نیست» و اینکه «کسانی در این راه کمکش میکنند» و افسانه های پیشینیان است که «صبح و شام براو دیکته میشود» مطالبی است که در سوره های قبلی از قول آنان دیده نشده بود و جدید است (آیه های ۴ و ۵) و انتظارات آنان از یک «پیامبر درست و حسابی» این بوده که غذا نخورد و با مردم محشور نباشد و ملائکه ای همراهش باشند و صاحب ثروت افسانه ای باشد و معاشش از مبدئی مستقل تامین گردد (آیه های ۷ و ۸)

از علل شرک مخاطبان آن روزها برخورداریی بوده که نسل اندر نسل به آن عادت کرده بودند که هشدارها (ی پیامبران سابق) فراموش شان شده بود (آیه ۱۸) یکی از علل اصرار بر کفر فعالان کفر خودبزرگ بینی ای بوده که آنها دچارش بوده اند (آیه ۲۱)
اینکه قرآن تدریجاً نازل میشد و ناظر به اوضاع و احوال زمان و مکان بوده، فعالان کفر را خیلی عصبانی مینموده زیرا نمی توانستند تکلیف خود را با قرآن روشن کنند (آیه ۳۲)

فعالان کفر دائماً آنحضرت را مسخره میکردند و او را مناسب رسالت تلقی نمیکردند و از خودشان خیلی ممنون بودند که گوش به حرف او نداده اند (آیه های ۴۱ و ۴۲)

اصرار فعالان کفر بر مشی شان هیچ عنصر عاقلانه نداشت و فقط بر خواسته دل (که ناشی از موقعیت شان بود و می ترسیدند از دست برود) بود (آیه های ۴۳ و ۴۴)

در این برهه یک نقطه عطفی در اوضاع و احوال اردوگاه اسلام اتفاق افتاده که به آنحضرت نه تنها هرگونه مامشات و معامله با اردوگاه کفر را ممنوع میکند بلکه جهادی بزرگ «بوسیله آن» را توصیه میفرماید و از قرائن چنین بر می آید که منظور از «بوسیله آن»، بوسیله قرآن است. به عبارت دیگر به آنحضرت گوشزد میفرماید که این قرآن و

تاثیر (به قول مخالفان) سحر آسای آن سلاح تو است (آیه ۵۲)

وحی، بازهم حدود ماموریت آنحضرت را در دو محور مثبت و منفی برایش تشریح میکند (آیه ۵۶) و به آنحضرت یاد میدهد که چگونه برای مخاطبان جا بیاندازد که گرایش آنها، برایشان هزینه ای نخواهد داشت (آیه ۵۷) و به آنحضرت یادآوری میکند جز خداوند به هیچ جایی امید نبندد (آیه ۵۸)

به مرور فعالان کفر از تعالیم وحی نفرت پیدا کرده و با آن تعالیم نه تنها رابطه ای برقرار نمیکردند بلکه در آن تهدیدی هم میدیدند که مبادا به سبب آن زیر دست آنحضرت شوند (آیه ۶۰)

از آیات ۶۳ تا ۷۷ فهمیده میشود مقارن نزول این آیات کیفیت اشخاص موجود در اردوگاه اسلام ارتقاء معنی داری یافته بود، از سوره معارج که چک لیست مفصلی بود، و سپس سوره مومن، و بالاخره تا اینجا، به نظر میرسد کیفیت «فرد متوسط مومن» ارتقاء چشمگیری یافته بوده است (آیات ۶۳ تا ۷۷)

سوره سجده

زمان نزول: از انتهای ماه هفتم تا اواسط ماه دهم از سال چهارم قبل از هجرت در آیه ۳ رویکرد فعالان کفر را باز میگوید و میگوید که آنان این قرآن را افترا تلقی میکنند و آن را تعلیل میکند به اینکه آنها قبل از پیامبر پیغمبری نداشته اند.

در آیه های ۱۵ و ۱۶ صفاتی از نخبه های موجود در اردوگاه ایمان را بر میشمارد که از صفات موجود در چک لیست هایی که تا کنون در سوره های قبل (معارج و مومن و فرقان) دیده ایم بسیار بالاتر است.

سوره زمر

از اواسط ماه دهم سال چهارم تا پایان ماه چهارم سال سوم قبل از هجرت
در این برهه زمانی، در اردو گاه ایمان، اشخاص خیلی پیشرفته ای به ظهور رسیده
بودند (آیه ۹)

فعالان کفر آنحضرت را بطور جدی مورد تهدید قرار داده بودند (آیه ۳۶) آنحضرت
مقابلاً به آنها اظهار کرده بود که هیچ کاری نمیتوانید کنید (آیه ۳۹)

فعالان کفر به شنیدن نام خدای واحد حالت انزجار و نفرت پیدا میکردند (آیه ۴۵) و
این میتواند به این علت باشد که آنها نتوانسته بودند پیام وحی را خاموش کنند و
آینده روشنی نیز برای تحقق این منظور نمی دیدند.

موضع آنحضرت اینک بسیار قوی تر شده که بنا بر آیات مذکور و به دستور خداوند
اعلان عفو عمومی نموده است (آیات ۵۳ تا ۵۹)

فعالان کفر از آنحضرت خواسته بودند اندکی از مواضع خویش کوتاه بیاید تا آنها بتوانند
به صفوف مسلمین بپیوندند اما خداوند کوچکترین مماشاتی را در این رابطه بر
آنحضرت روا نداشت (آیات ۶۴ تا ۶۶)

سوره لقمان

نزول: از پایان ماه چهارم سال سوم تا پایان ماه هفتم سال سوم قبل از هجرت
فعالان کفر که از تاثیر وسیع و عمیق قرآن ناراحت بودند (و قبلاً این توصیه را میکردند
که هنگام تلاوتش سر و صدا کنید و چون دیده بودند فایده ای نداشت) این راه را در
پیش گرفتند که در مقابل قرآن یک بدیل بسازند و ضمناً در مقابل قرآن خود را به راه
دیگر بزنند و آن را نشنیده بگیرند (آیه های ۶ و ۷)

مقارن نزول این آیات جوانانی به آنحضرت میگرویدند و لذا با والدین خویش که کافر

تلقی میشدند درشتی و بد ادبی میکردند و از این راه به طعن آنحضرت کمک میکردند که ببینید این یتیم ابوطالب چه کرده . . . و با نزول آیات مذکور این مشکل راه حل خود را یافت (آیه های ۱۴ و ۱۵)

ثالث اول آیه ۲۰ و آیه ۲۱، به نظر می آید از ادامه مطلب آیه های ۶ و ۷ خبر میدهد که آنها برای بدیل سازی در مقابل قرآن به افسانه های معهود پیشینیان خویش نیز دست می یازیدند.

فعالان کفر از متمکنان و متمولان بوده اند (آیه ۲۴)

سوره عنکبوت

از پایان ماه هفتم سال سوم تا اواخر دهه اول ماه اول سال دوم هجرت اوضاع در مقابل کسانی که مقارن نزول این آیات به آنحضرت میگرویدند سخت شده بود (آیه های ۲ و ۳) و از بکار رفتن کلمه «جهاد» در آیه ۶۰ معلوم میشود روحیه عمومی مسلمانان نسبت به قبل بالارفته و آنها آماده مقابله با این شرایط نا مساعد شده بوده اند.

مقارن نزول این آیات جوانانی به آنحضرت میگرویدند و والدین شان سعی میکردند آنها را بازدارند و با نزول این آیات مشکل راه حل خود را یافت (آیه های ۸ و ۹) البته اذیت نو گرویدگان هنوز ادامه داشت (آیه ۱۰)

اولین بار در آیه ۱۱ این سوره است که کلمه منافق در قرآن بکار رفته، و از اینجا معلوم میشود عده ای این مطلب را فهمیده بودند که این جریان چیزی نیست که این سران فعالان کفر بتوانند جلوییش را بگیرند و این جریان آینده دارد، و آنها کسانی بودند که به ماهیت محتوای پیام وحی کاری نداشتند و فقط برای خویش از نمذ این جریان کلاهی میخواستند و لذا اظهار گرایش میکردند اما در مقابل تحركات اردوگاه

کفر تاب نمی آوردند و احیاناً برخی از آنها بر میگشتند.

در زمان نزول این آیات اهل کتاب (یهودیان) نیز وارد چالش در مقابل اردوگاه ایمان شده اند ولی مزاحمت شان خیلی جدی نیست که توصیه وحی این است که با آنها مجادله به احسن و تکیه بر مشترکات ایمانی بشود (آیات ۴۶ تا ۴۹)

آنحضرت هرگز این روزها را به خویش نمیدید (کتاب و وحی و مقابله با فعالان کفر و منافقان و مزاحمان اهل کتاب) (آیه ۴۸)

در این برهه تلویحاً مومنان را به هجرت تشویق میفرماید (آیه های ۵۶ و ۶۰)

در زمان نزول این سوره فعالان کفر آفرینش آسمانها و زمین و رام کردن خورشید و ماه و فرو ریختن باران را به خداوند نسبت میدادند که نسبت به قبل یک پیشرفت قابل توجه و نمونه ای از تاثیرات آموزه های وحی، حتی به زبان مخالفان فعال آنحضرت، بود (آیه های ۶۱ و ۶۲)

و از آیه ۶۵ فهمیده میشود مردم آن دوره کشتی سوار میشدند و از آیه ۶۷ فهمیده میشود حومه مکه نا امن بود و آدم ربائی چیزی غیر عادی نبود و از آیه ۶۹ فهمیده میشود در زمان نزول این آیات در اردوگاه ایمان عده ای بودند که در مسلمانی خویش جدی بوده و در راه خدا از کوششی دریغ نداشتند .

سوره نحل

نزول : از اواخر دهه اول ماه اول تا انتهای ماه یازدهم از سال دوم قبل از هجرت مومنانی که مورد آزار فعالان کفر قرار میگرفتند تشویق به هجرت شده اند (آیه های ۴۱ و ۴۲)

اشاره ای به موضوع «دختر کشی» که در میان برخی از اعراب معمول بود دیده میشود

که البته شیوع امر مذکور فهمیده نمیشود (آیه های ۵۸ و ۵۹)

خانه های مردم آن روزها میتوانست آرامش شان را تامین کند (آیه ۸۰) و آنها لباسهایی برای زندگی عادی و نیز لباسهایی جداگانه برای جنگ داشتند، که از اینجا میتوان سرنخی برای درک میزان تمدنشان یافت (آیه ۸۱)

اردوگاه ایمان از لحاظ کیفیت متوسط اخلاقی اعضاء به حد قابل توجهی رسیده بود و صفاتی مورد تاکید و تکرار قرار گرفته که صفت اشخاص محترم قابل اعتماد است: عدل، احسان، دهش، وفا به عهد، شکیبایی، پایداری، و دوری از اخلاق زشت و فحشاء و منکر و تجاوز و زورگویی (آیات ۹۰ تا ۹۷)

مقارن نزول این سوره فعالان کفر حرف جدیدی از خویش در آوردند و گفتند کسی را میشناسند که قرآن را بر آنحضرت فرومیخواند (آیه ۱۰۳)

فعالان کفر هنوز هم به سیاست آزار و اذیت خشن مومنان با هدف برگرداندن آنان به وضع سابق ادامه میدادند که در این مقطع تاکتیک تقیه توصیه شده (آیه ۱۰۶) و در آیه ۱۱۰ به وضوح و صراحت راه مهاجرت را نشان داده است.

از مطالب آیات ۱۱۱ تا ۱۱۸ به وضوح معلوم است که بزرگان مشرکان در پای بتها حیواناتی را قربانی می کردند (آیه ۱۱۵) و براساس آئین های مشرکانه خود ساخته، چیزهائی را حرام و چیزهائی را حلال اعلام می کردند (آیه های ۱۱۵ و ۱۱۶) و علت این رفتارها تراشیدن نوعی انحصارات و منافع نامشروع برای خودشان بود (آیه ۱۱۷) همچنین یهودیان که باصطلاح اهل کتاب آسمانی بودند نیز از این لحاظ با مشرکان فرقی نداشتند (آیه ۱۱۸) در این شرایط پیامبر اکرم(ص) با وحی حق مطلب و حلال و حرام واقعی را برایشان تشریح نمود.

اینک اردوگاه ایمان به جایی رسیده بود که اگر مورد آزار و عقوبت فعالان کفر قرار

میگرفت میتوانست مقابله به مثل کند (آیه ۱۲۶)

سوره روم

زمان نزول : از اواسط ماه چهارم تا دهه اول ماه نهم سال یکم قبل از هجرت
از آیه های ۲ تا ۶ فهمیده میشود حکومت روم (رم شرقی) در نقطه ای نزدیک به مکه در جنگی (لابد با ایران ساسانی) شکست خورده بود که خداوند پیشگوئی پیروزی قریب الوقوع آنها را در چند سال معدود کرده بود که سبب خوشحالی مومنان خواهد گردید (آیات ۲ تا ۶) از همینجا فهمیده میشود که هم مسلمانان و هم کافران این گفتمان غلط را داشته اند که پیروزی یا شکست در جنگ ها به دست آسمان است و یک امر زمینی نیست و در اینجا به آنان تذکر میدهد که نه پیروزی معلول صحت عقاید و نه شکست معلول غلطی آن است.

در زمان نزول این سوره رباخواری یک امر عرفی و عادی بوده و حتی اندکی تقدس نیز داشته است (آیه ۳۹)

سوره رعد

اوایل ماه نهم سال یکم قبل از هجرت تا ماه یکم سال اول هجری
ایمانی که مومنان در آن روزها از آن برخوردار بودند عاملی قوی برای ثبات و حفظ آنها در اردوگاه ایمان علیرغم آن شرایط ناگوار بود که آنها را احاطه کرده بود (آیه ۲۸)
در زمان نزول این آیات بطور محسوسی از نفوذ کلام فعالان کفر کم و بر نفوذ کلام آنحضرت افزوده شده بود (آیه ۴۱)

سوره ملک

اوایل ماه یکم سال اول هجری تا اواسط ماه سوم سال اول هجری
سیستم آبیاری اهالی مکه بر استفاده از چاه مبتنی بوده است (آیه ۳۰) و این به عنوان یک سرنخ از میزان تمدن آنها قابل پیگیری است.

سوره انشراح

نزول: اواسط ماه سوم سال اول هجری

آیه‌های ۵ و ۶ که در حقیقت یک آیه بیشتر نیست، «راه» آن حضرت را به او نشان می‌دهد که ای پیامبر! تو پیامبر دوره بلوغ بشریت هستی و به‌زودی الگوی میلیاردها نفر در سراسر جهان و در طول قرون و اعصار خواهی شد، تو باید طوری رفتار کنی که قابل تقلید باشد و اگر برای حل مشکلات انتظار کمک‌های معجزه‌ای داشته باشی الگو و قابل تقلید نخواهی بود، لذا به طریق درگیری مستقیم با مشکل و حل آن اقدام کن و انتظار تأییدات الهی از طریق معجزات (از قبیل عصای چند منظوره حضرت موسی و غیره) نداشته باش، با مشکل بطور مستقیم درگیر شو خواهی دید سختی که تحمل خواهی کرد حل مشکل را آسان خواهد کرد.

چنانکه می‌دانید پیامبر ما نه کشتی نوح، نه عصای موسی، نه مرده زنده کردن عیسی و نه گلستان شدن آتش ابراهیم، نه شتر صالح، را نداشت و معجزه‌اش هم از جنس کلام و استدلال و محاجه و تمثیل و تشویق و تحذیر بود، و خلاصه اینکه روش پیامبری آن حضرت در طول آن مدت طولانی پیامبریش تفسیر همین دو آیه ۵ و ۶ است.

وقوع هجرت بزرگ

و

استقرار حکومت

شامل سوره های به ترتیب: حج، بقره، بینه، ماعون، عادیات، صف، محمد(ص)، انفال، حشر، منافقون، جمعه، آل عمران.

سوره حج

زمان نزول : از اواسط ماه سوم تا انتهای ماه هشتم از سال اول هجری

اینک، در دوره نزول آیات ۱۵ تا ۱۸، پیامبر خدا (ص) از دسترس کافران دور شده و آسیب‌رسانی به او و همراهان هجرت کرده اش یک درجه مشکل‌تر شده است.

اینک روحیه مسلمانان، چه آنانکه با پیامبر(ص) هجرت کرده‌اند و چه آنانکه هنوز هجرت نکرده‌اند اما آرزویش را دارند، بسیار بهتر و قوی‌تر شده است و این کاملاً برای کفار محسوس است و همین سبب غیظ و ناراحتی فوق‌العاده آنان است. و آیه ۱۵ آنان را به عقلانیت دعوت می‌کند.

در آیات فوق سه نکته را خاطر نشان می‌فرماید:

۱- خداوند هر کار که بخواهد می‌کند اما یکی از عناصر اصلی فعل خداوند این است که به مؤمنان کمک کند.

۲- اعمال کفار در جهت جلوگیری از الطاف الهی کمکی نمی‌کند.

۳- هدایت بدست خداست.

از آیه ۳۹ فهمیده میشود پس از هجرت، از سوی مشرکان مکه کسانی برای عملیات ایدائی فرستاده میشدند و آنها با اعمال چریکی جنگ و گریزی انجام میدادند و اذیت و آزاری میرساندند و آیه ۳۹ مجوز برخورد با آنها را میدهد و فلسفه این مقابله را در آیه ۴۰ چنین میفرماید که کار خودتان را خودتان باید انجام دهید و در این مورد چشمتان به آسمان نباشد.

درست است که پیامبر(ص) هجرت کرده بود اما در محل جدید، اینطور نبود که همه برای اظهار ایمان صف کشیده و آغوش گشوده باشند، و البته اوضاع خیلی بهتر شده بود، اما مشکلات، همانطور که در آیات ۴۲ تا ۵۱ منعکس است، کما فی السابق بود، زیرا :

۱- سران مشرکان درمکه ناراحت تر و در دشمنی فعال تر شده بودند.

۲- اکثریت قاطع یهودی های محل جدید، اسلام را رقیب دینی خویش تلقی کرده

بودند.

۳- منافقین موجود در «یثرب» هم توطئه میکردند.

در رابطه با آیه ۵۲ این پرسش پیش میاید که پیامبران چه آرزویی می کردند؟ معلوم است!

آرزوی پیامبران این است که «همه» مردم به راه حق بیایند و ایمان بیاورند و از کفر و کارهای زشت دوری کنند و امثال این.

شیطان چه چیزی می تواند در آرزوی پیامبران بیاندازد؟

بدیهی است که شیطان اصل آرزوی آنها را نمی تواند تغییر دهد مثلاً اینکه پیامبران آرزو کنند که مردم همگی کافر باشند و غیره، بلکه چیزی که شیطان می تواند القاء کند «روش رسیدن» به آن آرزوست.

مثلاً ممکن است آنها آرزو کنند که کاش می شد چنان معجزاتی بر دست من پیامبر ظاهر می شد که چاره ای جز ایمان نباشد و یا یکاش خداوند چنان نیروئی به من می داد که از ترس آن همه ایمان می آوردند و امثال آن.

مطابق آیه، پیامبران پس از اینکه چنین آرزوهائی می کردند، فوراً متوجه می شدند که این از ناحیه خداوند نیست زیرا ایمان مبنای عقلی دارد و زوری حاصل نمی شود و لذا با استغفار و دور کردن شیطان به اصل آرزوی خود که همانا جنبه مثبت مطلب بود برمی گشتند.

بنابراین، فتنه ای که در آیه ۵۳ اشاره شد، ممکن است مثلاً معجزاتی که هیچ حرفی در آن نباشد، یا ثروت و قدرتی که خیلی بالاتر از ثروت و قدرت رایج آن زمان باشد، می بوده که فوراً تنبه حاصل، و با استغفار از ذهن پیامبران خارج می شد.

بدیهی است بهترین روش همان روشی است که پیامبران به دستور خدا عملاً انجام دادند یعنی صبر، استدلال، زحمت، بیان، حوصله، آموزش، زندگی در میان و در متن مردم، دلسوزی برای آنان، و غیره.

و روشی که رشد و تعالی شخصیت انسانها را در پی دارد، چنین روشهائی است نه روش معجزات و زور و ثروت و امثالهم.

بدیهی است که پیامبران معجزه هائی هم داشتند اما معجزه آنها ایمانزا نشد.

آیا آنهمه معجزات حضرت موسی سبب ریشه‌کنی کفر در بنی‌اسرائیل شد؟ نه. دلیلش هم همان گوساله سامری.

ایمان، یک امر عقلی است که کم‌کم و بتدریج ایجاد و قرص و قوی می‌شود و با معجزه و زور و پول و غیره حاصل نمی‌شود.

اما گاهی که به پیامبران فشار زیادی وارد می‌شد آرزوهائی می‌کردند مانند سلیمان که گفت خدایا به من چنان سلطنتی بده که پس از من به هیچ کس نداده باشی. و احتمالاً خیال می‌کرد با چنین سلطنتی دیگر همه نوع کفر ریشه‌کن خواهد شد. و البته به محض وفاتش، اوضاع قبلی دوباره حاکم شد و سلطنت عظیم او کمکی به گسترش ایمان نکرد.

اما مفسران محترم در آیه ۵۲ و ۵۳ بحث‌های خیلی مختلف و متنافر و متضادی فرموده‌اند که بسیاری از آنها نسبتی با مدلول آیه ندارد، اما، ما فعلاً مشغول تحلیل تاریخی هستیم و نه تفسیر، لذا کسی که بخواهد تفسیر موضوع فوق را بداند به ابتدای جلد نهم تفسیر ما مراجعه فرماید.

از آیه ۵۸ فهمیده میشود فعالان کفر در مکه از مهاجرت مسلمانان با خشونت جلو گیری میکردند، و در این فرایند کسانی هم کشته میشدند.

سوره بقره

از انتهای ماه هشتم سال اول تا اواسط ماه دهم سال سوم هجری

زمان نزول این سوره نیز، مانند سوره علق یک نقطه عطف است.

پنج آیه اول سوره علق شروع بعثت است و پاراگراف حاوی آیات ۱ تا ۲۰، نیز، اولین بیانیه رسمی پس از شروع هجرت است.

در سوره علق نیز، «جامعه مورد مأموریت» پیامبر را برایش تشریح می‌کند و در اینجا نیز.

در اینجا جامعه‌ای مطرح است که در آن سه گروه مشخص مطرح هستند:

مؤمنان واقعی، کافران مخالف فعال، و منافقان.

امروز اگر بخواهیم مؤمنان واقعی آن روز را با اسم و مشخصات معرفی کنیم می‌توانیم.

و همچنین اگر بخواهیم کافران مخالف فعال را نیز با دقت بشناسانیم می‌توانیم. اما چنان وضعی ایجاد شده که امروز علیرغم اینکه منافقان را می‌شناسیم نمی‌توانیم آنها را معرفی کنیم.

نفاق یک جریان قوی و بلکه قوی‌ترین جریان در تاریخ اسلام است که اساساً مسیر حکومتی اسلام را تنها حدود ۴۰ سال پس از وفات پیامبر چنان برگرداند که دیگر چیزی از روح اسلام در آن نمانده بود و حکومت‌های باصلاح اسلامی، به حکومت چنگیز و اتیلا بسیار شبیه‌تر بودند تا آنچه قرآن و سنت توصیه می‌کرد.

این چه جریان قویی بود که ظرف مدت فقط ۴۰ سال توانست چنین ارتجاع عظیمی ایجاد کند و چه قدرتی بود که کاری کرد که هنوز پس از پانزده قرن نیز کمتر کسی جرأت دارد آنان را با اسم و مشخصات معرفی کند.

در هر حال، در این پاراگراف «جامعه مورد ادامهٔ مأموریت» رسول اکرم (ص) معرفی می‌شود که در آن سه گروه هستند:

۱- مؤمنان واقعی، که در آیات ۲ تا ۴ معرفی شده‌اند (سه آیه)

۲- کفار لجوج مخالف فعال، که در آیه ۶ معرفی شده‌اند (یک آیه)

۳- و بالاخره منافقان (سیزده آیه)

بعلت اهمیتی که این «مخالفان پنهان داخلی» داشته‌اند خداوند در چنین حجمی به معرفی آنها پرداخته و سیزده برابر کفار برای توصیف و تشریح آنها فضای کلامی اختصاص داده است.

بعلت اهمیت شناخت آنها بهتر است در ذیل بطور دقیق به جزئیات مشخصات آنها بپردازیم:

الف) از لحاظ شخصیتی: چهار آسیب شخصیتی شدید هستند. مثلاً:

۱- متوجه حقایق نیستند (آیه‌های ۹ و ۱۲)،

۲- در قلبه‌اشان مرضی هست (آیه ۱۰)،

۳- استعداد افزایش مرض مذکور را دارند (آیه‌های ۱۰ و ۱۵)،

۴- مفسد می‌باشند (آیه ۱۲)،

۵- کوردلند (آیه ۱۵)،

۶- کر و لال و کورند و باز نمی‌گردند (آیه ۱۸)،

۷- مردم را کم خرد می‌دانند (آیه ۱۴)،

۸- گمراهی را به هدایت ترجیح می‌دهند (آیه ۱۶).

(ب) از لحاظ رفتاری:

۱- دروغ می‌گویند (آیه ۱۰)،

۲- اظهار ایمان می‌کنند ولی مؤمن نیستند (آیه ۸)،

۳- مردم را مسخره می‌کنند (آیه ۱۴)،

۴- با مردم نیرنگ می‌کنند (آیه ۹)،

۵- هنگام ملاقات مسلمانان می‌گویند ایمان داریم اما در خلوت انکار می‌کنند (آیه ۱۴)،

۶- با گمراه‌کنندگان، دوستی و ارتباط نزدیک دارند (آیه ۱۴)،

۷- فرصت طلب هستند و اگر شرایط بیرونی را مساعد دیدند در جهت افکار خویش حرکتی می‌کنند اما اگر مساعد نبود متوقف می‌شوند (آیه ۱۷)،

۸- اگر به آنها گفته شود فساد نکنید می‌گویند اصلاح‌گیریم (آیه ۱۱).

اینها عمده مشخصات درونی و بیرونی منافقان است که در اینجا مطرح شده و چنانکه در سوره عنکبوت که برای اولین بار سخن از این نوع افراد در آن ذکر شد عرض کردیم، آن سوره هنگامی نازل گردیده بود که نهضت اسلام آنقدر قوی شده بود که عده‌ای حسابگر و اپورتونیست و نان را به نرخ روز خور، وقتی دیدند این جریان در آینده نزدیک بسیار مهم و پررنگ و تأثیرگذار خواهد بود، بدون اینکه اهمیتی به حقانیت پیام آن و بطلان عقاید جبهه مخالف آن بدهند و فقط برای استفاده از مزایای «فردای بهتر»، خود را در صفوف مسلمانان جا زده و اظهار ایمان کردند. بعدها هم (به شهادت تاریخ) هر جا صحنه‌ای از فداکاری و جنگ و خطرپذیری بود، آنها غایب بودند و در هیچ جنگی، نه کشته‌ای به دست آنها و نه کشته‌ای از آنها ثبت نیست، اما هنگام سهم و غنیمت و ریاست و مزایا همه جا آنها را می‌بینیم که جلوتر از دیگران هستند، آنها با سر و صدای زیاد و ادعاهای بزرگ.

اینها بزرگ‌ترین بلا به جان اسلام و عامل اصلی انحراف آن پس از پیامبر (ص) می‌باشند و اینکه امروز در جهان اسلام فقط ظاهری از آداب و مناسک هست اما از روح و محتوای آن خبرقابلی نمی‌بینیم به علت توطئه‌هایی است که آنها انجام دادند و

مسیر عملی اسلام را از جهت صحیح به جهت باطل مطلوب خویش منحرف نمودند. از این سوره به بعد، تا آخر نزول وحی همواره شاهد این هستیم که در قرآن انتقادات صریح و تند و قوی از آنها شده و صفات آنها برای مسلمانان باز گفته می‌شود تا آنها را بشناسند و صفوف خود را از آنها جدا کنند. اما هیئات از مردم، که از لحاظ عقلی آنقدر رشد یافته نبودند که این پیام‌های پرحجم را بگیرند و مصادیق آن را جستجو کنند و کاری کنند که توطئه آنها خنثی شود. و البته مشکل اصلی هم همین بود زیرا اگر مسلمانان معمولی کمی رشد یافته‌تر بودند به راحتی می‌توانستند دست منافقان را رو کنند و آنها را به حاشیه برانند، و لذا درد بزرگتر پیامبر(ص) این بود که اکثر مؤمنان و پیروان او اشخاصی سطحی و ساده لوح، و رشد نیافته بودند.

از آیات ۴۰ تا ۴۸ فهمیده میشود که یهودیان موجود در مدینه که به سبب «اهل الکتاب» بودن از احترامی برخوردار بودند، صراحتاً حقانیت آنحضرت را انکار کردند، لذا، مخالفان آنحضرت در ابتدای هجرت عبارت بودند از مشرکان و یهودیان.

از آیه ۴۲ فهمیده میشود انکار آنها عالمانه و عامدانه بود و از آیه های ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ فهمیده میشود آنها مامور بودند به آنحضرت ایمان بیاورند و تصدیقش کنند، لذا، رفتار خلاف تعالیشان میتواند توجیهی در جهت تضاد منافعشان با تعالیم آنحضرت داشته باشد و منافی که آنها از این راه از دست میدادند قاعدتاً می باید به احترامی مربوط باشد که داشتند و به آن عادت کرده بودند و اینک نگران شده بودند که در سایه قرار خواهند گرفت.

چنانکه عرض کردیم مخالفان جدی پیامبر (ص) در مدینه دو گروه مشخص بودند: مشرکان (اعم از ساکنین در مکه و مدینه) و یهودیان.

چنانکه از این پاراگراف (آیات ۴۹ تا ۶۱) و نیز از آیاتی که پس از این تا آخر عمر شریف آنحضرت نازل شده، فهمیده میشود، یهودیان یک مشکل بزرگتری بوده اند تا مشرکان. زیرا آنها قومی بد رفتار و بد ذات بودند و مروری بر آیات فوق نشان میدهد

که وجود آنها تنش زا و همسایگی با آنها سخت و تحمل آنها دشوار بود و آنحضرت می باید نیروی خویش را دائماً در سه جبهه خرج کند، یعنی ضمن اینکه می باید پیروان خویش را به راه تعالی رهنمون میشد، با این دو دشمن جدی نیز می باید مجادله به احسن میکرد.

همچنین، این آیات نوعی کنایه به مسلمانان هم هست که شما هم از الطافی شبیه یهودیان بهرمند شده اید، و مبدا که رفتارهایی شبیه آنان از شما سر بزند. (آیه ۶۲)

تصور میشود مسلمانان تازه هجرت کرده و در مدینه جاافتاده، در این مقطع زمانی، اینک خیلی مغرور شده و خود را نور چشمی خداوند میدیده و در دیگران به چشم تحقیر می نگریسته اند، که خداوند با نزول آیه ۶۲ به نوعی به «تنظیم باد» آنها پرداخته است.

از آیات ۶۳ تا ۷۴ میتوان فهمید که یهودیان ساکن مدینه چه بی ادبی ها و چه مته به خشخاش گذاشتن ها و چه چوب لای چرخ گذاشتن ها نسبت به آنحضرت و مسلمانان مرتکب میشدند، و ضمناً به مسلمانان هم این هشدار را دارد که مبدا از شما هم نسبت به آنحضرت چنین رفتارهایی سر زند.

تصور کنید مسلمانان پس از تحمل آنهمه ناراحتی و فشار و آزار در مدتی بسیار طولانی، در اثر هجرت از دست مشرکان مکه خلاص شده و به مدینه آمدند که عده‌ای از اهالی مدینه تازه مسلمان و علاقمند، و عده‌ای هم یهودی هستند.

طبیعی است که چون یهودیان هم، بنظر اهل توحید و دیانت و کتاب می آیند، خیلی مایه امید مسلمانان باشند اما واقعیات در جهت خلاف آن بوده است و آیات ۷۵ تا ۸۲ طلیعه ایجاد این ذهنیت در مسلمانان است که «به آنان دل نبندید و آنها با شما آنطور نیستند که نشان می‌دهند» و آیات قبل نیز چنانکه دیدیم، در این جهت بود که «یهودیان اساساً قوم خوبی نیستند» و در آینده نیز، تا وفات آنحضرت دائماً آیاتی با این زمینه نازل شده است.

در پاراگراف های پیشین برخی از بدرفتاری های یهودیان را برشمرده بود و اینک ادامه آن :

زیر پا گذاردن میثاق الهی در باره اطاعت نکردن غیر خدا ، احسان به والدین و نردیکان و ایتم و فقراء ، و خوش معاشرتی ، و برپا داشتن نماز ، و پرداخت زکات ، و احتراز از خونریزی ، و احتراز از اخراج همانندان خویش از دیارشان ، و عمل به قسمتی از کتاب (تورات) و بی توجهی به قسمت های دیگر (آیات ۸۳ تا ۸۶)

گردنفرازی در مقابل پیامبران و تکذیب برخی و کشتن برخی دیگر (آیه ۸۷)
کفر (آیه ۸۸)

کفر ، به خصوص در مورد پیامبر اسلام که قبل از ظهورش بشارت ظهورش را میدادند و مخالفان خویش را تهدید میکردند که پس از ظهور او بوسیله او بر شما غلبه خواهیم کرد (آیه ۸۰)

اشاعه این عقیده که در آخرت فقط ما (یهودیان) اهل نجات می باشیم (آیه ۹۴)
دشمنی با خدا و ملائکه و پیامبران و جبرئیل (آیه ۹۹)

پیروی از ساحران و یادگرفتن سحر در حالیکه میدانستند با این کار آخرتشان نابود میشود (آیه های ۱۰۲ و ۱۰۳)

یهودیان در ملاقات با پیامبر(ص) جمله ای می گفتند که همان «راعنا»ی مشهور است که در زبان مسلمانان آن روزها معنی رعایتمان کن» را میدهد اما در زبان خودشان معنی بدی داشت و با تکرار آن در بین خودشان پیامبر و مسلمانان را مسخره می کردند و دستوری که در آیه ۱۰۴ آمده است اولین دستور عملی است که مسلمانان شباهت-های خود را با یهودیان کاهش دهند.

بعداً در دستور تغییر قبله خواهیم دید که مسلمانان قبله خویش را از آنان جدا کنند و چنانکه از احادیث و روایات بر می آید حتی در نوع خط و کتابت و یا آداب لباس پوشیدن و اصلاح سر و رو و خلاصه در همه چیز ممکن، توصیه بر جداسازی بود.

یهودیان خود را «قوم برگزیده» حساب می کردند و اینکه اگر پیامبر جدیدی که ظهور کرده بود، به راه آنها نمی رفت و راه مستقل خویش را پیش می گرفت، آنها از «برگزیدگی» می افتادند و از همین جهت از دین جدید بدشان آمده بود و «خیر» در آیه ۱۰۵ به معنی وحی است، با خطاب تلویحی به یهودیان که شما امتحان ها را بد

دادید و لذا خداوند وحی را از شما گرفت.
و در توضیح این مطلب تلویحا می افزاید که شریعت موسی(ع) را به وسیله نسخ با
شریعت بهتری جایگزین کرده ایم (آیه ۱۰۶)

آیات ۱۰۸ و ۱۰۹ نشان میدهد که برخی از مسلمانان از آنحضرت توقعاتی ابراز
میکردند و رفتارهای خلاف ادب بروز میدادند که شباهتی به رفتارهای یهودیان صدر
یهودیت در مقابل حضرت موسی (ع) داشت، که سبب نزول این آیات و تادیب آنها
شد.

واقعا در این مقطع زمانی، یهودیان برای مسلمانان یک خطر بزرگ، گرچه پنهان، بودند
زیرا که هدف نهایی شان این بود که مسلمانان را از تعالیم آنحضرت برگردانند.

چنین به نظر میرسد که در روز های نزول آیات ۱۱۱ تا ۱۱۵ بلبشو و سردرگمی بر
مجموع اردوگاه های یهودیان و مسیحیان حاکم بوده، زیرا از طرفی یکدیگر را هیچ
جوری به حقانیت قبول نداشتند (آیه ۱۱۳) و از طرف دیگر بایکدیگر اتحاد تاکتیکی
میکردند و یکدیگر را به حقانیت می ستودند (آیه ۱۱۱)

از مجموع آیات ۱۱۱ تا ۱۱۵ فهمیده میشود هم یهودیان و هم مسیحیان در مدینه
صاحب ریشه و پایگاه بودند، و با هم رقابت آشکار هم داشتند، اما در مقابل دین جدید
موقتا اختلافات را کنار گذاشتند و حمله متمرکزی را به اسلام در پیش گرفتند، و با
توجه به شدت نكوهش قرآن نسبت به یهودیان در سوره های دیگر، میتوان فهمید که
در این دشمنی مشترک با اسلام، رهبری با یهودیان بوده و مسیحیان نقش کمرنگ
تری داشته اند.

از آیه ۱۱۴ فهمیده میشود مبارزه یهودیان و مسیحیان فقط محدود به امور ایدئولوژیک
نبوده بلکه به برخوردهای فیزیکی نیز تسری یافته بوده است، و (بر اساس آیه ۱۱۵)
موضوع قبله نیز در این مطلب یکی از فاکتورهای مهم بوده است.

بنابر مدلول آیات ۱۱۶ تا ۱۲۳، اینکه کسانی برای خداوند فرزند قائل باشند بین مسیحیان و مشرکان مشترک بوده، و همچنین است موضوع آیه ۱۱۸ که آنهم بین یهودیان صدرِ یهودیت و مشرکان معاصر نزول این آیات مشترک بوده، اما، با ذکر «کذلک قال الذین من قبلهم . .» مسیحیان و یهودیان کنار گذاشته شده و تعریض فقط متوجه مشرکان و عده ای از مسلمانان که غرور برشان داشته بود، یا منافقان، میشود، اما، اگر به آیات پرانتزی توجه کنیم و مطالب اصلی پاراگراف را باز شناسی کنیم خواهیم فهمید این پاراگراف در تعریض به مسیحیان و یهودیان معاصر آنحضرت در مدینه، و بیشتر متوجه یهودیان، (آیه ۱۱۶ تعریض به مسیحیان، و ۱۱۸ به یهودیان، و قسمت اول ۱۲۰ به هردو، و ۱۲۲ و ۱۲۳ به یهودیان) است.

قسمت جمع بندی پاراگرافی که پس از ذکر قسمتی از داستان ابراهیم و اسماعیل و دیالوگ آنها و دعایشان آمده) آیه های ۱۳۰ تا ۱۳۳ است که تلویحا دارد هم به یهودیان و هم به مسیحیان میگوید که شما از دین ابراهیم دور شده اید و پیامبر اسلام به دین او وفادار است.

چنانکه در چند پاراگراف قبل دیدیم، در آیه ۱۳۵ نیز یهودیان و مسیحیان علیه مسلمانان دست به اتحاد تاکتیکی زده اند، در حالیکه به اندازه یک پول سیاه نیز یکدیگر را قبول نداشتند و در باره یکدیگر میگفته اند آنها «لیست . . علی شیء»

در مقطع نزول آیات ۱۴۲ تا ۱۵۲، قبله دیگر تغییر خویش را یافته، و از نظر یهود و نصارا، آنچه نباید میشد شده بود، و حالا دیگر زمان غرغرها و ایرادهای بنی اسرائیلی پس از آن است، غرغرهائی که اردوگاه خودی هم خالی از آن نیست (ماکان الله لیضیع ایمانکم - آیه ۱۴۳)

تغییر قبله چیزی بود که خود آنحضرت مدتها خواهانش بوده و دائما برایش چشم به آسمان داشته (آیه ۱۴۴) و خود یهود و نصارا هم میدانستند که این اتفاق باید بیفتد (آیه ۱۴۶) و این موضوع، در نزد خداوند، به نوعی اعلام و برافرازی پرچم استقلال دین

اسلام از یهودیت و نصرانیت، و تحسین و تایید آن تلقی شده می‌شده است (آیه های ۱۴۸ و ۱۵۰ و ۱۴۳)

اینک تقریباً دو و نیم سال است که مسلمانان به عنوان مهاجر در مدینه هستند و خیلی هم خوش اند، زیرا در این مدت نسبتاً طولانی در وطن جدید جا افتاده و خانواده هایشان نیز به آنها ملحق شده و کار و کسب مناسب خویش را نیز یافته اند و پیامبر هم در بینشان است و هر روز او را می بینند و صدایش را می شنوند و گاه و بیگاه هم وحیی نازل میشود و چشمشان را به حقایقی تازه باز میکند و اخیراً هم قبله مخصوص به خودشان را یافته اند و دارند عزت حاصل از استقلال را تجربه میکنند.

اما، نمیدانند که بزودی جنگ مهمی در پیش خواهد بود و آیات ۱۵۳ تا ۱۵۷ دارد آمادگی ذهنی به آنها میدهد که کشته شدن در جنگ و زخم برداشتن و هزینه کردن برای دفاع و این نوع چیزها هم ممکن است برایتان پیش بیاید و نگران نباشید و آنها هم جزء امتحانات و سبب تعالی تان است.

یهودیان، در زمان معاصر نزول این آیات (۱۵۹ تا ۱۶۳)، هنوز هم فعالانه در کار کتمان حقایقی هستند که در جهت اعتراف به حقانیت نزول وحی بر آنحضرت است. (البته یهودیان در این رفتار یکدست نبوده اند، اقلیتی از آنها چنانکه از آیه ۱۶۰ فهمیده میشود، نیکرفتار بوده اند) علت این رفتار یهودیان ادعای آنها بر «قوم برگزیده بودن» خودشان بود (آیه ۱۶۳)

در آیه ۱۶۴ آفرینش آسمانها و زمین را یک آیت در عرض آیات دیگر (مثلاً قایق رانی در آب) ذکر کرده ولی واضح است که آن یک آیت اصلاً در عرض آیات دیگر نیست بلکه همه آنها فرع بر آن یک آیت هستند.

علت این نوع ذکر مطلب، شاید به این علت بوده باشد که مردم آن روزها در آفرینش و اینکه منحصر توسط خداوند انجام شده شکی نداشتند و مشکشان اینجا بوده که بقیه مظاهر زندگی را به مراکزی مرتبط میکرده اند که آنها را «انداد» خداوند

(همطرازان - آیه ۱۶۵) حساب میکرده اند.

در این برهه از نزول وحی، خداوند توجهی به یکی از مشکلات مبتلا به امت اسلامی دارد و آن نیز مشروب خوری برخی از مسلمانان است، که روزی شان پاک خالص نیست، و همین هم یکی از موانع رشدشان است. ولی در عین حال به مشکلات تحمیلی هم نظری دارد و یکی از آنها همسایگی شان با یهودیان است که سران آنها به بدترین نوع حرام خواری می پردازند (۱۷۴ و ۱۷۵)

قبلاً دیده ایم که قرآن در هر جا که میخواهد یک موضوع مهمی را بگوید اشاره ای هم به حقانیت قرآن میکند و لذا با توجه به آیه ۱۷۶ می فهمیم که مشکل مذکور مسلمانان، مهم و تقریباً فراگیر بوده است.

چنانکه قبلاً هم در جاهای مربوط به خویش عرض کردیم، به تناسب رشد روحی و کیفی و شخصیتی جامعه نوپای مسلمان، قرآن «چک لیست» هائی ارائه می کند که الگو باشد برای اینکه عده زیادی سعی کنند خود را با آن بسازند. اولین سری از این چک لیست ها را در سوره معارج دیدیم. دومی که در سوره مؤمنون بود عمیق تر از آن بود. و سومی که در سوره فرقان آمده از آنهم عمیق تر بود. به همین ترتیب همینطور که جلو می آئیم چک لیست ها عمیق تر می شود تا اینکه به اینجا می رسیم که دارد صفات بالاتر و والاتری را مطرح می کند (آیه ۱۷۷) بخصوص صفاتی که برای جنگ و جهاد قریب الوقوع لازم است.

چنانکه می دانیم موضوعات مربوط به ارث با شرح کامل در سوره نساء آمده است. اما اینک که روزهای تشکیل تمدن جدید است، نمی توان امور مردم را معطل گذاشت، لذا فعلاً به طور کوتاه و مجمل قانون لازم وضع شده است (آیات ۱۸۰ تا ۱۸۲) تا در فرصت مناسب (در سوره نساء) مطلب باز، و بطور مفصل تشریح گردد. ملاحظه می فرمائید که تفسیر قرآن برحسب ترتیب نزول چقدر به فهم مطلب کمک

می‌کند. از نزول این سوره تا نزول سوره نساء چندین اتفاق مهم (مانند جنگ بدر، جنگ احد، جنگ خندق، و اتفاقات اجتماعی بسیار مهم) حادث شده است. و ذکر آن جزئیاتی که در سوره نساء در این باب آمده فعلاً در این زمان (زمان نزول سوره بقره) لازم نبوده، زیرا جامعه این زمان (سوره بقره) نسبت به جامعه آن زمان (سوره نساء) هنوز بسیط است.

پیامبر (ص) اینک که حدود سه سال است از هجرت گذشته، و یهودیان نیز پس از تغییر قبله امیدشان را تا حدود زیادی از دست داده اند، و اوضاع داخلی تا حدود زیادی تحت کنترلش قرار گرفته، با نزول آیات احکام مامور میشود کیفیت نفسانی و اخلاقی مسلمین را بهبود بخشد و اینک با نزول آیات ۱۸۳ تا ۱۸۷ مامور به ابلاغ حکم و جوب روزه شده است.

مطالعه دقیق این آیات ما را وامیدارد حدس بزنیم که مدتی قبل از نزول این آیات حکم روزه بطور شفاهی به زبان آنحضرت ابلاغ شده بود و این آیات پس از مدتی نازل شده است.

از آیه ۱۸۳ میتوان حدس زد که این حکم به نظر عده ای شاق و مشکل می آمد که فرموده ادیان سابق نیز روزه داشته اند و در آیه ۱۸۵ نیز اینکه میگوید خدا برایتان آسانی خواسته و سختی نخواست، موید همین حدس است.

دیگر اینکه در ابلاغ چند وقت پیش این حکم، می باید در شبهای ماه رمضان مقاربت ممنوع بوده باشد، و اینکه برخی تاب این یک قلم را نمی آوردند و در خفا انجام میدادند نشان دهنده این است که مسلمانان در آن روزها یکدست و مطیع کامل آنحضرت نبودند، که خداوند به همگان تخفیف داد و این قسمت را حلال کرد.

یکی از معانی آیه ۱۸۸ این است که رشوه‌ای به بعضی از حکام ندهید تا او از اختیاراتی که در حوزه تحت مسئولیت خویش دارد، امتیازاتی به شما بدهد، تا شما بکمک آن امتیازات از سایرین بنحوی جلو بیفتید و در موقعیت مادی بهتری قرار گیرید و مالی بدستان بیاید که حق شما نبوده و در اثر رشوه بدست آمده است.

در جهان دو سیستم گاه‌شماری وجود دارد که یکی شمسی و یکی قمری است و هر کدام اینها سابقه‌ای طولانی (هزاران ساله) در قسمتی از کره زمین داشته است. اینکه (آیه ۱۸۹) فرموده «اوقات و زمان حج را معین می‌کنند» در حقیقت به حج اهمیت خاصی داده و از بین موارد عمومی، یک مورد خاص را برجسته کرده است. دوسوم آخر آیه، بما می‌گوید که آن نیز مربوط به حج است اما چون از آن نکوهش شده، می‌باید نوعی رسم جاهلیت مربوط به حج بوده باشد که در این آیه نسخ شده، اما ضمناً همین مطلب، این معنی را هم دارد که: ای مسلمانان! کارها را از راه منطقی اش انجام دهید و این نشان می‌دهد این رفتارهای غیر منطقی که ریشه در خرافات جاهلی قبل از اسلام داشته، منحصر به آن نبوده است.

از آیات ۱۹۰ تا ۱۹۵ شرایط جنگی فهمیده میشود (قتل با قتل هم معنی نیست، قتل یعنی کشتن و قتل یعنی جنگ) در آیه ۱۹۰ می‌گوید با کسانی که با شما در جنگ اند بجنگید اما تعدی نکنید، و در آیه بعدی می‌گوید هر جا آنها را یافتید بکشیدشان، و با توجه به «تعدی مکنید» آیه قبل معلوم میشود مسلمانان چنین مشکلی داشتند، یعنی امنیت نداشتند.

این بی‌امنیتی که از این آیه فهمیده میشود، از جانب چه کسانی بر مسلمانان تحمیل میشد؟

اولین جایی که در پاسخ به سوال فوق به ذهن میرسد مشرکان مکه، و پس از آن یهودیان مدینه، و پس از آن منافقان مدینه است.

راجعه به «منافقان مدینه» باید توضیحی دهیم:

عده‌ای در مکه بودند که نزدیک به هجرت حس کرده بودند که «باد» در جهت اهتزاز پرچم این دین جدید است، و برای اینکه از این نمد کلاهی هم نصیب خودشان شود اظهار اسلام کردند، و بعداً که موضوع هجرت پیش آمد آنها نیز هجرت کردند و ما آنها را اصطلاحاً «منافقان مهاجر» می‌نامیم.

اما در مدینه نیز کسانی بودند که بروبیا و کیابیا ئی داشتند و موج پر قدرت مهاجرت آنها را از متن به حاشیه راند (مثلاً عبدالله بن ابیّ که چیزی نمانده بود که شاه مدینه شود و حتی تاجش را هم ساخته بودند) و با ورود آنحضرت به مدینه چنان استقبالی

از ایشان شد و چنان آغوشی برایش باز شد که آن صاحبان بروبیا و کیابیا فوراً حس کردند که با این اوضاع جدید شانس برای سروری ندارند، لذا میتوان گفت که جنگ سردی بر آنحضرت تحمیل شده بود که یک سرش در مکه (مشرکان زخم خورده عصبانی) بود و دو سرش در مدینه (یهودیان و منافقان مدینه) بود و واضح است که طرف مدینه ای برای طرف مکه ای نقش ستون پنجم را بازی کند: تخریب در هرچه که بتوانند، جاسوسی، و آماده کردن زمینه برای غلبه مشرکان مکه بر مسلمانان، در جنگی که به هر حال در آینده اجتناب ناپذیر بود.

در این اوضاع و احوال، که در هر حال جنگ سختی غیر قابل اجتناب بود، وحی دارد مسلمانان را از لحاظ ذهنی برای آن آماده میکند.

این جنگ، از نظر مسلمانان «دفاع»ی است، و لذا اولویت، حفظ وجود، و مقدم بر هر چیز است و به همین خاطر «مقابله به مثل» (کشتن، اخراج، بی توجهی به حرمت مسجدالحرام، و...) مجاز شمرده شده، اما این سرنخ را هم به مسلمانان داده که جنگ آنها با شما تمامی نخواهد داشت و برای اینکه از شر آنها ایمن باشید باید کاملاً بر آنها پیروز شوید (قاتلوه‌م حتی لا تکن فتنه)

چرا این سخن را در اینجا عرض کردیم؟ فقط برای اینکه توضیح دهیم که «واقتلوه‌م حیث ثقتموهم» (آیه ۱۹۱) جنبه دفاعی داشت و نه تعرضی.

همچنین، از آیه ۱۹۱ فهمیده میشود که از همان ابتدای هجرت تا کنون (که سال سوم هجری باشد) برخی از مسلمانان، مانند همه اعراب، در موسم حج به مکه میرفته اند، و جانشان، اگر شناخته میشدند، در خطر بود.

از دو کلمه «احصرتم» و «منتهم» در آیه ۱۹۶، چنانکه قبلاً گفته ایم، فهمیده میشود حج کردن برای مسلمانان عملی پر مخاطره بوده و از همین آیه و مطالب پاراگراف قبل و نیز آیه های ۱۵۸ و ۱۷۷ در پاراگراف های پیش تر، معلوم میشود مسلمانان، چه آنهایی که هجرت کرده بودند و چه آنهایی که هنوز به این مهم اقدام نکرده بودند، با وجود این خطر بالقوه، به حج کردن اقدام مینموده اند.

سه آیه اول از آیات ۲۰۴ تا ۲۱۲ در تعریف و تشریح صفات منافقان است. همان کسانی که چندی پیش با حدس زدن موفقیت مسلمانان به صفوف آنان پیوستند

و اینک بسیار خوشحالند که می‌بینند تخمین‌شان درست از آب در آمده و خود را به پیامبر نزدیک‌تر می‌کنند و سخنانی باب میل او می‌گویند تا اطمینان او را جلب کرده و بزودی اگر پولی و یا ریاستی قرار است تقسیم شود آن درشت‌ترها را آنها تصاحب کنند.

آنها چنانکه در ابتدای همین سوره هم دیدیم دین و دیانت و اعتقاد و عبادت را برای «مردم عادی»، «افراد سبک»، «و اشخاص نادان» مناسب دانسته و خود را «بالا‌تر از این حرف‌ها» حساب کرده و ارتکاب گناهان و بی‌اعتنائی به اصول اعتقادی را نمادی از شخصیت والا و ارزش شخصی برای امثال خویش قلمداد می‌کنند و آیات ۲۰۴ تا ۲۰۶ در تشریح صفات آنهاست.

آیه ۲۰۷ درباره مؤمنان واقعی است که فقط یکنوع رفتار دارند و آنها هم این است که صادقانه و یکدل و ظاهر و باطن یکی، خود را یکجا در اختیار وحی خداوندی قرار می‌دهند.

چنانکه در پاراگراف اول همین سوره دیدیم، خداوند یکبار دیگر حوزه رسالت پیامبر(ص) را در شرایط جدید پس از هجرت برایش ترسیم نمود که سه نوع افراد در آن بود: مؤمن و کافر و منافق.

ضمناً کافران در دو طیف متمایز مطرح می‌شوند که یک دسته همان کافران سنتی هستند که در سیزده سال قبل از هجرت، پیامبر و مسلمانان سابقه آنها را داشتند، اینک یهودیان نیز به آنان اضافه شده‌اند.

آیه ۲۱۲ نیز اشاره به این دارد که هر دو نوع از کافران در مقابل مسلمانان رفتار واحدی دارند.

از آیه های ۲۱۳ و ۲۱۴ چه فهمیده میشود؟

از «وَلَمَّا يَأْتِكُم مِّثْلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ» چنین فهمیده میشود که خطاب به مسلمین هشدار میدهد که مواظب باشید که همان رفتار های غلط پیشینیان از شما سرزنند، همان

رفتارهایی که از مثلاً یهودیان سر میزد، تا مبدا مصیبتی مطابق آنچه در انتهای آیه ۲۱۴ به آن اشاره شد مبتلا شوید.

از آیات ۲۱۶ تا ۲۱۸ فهمیده میشود که دارد مسلمانان را برای جنگ دفاعی قریب الوقوع آماده میکند و تعرضات جنگی ممکن نسبت به مسلمین را از نوع ایدئولوژیک قلمداد میفرماید.

از سایر مطالب این پاراگراف (۲۱۵ تا ۲۲۶) فهمیده می‌شود که سوره بقره یکباره نازل نشده بلکه نزول آن مدتی طولانی طول کشیده است.

یک دلیل مهم آن این است که سؤالاتی که مردم از پیامبر نموده‌اند قبلاً بطور اجمال در پاراگراف‌های قبلی همین سوره آمده است.

موضوعاتی مانند انفاق، جنگ، جنگیدن در نزد مسجدالحرام، و غیره، مطالبی است که قبلاً در همین سوره آنها را دیده ایم و پرسیدن در خصوص آنها از پیامبر(ص) حاکی از این است که آنها از نظر مردم مهم بوده و علیرغم اینکه احکامی در خصوص آنها نازل شده بوده، باز هم دغدغه‌های خاطری وجود داشته و سؤالاتی می‌کرده‌اند که در آیات این پاراگراف جوابهای مفصل‌تری به آنها داده شده است.

البته سؤالاتی غیر از آنها هم بوده که به آنها هم جواب داده شده است.

آیه ۲۲۰ بعداً در سوره نساء با تفصیل بیشتر بیان شده است.

آیه ۲۲۱ بعداً در سوره نور بطور روشن‌تر و مشروح‌تر تشریح گردیده است. و بطور کلی احکام مربوط به خانواده جایگاه مهمی در قرآن دارد و علاوه بر این سوره، در سوره‌های نساء، نور، طلاق و غیره بطور مفصل مذکور است.

در پاراگراف حاوی آیات ۲۴۳ تا ۲۵۴ با شبیه سازی یکی از جنگ‌های آزادی بخش بنی‌اسرائیل در حقیقت دارد به مسلمانان، آمادگی روحی میدهد و برای حاضر شدن آنها در جنگی قریب‌الوقوع، زمینه می‌سازد.

از آیات مزبور فهمیده میشود که بسیاری از مسلمانان خواستار (به زعم خودشان) جنگ با این خدانشناسان نابکار بودند اما در حقیقت نه تجربه رویارویی در یک جنگ

جدی واقعی را داشتند و نه مشخصات لازم از قبیل پایداری و آمادگی جسمی و روحی را (و فقط تعداد اندکی از آنان مشخصات روحی و جسمی لازم را داشتند، و به عبارت دیگر در میان مسلمانان شعار دهنده زیاد و پایداری کننده کم بود)

در آیه ۲۴۳ بخوبی موضوع «زندگی و مرگ بدست خداست» را بیان و تشریح می‌کند و در آن نکته‌هائیکه که بدرد مسلمانان آنروزی مخاطب این آیات می‌خورد از جمله اینک:

- ۱- ترس از مرگ و فرار از آن، مانع وقوع آن نیست.
- ۲- خداوند می‌تواند جلوی وقوع مرگ حتمی را بگیرد و حتی از آنهم بالاتر، خداوند می‌تواند شخص مرده را زنده کند. از مجموع دو مطلب فوق، ترس از مرگ نزد مخاطب-های آن روز، ضعیف و کم‌رنگ می‌شد.

در آیه ۲۴۵ می‌فرماید جنگ، هر چه باشد، بدون پشتیبانی مالی، چندان موفق نخواهد بود و چنانکه ملاحظه می‌شود خداوند با کسانی که در جهت پشتیبانی مالی در راه خدا وظیفه‌ای را انجام می‌دهند چقدر با احترام صحبت کرده و چقدر عمل آنها را بزرگ شمرده و خود را در موضع «قرض‌گیر» و آنان را در موضع «قرض‌دهنده» نشانده و این عمل را «قرض» نامیده و به مال آنان که در حقیقت مالی است که خودش به آنان داده، اصالت قائل شده و آن را «مال آنان» دانسته و واقعاً این طرز بیان، چه شخصیتی به آنان می‌داده است.

در آیات ۲۴۶ تا ۲۵۳ چنان صحنه‌هایی از شور و حماسه ارائه می‌دهد که مخاطب‌های آن روز را کاملاً تشجیع و مرگ را در نظر آنان کوچک و آرزوی توفیق برای حضور در صحنه‌ای چنین پر حماسه را در قلب آنان شعله‌ور می‌ساخت تا اینکه خود آنها بهتر و بالاترش را در جنگ بدر بزودی آفریدند.

از آیه ۲۴۹ فهمیده می‌شود که این نبرد نابرابر بوده (جنگ بدر نیز بسیار نابرابر بوده) اینک مسلمانان خیلی به جنگ بدر نزدیکند، و این آیات آنان را پر از روحیه توکل و پر از شخصیت قوی و سازنده می‌کند، و این آیه و دو آیه پس از آن، چنان نقش سازنده و مثبتی دارد که مخاطبان خویش را پر از روحیه می‌کند.

آیات ۲۵۵ تا ۲۵۷ مخاطب را به خداوندی کاملاً قابل اتکاء، که اتکاء به او از همه تکیه گاه های دیگر به نتیجه مطلوب تری میرساند، رهنمون میشود، و این چیزی است که مخاطب های آن روزها را پر از روحیه ای میکرد که با دست تقریباً خالی، دشمنی را که سه برابر تعدادشان را داشت و از لحاظ تجهیزات سر تا پا مجهز بود، در ظرف چند ساعت به مفتضحانه ترین وجه مغلوب کرد.

با ذکر سه نمونه داستانی، در آیات ۲۵۸ تا ۲۶۰ از سه جهت فکر مسلمانان آن روزها را بسط می دهد تا روحیه شان رشد کرده و آماده خلق آن صحنه های حماسی که بزودی قرار بود در جنگ بدر اتفاق بیفتد بشوند. در داستان اول (آیه ۲۵۸) ابراهیم (ع) را مثال می زند که چطور با پادشاه قدرتمند زمان خویش به گفتگو بر می خیزد و از او نمی ترسد و باطل بودن عقایدش را به او نشان می دهد.

در این آیه، طاغوت معاصر ابراهیم اینکه می توانست «کسی را نکشد»، را، با «حیات بخشیدن» یکی گرفته بود، و آنقدر به آن ملتزم بود که آنرا بعنوان دلیل مطرح کرده بود، اما در قدم بعدی استدلال در جواب ابراهیم که مثالی از عالم تکوین برایش زد (و او جز عالم اعتباریات چیز دیگری را نمی شناخت) از جواب فرو ماند.

اما مطلبی که این آیه برای مخاطب مسلمان آنروزی دارد، این است که هم عالم اعتباریات (نمرود آن را می فهمید و همه مردم نیز آنرا می فهمند) و هم عالم تکوین هر دو بدست خداست و یکی از عناصر آن هر دو عالم، زندگی و مرگ است و اینقدر از مرگ نترسید و خود را به خدا بسپارید که او زنده کننده مجدد شماست.

در داستان دوم (آیه ۲۵۹) صحنه ای از قدرت مطلق غیرقابل تصور خداوند را درباره زنده کردن مردگان و اینکه مرگ چیز مهمی نیست را مطرح می نماید و مخاطب آن روز را آماده جانبازی می نماید.

در داستان سوم (آیه ۲۶۰)، قدم گذاشتن در راه رشد فکری را تا بی نهایت مجاز می داند و حتی برای یکی از بزرگترین پیامبران الهی نیز چون و چرا و تقاضای دلیل بیشتر را

نه تنها نکوهش نمی‌کند بلکه تشویق هم می‌فرماید.
و به این ترتیب این نکته را القاء می‌نماید که ای مسلمانان ما از شما اطاعت کورکورانه و بی‌چون و چرا نمی‌خواهیم بلکه قبولِ آگاهانهء عالمانهء رشیدانه انتظار داریم.
ضمناً در همان مورد هم با ذکر مثالی توضیح می‌دهد که اختلاط و امتزاج در اجساد متلاشی شده نیز مانعِ اعمالِ قدرت الهی نیست. و اینکه مردم پس از مرگ فقط به یک «ندای دعوت» الهی نیاز دارند تا فوراً زنده شوند.

البته جهاد در راه خدا بدون انفاق مال به نتیجه موفق نمی‌رسد و ظاهراً بذل مال کاری است سخت‌تر از بذل جان و چنانکه در آیات ۲۶۱ تا ۲۷۴ می‌بینیم برای تشویق به آن، هم استدلالات مفصل‌تری صورت گرفته و هم وعده‌های جبران و بهشت و زیاد کردن‌های هفتصد برابری و بیشتر، داده تا مسلمان‌های مخاطب آنروزی که قرار بود بزودی حماسه‌ای مانند جنگ بدر بیافرینند از سنگینی‌های علائق مادی خویش به اموال و انفس برهند و سر به آستان الهی بسایند و بکنند آن کاری را که باید کرد و بشود آنچه باید بشود.

در این پاراگراف نسبتاً طولانی، یعنی آیات ۲۶۱ تا ۲۷۴ تکیه اصلی روی خرج کردن در راه خدا است و همه عناصر مرتبط با آن (اجر اخروی، پاک بودن مال، مثال‌های مرتبط، محل‌های خرج آن، آسیب‌شناسی آن، و موانع تصمیم‌گیری در باره آن) به روشنی بیان شده است.

از آیات ۲۷۵ تا ۲۸۱ فهمیده میشود ربا نه تنها یک امر شایع بوده بلکه مسلمانان نیز درگیر آن بوده‌اند.

از آیه‌های ۲۸۲ و ۲۸۳ فهمیده میشود در سال سوم هجری و در مدینه آنقدر باسواد وجود داشت که معاملات مهم مردم ثبت و ضبط شود، ولی در عین حال، تعداد آنها آنقدر نبود که به راحتی در دسترس باشند.

همچنین فهمیده میشود مالکیت یک مفهوم محترم و به رسمیت مطلق شناخته شده ای بوده که حتی در مورد سفها و ضعفا نیز محترم شمرده میشده، و نیز فهمیده میشود سفها و ضعفا نوعی سرپرست های قانونی داشته اند که شبیه به امروز منافع آنها را حفظ میکرده اند، و نیز فهمیده میشود کاتب ها برای این ثبت و ضبط دستمزدی میگرفته اند. نیز، عرف مستقر اداء شهادت از اینها قوی تر بوده است.

سوره بینه

اواسط ماه دهم از سال سوم هجری

به طور وضوح از آیه ۱ فهمیده می شود «بینه» ای بوده که قبل از آن «بخشی از کافران اهل کتاب و بخشی از مشرکین» از هم جدا نبودند و بعد از آن از یکدیگر جدائی گزیدند.

در اینجا مفسران محترم دچار اختلاف وسیعی شده اند و فرمایش های متضاد و متناقضی فرموده اند، و این سوره از این لحاظ یکی از سوره های مشکل است. اما ما که برای تفسیر، مطابق ترتیب نزول کار میکنیم، برای درک مطلب هیچ مشکلی احساس نمی کنیم.

زیرا از لحاظ ترتیب نزول که نگاه کنیم نزول این سوره مربوط به زمانی است که مسلمانان از تزییقات و فشارها رهائی یافته و اینک در مدینه حکومتی از خویش دارند و وضعشان بطور روزافزون مطلوب تر می شود و لذا آنها اگر خود را «مؤمن» می نامند، طبیعی است همه «غیر خود» را «کافر» می دانند.

علیرغم اینکه کافران ممکن است در بین خودشان صدها دسته بندی و نام داشته باشند (مثلا یهودیان، و نصارا و مشرکین - با آنهمه دسته بندی ها و فرقه هایی که در داخل خویش داشتند - و صابئین و مجوس و غیره)

بنابراین «کافران» از نظر مسلمانان یعنی غیرمسلمانان، و «من اهل الکتاب و المشرکین» یعنی آن یهودیانی که در زمان نزول این سوره در یشرب بودند و نیز قبایل مشرکی که در همانجا زندگی میکردند.

و «آن دلیل آشکار» (= بینه) از نظر مسلمانان یعنی وحی و پیامبر اکرم (ص) و قرآن. خلاصه اینکه یعنی قبل از هجرت یهودیان یثرب (من اهل الکتاب) و مشرکانِ مستقر در یثرب (والمشرکین) با هم زندگی مسالمت آمیزی داشتند و بر طبل اختلافات دینی نمی کوبیدند و با هم داد و ستد و همسایگی داشته‌اند (لم یکن .. منفکین) اما پس از هجرت این اتفاقات افتاد:

۱- مشرکانِ اهل یثرب عمده‌تاً مانند سابق مخالف پیامبر (ص) ماندند.
۲- یهودیان نسبت به دین جدید، با توجه به اطلاعاتی که در کتب خویش داشتند، آنرا خودی حساب کرده و نسبتاً از آن استقبال کردند.
بنابراین، در این مرحله (یعنی از هجرت تا نزدیک تغییر قبله)، یهودیان و مسلمانان خود را «دارای ریشه واحد»، و مشرکان را «غیر خودی» حساب می‌کردند و لذا یهودیان از لحاظ خود آگاهی، خود را با اسلام هجرت کرده بیشتر نزدیک میدانند و لذا کم و بیش بر طبل اختلاف دینی خویش با مشرکان یثرب می کوبیدند و انفکاک آنان شروع و تدریجاً قوی شد.

اما پس از هجرت و پس از استقرار و تقویت مواضع مسلمانان، و تغییر قبله، یهودیان دیدند که این دین جدید نه تنها از آنها «دنباله‌روی» نمی‌کند بلکه آنها را نیز دارد به راه خویش دعوت می‌کند.

لذا یهودیان با توجه به مشخصات روانی قوم بنی‌اسرائیل (که با آن در سوره‌های طه، اعراف و بقره آشنا شده‌ایم) از اسلام کناره گرفتند و کم کم به یکی از شدیدترین دشمنان اسلام تبدیل شدند.

لذا «جدا نبودند» آیه ۱ به «همزیستی مسالمت‌آمیز صرفنظر از اعتقادات» بین یهودیان مدینه و مشرکان مدینه مربوط می‌شود و «جدائی گزیدند» آیه ۴ صیغه اعتقادی دارد یعنی یهودیان از مسلمانان جدائی گزیدند.

با این توضیح همه فقرات سوره مفهوم و مشخص است و علت مشکل بودن این سوره از لحاظ مفسران این است که به این نکته کلیدی توجه نفرموده‌اند که این سوره را باید با توجه به ترتیب نزول و پس از سوره بقره ملاحظه بفرمایند.

سوره ماعون

اواسط ماه دهم از سال سوم هجری (پس از سوره بینه)

از آیات ۵ تا ۷ به وضوح نکوهش منافقان فهمیده میشود که رفتارشان طوری بوده که عملاً تعلیم را سبک میگرفتند و اگر عمل هم میکردند برای نمایش بوده و نه واقعی، لذا، با زبان قیامت را تصدیق میکردند، زیرا که خود را مسلمان قلمداد میکردند، اما با عمل خویش (که ریائی و سرسری بود) آن را تکذیب مینمودند.

سوره عادیات

اواسط ماه دهم از سال سوم هجری (پس از سوره ماعون)

اینک وحی پس از مدت طولانی عدم استفاده از قسم، بار دیگر به قسم روی آورده اما توجه به موارد ذکر قسم نشان از تحولی دارد.

در این سوره بجای اینکه به عناصری که به فرشتگان و وحی، و قیامت و بطور کلی به عناصر معنوی اشاره داشته باشد، قسم بخورد، به یک عنصر زمینی و مادی قسم خورده است و همین نیز مایه جلب توجه مخاطب است.

موضوع قسم‌ها، «عمل موفق»، «عمل برنامه‌ریزی شده موفق» و «عمل برنامه‌ریزی شده و اجرای سریع و چابک و چالاک و موفق» آن است.

اگر توجه کنیم که این سوره شاید چند ماه، و یا شاید چند هفته و یا شاید حتی چند روز قبل از وقوع جنگ بدر نازل شده، همین واقعیت برای کمک به فهم محتوای آن کافی است و محتوای آن «تشویق به عمل خوب و موفق» و «نکوهش سستی» است که نزدیک به وقوع جنگ بدر بطور معناداری «جنگی» است.

سوره صف

از اواسط ماه دهم تا انتهای دهه اول ماه آخر سال سوم هجری

در بین مسلمانان عده ای وجود داشتند که دائماً لاف جنگ را میزدند (آیه ۲) بخصوص که در سوره بقره راجع به «قتال»، و یا در باره بنی اسرائیل و داستان طالوت و داود و جالوت، نیز در همان سوره در باره انفاق در راه خدا که از قرآن فهمیده میشود اتفاقات لازم برای جهاد است، و در سوره عادیات آیات مهیجی در باره عمل

برنامه ریزی شده چابک و چالاک و شبیخون با لحن حماسی نازل شده، و شاید این سبب لاف زدن عده ای شده بود که در آیه ۴ آنها را «تنظیم باد» میفرماید.

اذیت‌های بنی‌اسرائیل نسبت به حضرت موسی را در سوره‌های طه، اعراف و بقره دیدیم، اما از اشاره مجدد آن در آیه ۵ باید بتوان حدس زد که این روزها که روزهای شروع به آمادگی‌های جنگی بود نق نق‌ها و غرغرها، هم از سوی منافقان و هم از سوی افراد مسلمان سست ایمان، شروع شده بود و حتما آنحضرت را بسیار می‌آزرد و ذکر رفتارهای بنی اسرائیلی نسبت به پیامبر خودشان را باید کنایه ای به مسلمانان دانست که پس فرقتان با آنها چیست.

اما اینکه در آیه ۸ به خاموش کردن نور خدا اشاره نموده، می‌باید از آن شدت عصبانیت مشرکان مکه را حدس زد زیرا میدیدند که مسلمانان نه تنها از حوزه نفوذ مستقیم آنها خارج شده اند بلکه کارشان آنقدر بالاگرفته که برای خودشان حکومتی دارند و دیر نیست که به یک معارض جدی بدل شوند، و عصبانیت آنها آنقدر بالا گرفته که به چیزی کمتر از کندن ریشه اسلام رضایت نمیدادند.

از آیات ۱۰ تا ۱۴ چنین فهمیده میشود نیروی اصلی پیامبر (ص) ایمان مومنان واقعی بوده که در این اوضاع خطیر نزدیک به جنگ، به آن عنصر توجه ویژه نشان میدهد، و رفتار معنوی آماده شدن واقعی برای جنگ را «تجارت» مینامد (آیه‌های ۱۰ تا ۱۲) و از قول خداوند وعده پیروزی میدهد (آیه‌های ۱۳ و انتهای آیه ۱۴)

سوره محمد (ص)

از دهه اول ماه آخر سال سوم تا انتهای ماه دوم سال چهارم هجری «کار شما علیه آنان محکم شود» (در آیه ۴) یعنی در ابتدای جنگ همت خویش را بیشتر برای پیروزی بذل کنید نه اسیر گرفتن و غنائم احتمالی. اما وقتی که احساس کردید کار محکم شده و پیروزی شما تقریباً حتمی است، آنوقت دیگر چندان دنبال کشتن دشمن نباشید و اسیر گرفتن و «بستن» آنها و «بی‌اثر

کردن»شان بهتر است و پس از پیروزی نیز یا به آنها منت بگذارید (و آزادشان کنید) یا «فدیه» (عوض، خونبها،) بگیرید.

صفت و رفتاری که در آیه ۱۶ نقل شده، با توجه به تقابلی که بین صاحب آن صفت و مدلول آیه ۱۷ وجود دارد صفت شخص منافق است، زیرا هم به مجلس رسول خدا حاضر میشود و هم منظورش هدایت یابی نیست و هم به سخنان آنحضرت توجهی ندارد، چنین کسی کیست غیر از یک منافق؟

اینکه خداوند از سوره بقره به بعد، تا آخر نزول وحی، اینهمه از صفات و رفتار منافقان میگوید بی دلیل نیست، دلایل این است که آنها زیاد بوده و رفتارشان نیز در جریانات کلی تاثیر مخرب داشته است.

این سوره در شرایط «بسیار نزدیک به یک جنگ تمام عیار» نازل شده، به این معنی که منافقان که می پرسیدند «این یارو همین حالا چه گفت؟» (ماذا قال آنفا) قویا به تخریب روحیه ها می پرداختند و و کارشان هم بی تاثیر نبود، مومنان هم در اثر فعالیت تخریبی منافقان نگران و سراسیمه شده بودند، و خود آنحضرت هم تجربه چنین شرایطی را نداشت، چه بسا به حالتی از خشم و غضب و افسوس نزدیک شده بود که او را از حالت ممدوح «انک لعلی خلق عظیم»ی ممکن بود دور کند که سبب نزول چنین عتاب هایی (فاعلم، استغفر) شد.

«در قلب هایشان مرضی هست» اشاره به منافقان دارد که در زمان حکومت پیامبر(ص) تعدادشان زیاد و توطئه هایشان نیز منسجم و شبکه مندتر شده بوده است. آنها هر جا که بوی فداکاری و خطر باشد غایب و هر جا که خودنمایی و دروغ و نیرنگ بود حاضر بودند. و مورد آیه ۲۰ نیز وصف حالشان است که بوی خطر می آید و در این سوره خبر جنگ قریب الوقوع است و آنها نگران شده اند. بعلاوه چنانکه در آیه ۲۶ دیده می شود پنهانی با دشمنان اسلام نیز ارتباط دوستانه برقرار کرده اند و احیاناً برای آنها جاسوسی نیز میکرده اند. و چنانکه از آیه ۲۹ فهمیده می شود نسبت به اسلام و مسلمین هم کینه داشتند.

از آیه ۳۵ فهمیده میشود روحیه مسلمانان در نزدیکیهای وقوع جنگ بدر پائین بوده و خواهان یکجور صلح و سازشی بودند که در نتیجه اش جنگ اتفاق نیفتد و از آیه های ۳۷ و ۳۸ فهمیده میشود هزینه های لازم برای جنگ برای آنان خیلی ناگوار و تلخ بوده و خوش داشتند اگر بشود زیر بار این یک قلم نروند.

سوره انفال

از انتهای ماه دوم تا اواسط ماه هشتم سال چهارم هجری

از کلمه «یسئلونک» (آیه ۱) فهمیده میشود در هنگام نزول این سوره خیلی ها چنین پرسشی را میکرده اند.

با توجه به محتوای این سوره (انفال) که شرح و روایت و تحلیل جنگ بدر است، میتوان فهمید که نزول این سوره مدتی پس از پایان آن جنگ مهم سرنوشت ساز بوده، و با توجه به اینکه سوره بعدی سوره حشر است میتوان حدس زد که می باید از طریقی (مثلا وحی یا روای صادقه یا تخمین های نظامی وغیره) برای آنحضرت روشن شده بود که بزودی جنگی با شاخه ای از یهودیان در پیش خواهد بود که غنایم زیاد و بی زحمتی حاصل خواهد شد و این موضوع فوراً در بین مردم پخش شده بوده و عده ای برای آن غنایم بی زحمت دندان تیز کرده بودند و ... و در پی آن، این سوال عمومی را القاء و به آن دامن میزدند که آیه ۱ برای روشن شدن اذهان مومنان واقعی (که موتور رفتارهای آنحضرت بودند) نازل شده و درست پس از آن نیز صفات مومنان واقعی ذکر شده است.

ضمناً از همینجا فهمیده میشود که یهودیان می باید در جریان جنگ بدر رفتارهای خصمانه ای مرتکب شده باشند که درست پس از پایان آن، سوره حشر با آن جزئیات جالبی که از رفتارهای ناپسند یهودیان و رفتارهای ناپسندتر منافقان که آتش بیار معرکه شده بودند، دارد، نازل شده است.

آیه ۱۱ موضوعی را می‌گوید که قابل تعمق است:
بطور کلی یکی از معجزات قرآنی طرز بیان آن است.
مطالب را جوری می‌گوید که مخاطب آن روزها در آن شرح و بسط زائد نمی‌بیند و
بطور اشاره‌ای یادشان می‌آید، اما مخاطب‌هایی مانند ما نیز که نزدیک پانزده قرن با
آن فاصله زمانی داریم آن را می‌فهمیم.

مثلاً از آیه ۱۱ این چیزها فهمیده می‌شود:

- ۱- خداوند خماری چرت را بر مؤمنان انداخت.
 - ۲- خماری چرت برای این بود که آرامشی بیابند.
 - ۳- از آسمان آبی نازل شد تا از پلیدی شیطان پاکشان کند.
 - ۴- از آسمان آبی نازل شد تا دل‌های مسلمانان به یکدیگر پیوند بخورد.
 - ۵- در اثر پیوند دل‌های مسلمانان، قدم‌هایشان ثابت شد.
- از همه اینها چه چیزی فهمیده می‌شود؟
قسمتی از چیزهایی که فهمیده می‌شود اینهاست:

۱- مسلمانان ثابت قدم نبودند. بلکه عده‌ای از آنها دو دل بودند و عده‌ای ثابت قدم بودند.

۲- بعداً در اثر آن «آب آسمانی» یکدل شدند.

۳- بعضی از مسلمانان از «پلیدی شیطان» ناپاک بودند.

۴- عده‌ای از مسلمانان ناراحت و ناآرام بودند.

۵- مسلمانان احتیاج به خواب و استراحت داشتند.

از اینها چه چیزی فهمیده می‌شود؟

لااقل این چیزها فهمیده می‌شود:

مسلمانان خسته بودند و هوا هم گرم بود و عده‌ای از آنها برای جنگ مصمم نبودند
اما رویشان نمی‌شد که صفوف مسلمانان را ترک کنند و منتظر بودند تا ببینند چه
پیش می‌آید.

اینها همان منافقانی بودند که قبلاً اشاره شد و اینها همان‌هایی بودند که نظرشان بیشتر
دنبال آن کاروان تجاری بود که به یک غنیمت بی‌زحمתי برسند نه اینکه در معرض
خطر قرار گیرند.

اما وقتی که فهمیدند قضیه یک جنگ واقعی تمام عیار با لشکری است که از لحاظ تعداد سه برابر آنها و از لحاظ تجهیزات ده‌ها برابر آنهاست کاملاً خالی از انگیزه شدند و غرغرها و پیچ‌ها را شروع کردند و اگر عاملی جلوگیری‌شان نمی‌شد کاملاً برای پاشاندن قوای اسلام کافی بودند.

هوا هم گرم بود و آنها هم منتظر بودند تا ببینند چه پیش می‌آید و خیلی‌ها هم در آن هوای گرم به چرت افتادند و بعضی هم محتلم شدند.

پس از بیداری، همه ناراحت و برخی هم نجس بودند که بارانی بارید و در آن هوای گرم، هم همگی خنک شدند و هم بقیه «پاک» شده و همگی این را به فال نیک گرفتند و به یاری خدا دلگرم شدند و منافقان نیز دیدند که با این تغییر روحیه، دیگر نمی‌توانند کاری از پیش ببرند و لذا از اکثریت پیروی کردند و دم زدند و پیامبر(ص) نیز آنها را آماده نمود و سامان داد و چیزی هم نگذشت که جنگ واقع شد و بقیه‌اش هم که معلوم است.

ملاحظه فرمودید؟ آیا یک معجزه بزرگ نیست که مطلب را در چند کلمه، آنهم هم بصورت اشاره‌ای و تلویحی، طوری ادا کرده که کسانی که در متن مطلب بودند، «توضیح اضافی» در آن نبینند و ما پس از پانزده قرن نیز با اندکی تعمق آنرا طوری بفهمیم که انگار خودمان هم آنجا بوده‌ایم.

بله. این واقعاً یکی از وجوه اعجازی قرآن است که هیچ کتابی با آن از این لحاظ شباهت ندارد.

با توجه به آیه ۱۵، بطور قطع، در جریان جنگ بدر عده‌ای پا به فرار گذاشته بودند. اینها چه کسانی میتوانسته‌اند باشند؟

با توجه به آیه‌های ۲ و ۳ همین سوره، فراری‌ها نمیتوانسته‌اند از مومنان بوده باشند، لذا آنها منافقان بودند که بر اساس پاراگراف آیات ۵ تا ۱۴ به خیال اینکه طرف مقابل یک کاروان تجاری و یک «هلو برو تو گلو» است، خواب‌های خوشی دیده و از نمد پیروزی حتمی کلاه‌های متعددی برای خویش تصور داشتند که ناگهان چشمشان به لشکری افتاد که از نظر تعداد سه برابر آنان و از نظر تجهیزات کاملتر از آن در تصورشان نمیگنجید و فوراً فهمیدند که این توبمیری از آن توبمیری‌ها نیست و ممکن است

جانها را از دست بدهند و حد اقل این است که جراحات های سخت و قطع دست و پا نصیبشان شود و لذا بی تردید الفرار گویان از صحنه رویارویی در رفتند.

از آیه ۱۷ فهمیده میشود که پس از جنگ بدر یک نوع غرور پر حجمی مومنان را گرفته بود که مطالب آیه مذکور را باید در جهت «تنظیم باد» ارزیابی کرد.

باتوجه به آیات اصلی، سخن پاراگراف آیه های ۱۸ و ۱۹ و ۲۲ و ۲۳ به کافران مربوط است که آنها را صلب و اصلاح ناپذیر ارزیابی میکند.

از آیه های ۲۴ و ۲۷ به وضوح فهمیده میشود که اکثر مسلمانان در روزهای نزول این آیات ایمانشان چندان عمیق نبود و به سهولت به مصالح دینی خیانت میورزیدند و اگر اقلیتی از مومنان قوی العقیده نبود، زحمات آنحضرت به سهولت برباد میرفت.

منافقان، علاوه بر آمادگی بالقوه آنها به خیانت مذکور، برای اصل تعالیم آنحضرت نیز چندان اهمیتی قائل نبودند .

در پاراگراف آیات ۳۰ تا ۳۸ نیز به تحلیل رفتاری، کافران ادامه میدهد و در اینجا رفتارهاییکه قبلا با جریان ایمان انجام میدادند را به یاد می آورد و در ادامه به هزینه های سنگینی که برای راه اندازی جنگ علیه جریان ایمان متحمل میشوند اشاره میکند و اینکه کار بی فایده ای میکنند که نهایتش مغلوبیت و حسرت است و منتهی به عذاب اخروی هم میشود.

چنانکه از آیه ۴۳ فهمیده میشود، قبل از وقوع جنگ بدر، آنحضرت مکررا خوابی میدید که ضمن آن دشمن کوچک ارزیابی میشد، و آنحضرت موضوع را به مردم منتقل میفرمود، و به این ترتیب یکنوع آمادگی روحی برای یک رویارویی و یک پیروزی آسان در اذهان عمومی بوجود آمده بود.

اما، مشخص نشده بود که بر کدامیک پیروز خواهند شد آیا آن قافله تجارتي که یک پیروزی آسان بی هزینه را برای آنها فراهم می کرد، یا بر آن لشکر سنگین که بالاخره

هر چه باشد ریسک قابل توجهی داشت.

پس از اینکه بعداً واقعیت معلوم شد، مسلمانان موضوع را طوری دیدند که کاملاً ناامید کننده نبود. آنها آن لشکر را در چشم خویش «کوچک دیدند»، لشکر کفار هم مسلمانان را کوچک دیدند. در اثر این «کوچک دیدن» یکدیگر و تخمین امکان پیروزی، جنگ واقع شد.

اما اینکه چرا یکدیگر را کوچک دیدند؟ باید گفت، اینکه کفار مسلمانان را کوچک دیده باشند، عادی است، زیرا آنها مسلمانان را نیز مانند خویش ارزیابی می کردند و از انگیزه های آنها خبر نداشتند. لذا فقط به «تعداد» و «تجهیزات» مسلمانان نگاه کردند و البته تعدادشان یک سوم آنها، و تجهیزاتشان نیز بسیار فقیرانه و ناچیز بود و لذا کفار به پیروزی خویش مطمئن شدند.

اما اینکه چرا مسلمانان آنها را «کم دیدند»، باید گفت که مسلمانان از روی «وعده ای» که دریافت کرده بودند، به «یک پیروزی» مطمئن شده بودند و وقتی که دیدند آن «قافله تجاری» نشد و باید با این «لشکر» مقابله کنند، فهمیدند که موضوع «پیروزی» شان همین مورد است و لذا دل به خدا سپردند و خود را آماده نبرد با آنها کردند و وقتی که چنین روحیه ای دارا شدند، نگاه مجددی به آنها کردند، و این «کم دیدن» آنها در آیه ۴۴ در همین نگاه مجدد معنی پیدا می کند.

یعنی نگاه «غالبان بالقوه» به لشکر «مغلوب بالقوه»

لذا «کم دیدن» مسلمانان نتیجه ایمان و توکلشان بود نه اینکه در آن موقعیت عقل خویش را از دست داده باشند و چشمشان به آنها خیانت کرده باشد.

مطلب آیه ۵۰ مخالفتی با این واقعیت ندارد که مسلمانان کافران را کشته باشند و به صورتهایشان و پشت هایشان زده باشند.

بطور کلی باید دانست که قرآن «به زبان مخاطب» صحبت کرده و درباره مطالب ماوراءالطبیعه مطابق درک مخاطب بیان نموده است.

بنابراین وقتی که می فرماید شیطان به آنها چنین و چنان گفت باید اینطور تعبیر کنیم که نفس مغرور و از خدا بی خبر آنها چنین تحلیلی داشته و وقتی که گفته می شود ملائکه چنین و چنان کردند باید اینطور تعبیر کنیم که ایمان آنها به فلان و بهمان

کار وادارشان نموده است.

وگرنه تصور اینکه شیطان وارد صحنه شده باشد و با چشم دیده شود و صوتش با گوش شنیده شود و یا اینکه ملائکه وارد کارزار شده و شمشیر بدست گرفته و کافران را کشته باشند، تصویری است کاملاً خطا، و هیچ شاهد تاریخی اثبات کننده‌ای هم ندارد و اگر داشت می‌باید لااقل دو روایت وجود می‌داشت که از شیطان یا ملائکه توصیف واحدی ارائه می‌دادند.

بعلاوه اگر آنطور بود، نه این شکست برای کافران قابل سرزنش بود و نه آن پیروزی برای مسلمانان قابل افتخار.

جنگی واقع شده بود و ملائکه شیطان را شکست دادند. این چه افتخاری برای مسلمانان و چه سرشکستگی برای کافران دارد؟

خلاصه اینکه خداوند مفاهیم بلند سنگین را ساده و ساده نموده و پائین و پائین آورده و مطابق فرهنگ مخاطب آنروزی بیان فرموده است. اما همان مطالب امروز هم قابل درک و فهم است زیرا هرچه که ایمان در دل مؤمنان باشد، از قوای الهی است یعنی از نوع ملائکه است. و هرچه کفر و غرور و خودبینی باشد از قوای شیطانی است و لذا حدیث نفس کافران، گفتار شیطان است و حدیث نفس مؤمنان عمل ملائکه می‌باشد.

آنچه در آیه‌های ۵۴-۵۳ ذکر شده که «تغییر اوضاع مردم منوط به تغییر احوال آنها است» مطلب مهمی است و یکی از اصول فکری قرآنی است و قبلاً نیز آنرا به وجه روشن‌تر در آیه ۱۱ سوره رعد و آیه‌های دیگر دیده ایم و خلاصه‌اش اینکه وقتی قومی شخصیت خویش را بهتر نمودند خداوند اوضاع و احوال بیرونی آنها را بهتر می‌کند و در این آیه نیز پیروزی مسلمانان را به تلاش و همت خودشان مربوط نموده و عرضی را که قبل از این نموده بودیم تأیید فرموده و همینطور شکست کفار را نتیجه خودبینی و غرور و تکذیب آنها دانسته و اضافه نموده که این فقط منحصر به آن کفار در آن مقطع زمانی خاص نبوده بلکه سراسر تاریخ بشر را در بر می‌گیرد.

از آیه ۵۶ معلوم می‌شود پیمان‌های عدم تعرض زیادی بین آنحضرت و قبایل مختلف اعم از مشرکان مکه و سایر قبایل مشرک بسته شده بود اما آنها به آن معاهدات پایبند

نبودند، و از آیه ۵۷ فهمیده میشود ضمناً قبایل کوچکتر توسط مشرکان مکه پشتیبانی میشدند. از آیه ۵۸ که بعداً با واقعیت‌های تاریخی تأیید شد فهمیده میشود که منظور از «بیم خیانت» به یهودیان مدینه و منافقان داخل صفوف مسلمین مربوط می‌شود.

همچنین از آیه ۶۰ فهمیده میشود اشاره به «اسبان یراق بسته» به معنی توصیه به همواره «در آمادگی نگهداشتن نیروی دفاعی» است.

و نیز از آیه ۶۳ فهمیده میشود که «الفت داد» به مومنان بر می‌گردد که اصلی‌ترین نیروی پیشرفت اسلام بود که علت شکل‌گیری آن نیز همان «الفت حاصل از اعتقادات مشترک» بوده است.

در رابطه با آیات ۷۱-۶۷ واقعاً باید گفت در این چند آیه آنقدر نکته هست که گوئی در این چند سطر تمام مطالب مهم آن روز را داریم به رأی‌العین می‌بینیم. و این واقعاً یکی از وجوه معجزات ادبی قرآنی است. چیزهائی که از این بند فهمیده می‌شود اینهاست:

- ۱- کار اسلام هنوز محکم نشده بود و موقعیش هنوز لرزان بود.
 - ۲- علیرغم منع اسیر گرفتن، اسیر گرفتند.
 - ۳- اگر پایه‌های پیروزی محکم می‌شد، اسیر گرفتن اشکال نداشت.
 - ۴- اسیر گرفتن در آن حال وضعیت متزلزل، برای کسب منافع اقتصادی بود.
 - ۵- پیامبر در این مورد تحت فشار بعضی از پیروان خویش بود و خودش تمایلی نداشت.
 - ۶- قبلاً قضای الهی بر این امر رانده شده بود که مسلمانان در اثر این کار عذاب نشوند.
 - ۷- در این شرایط از سوی وحی توصیه شد با اسیران مستعد کار ارشادی کنید.
- مطابق ترتیب رایج سوره‌های قرآنی که تاکنون مفسران ارجمند آن را مبنای تفسیر خویش قرار داده‌اند، در کجا کوچکترین اشاره‌ای دیده شده که مسلمانان بر مبنای آن می‌باید از اسیر گرفتن خودداری نموده باشند تا پایه‌های پیروزی محکم شود؟
- مفسری که ابتدا سوره محمد (ص) را تفسیر کند، سپس به تفسیر سوره انفال بپردازد

در فهم و درک این آیات مشکلی ندارد.

در هر حال در سوره محمد(ص) که زمان نزول آن قبل از این سوره است، این دستور نازل شده بود که اولاً هنگام برخورد با کافران در میدان جنگ در درجه اول به فکر کشتن آنها باشید تا غلبه شما روشن شود. پس از اینکه معلوم شد چه کسی غالب است، از آن پس، چندان به فکر کشتن نباشید و اسیر گرفتن اشکال ندارد. وقتی هم که جنگ تمام شد، اسیران را یا مورد منت قرار دهید و لطف کنید و آزادشان کنید یا اینکه در مقابل آزادی او چیز در خوری بگیرید.

لذا بنابر آن آیات، که قبل از سوره انفال نازل شده بود، مسلمانان در جنگ بدر، از همان ابتدای شروع جنگ نباید به فکر اسیر گرفتن برای تحمیل فدیة به آنان می-افتادند و عتاب شدید آیه‌های ۶۷ و ۶۸ مربوط به بی‌توجهی مسلمانان به این امر است و فشاری که به رسول خدا در این مورد آوردند.

و این موضوع به این نکته نیز اشاره دارد که ای مسلمانان، در هنگامی که یک موضوع عمومی در جریان است شما نباید دنبال منافع خصوصی خودتان (که اسیر گرفتن و فروختن آنان در مقابل فدیة یکی از مصادیق آن است) باشید. خداوند به خاطر عمل آنان به پیامبر(ص) عتاب شدید نمود که تو چرا اینقدر با پیروانت نرم هستی و در یک مقاطع خاصی که سختگیری لازم است سختگیری نمی‌کنی و ... غیره.

در نهایت هم خداوند (با توجه به آیه ۶۹) این عمل را غنیمت حساب کرد و از لحاظ شرعی درآمد حاصل از این عمل را حلال اعلام نمود. اما چنانکه بزودی در سوره آل عمران خواهیم دید مسلمانان را تنبیه فرمود یعنی به خاطر عمل فوق عذاب اخروی را از آنها برداشت اما در همین جهان، در جنگ اُحد، سزای این نافرمانی آشکارشان را دیدند.

اینک با پایان جنگ بدر و انتشار فوری و وسیع اخبار آن، اردوگاه ایمان ناگهان به یک مرکز بسیار مهم و تاثیر گذار در سرتاسر منطقه بدل شده است و آیات ۷۲ تا ۷۵ را می باید با در نظر داشتن واقعیت جدید دید، که بنا بر آن، را بطه بین این مرکز و

سایرین مورد بازتعریف واقع شده که طی آن روابط داخلی بین مسلمانان و نیز مسلمانان و کافران دیده و تعیین شده است.

سوره حشر

نزول : از اواسط ماه هشتم تا اواخر ماه یازدهم سال چهارم هجری

در این قسمت جنبه‌های مختلف یکی از درگیری‌های جنگی پیامبر ذکر می‌شود که خلاصه‌ای از آن در جدول ذیل ذکر شده:

- ۱ - این اولین درگیری پیامبر با کافران اهل کتاب (یهودیان) بود (آیه ۲)
- ۲ - آنها قوی و دارای موقعیت محکم و مستحکم بودند (آیه ۲)
- ۳ - آنها در دشمنی و تعرض پیش‌قدم بودند و پیغمبر در موضع «جواب» بوده (آیه ۴)
- ۴ - پیامبر آنها را محاصره کرده و آنها در دژهایشان پناه گرفته بودند (آیه ۲)
- ۵ - پیامبر دستور داده بود که نخل‌های آنها را که قاعدتاً باید در بیرون دژهایشان بوده باشد قطع کنند (آیه ۵)
- ۶ - آنها از این عمل پیامبر بسیار ترسیدند (آیه ۲)
- ۷ - آنها تسلیم شدند و راضی به ترک سرزمین‌هایشان گردیدند (آیه ۳)
- ۸ - آنها هنگام این جلای وطن هر چه را می‌توانستند خراب می‌کردند (آیه ۲)
- ۹ - این پیروزی، بدون جنگ و کشت و کشتار طرفین از یکدیگر صورت پذیرفته (آیه ۶)
- ۱۰ - غنائم چنین جنگ‌هایی (که بدون درگیری پیروزی حاصل شود) از طریق رسول خدا در مصارفی خاص مصرف می‌شود (آیه ۶)

آیات ۸ تا ۱۰ گرچه ممکن است به نظر آید دنباله پاراگراف قبل باشد زیرا که یکی دیگر از وجوه مصارف «اموال خدا داده» را ذکر می‌کند، و گرچه این وجه نادرست هم نیست، اما در اینجا بگونه‌ای پرننگ و غلیظ سه صنف از مؤمنان خالص را توصیف و تشریح می‌نماید:

(۱) مهاجران که به خاطر خدا از اموال و دیار مالوف خود دل کردند؛

(۲) انصار که آنها را در اموال و دیار خویش شرکت دادند؛

(۳) مؤمنان بعدی (که امیدواریم ما از آنها باشیم) که عمل آن دو صنف را پسندیدند. از مجموع این آیات فهمیده می‌شود که عده‌ای که از لحاظ ایمان جزء «فعالان» بودند، به خاطر صداقت و صراحت و سازش‌ناپذیری اموالشان از آنها گرفته شد و از وطن- هایشان اخراج شدند و آنها بسوی مدینه مهاجرت کردند و در آنجا در حالی که تهی- دست بودند باز هم جزء «فعالان» جبهه ایمان باقی ماندند، و بهمین خاطر خداوند آنها را به صفت «صَدِیق» (= بسیار راستگو) ستوده است. همچنین فهمیده می‌شود رسول خدا(ص) به مهاجران از اموال مورد بحث پاراگراف قبل می‌داد، اما منافقان اعتراض می‌کردند اما انصار نه تنها اعتراض نمی‌کردند که چرا بما نمی‌دهی بلکه خوشحال هم می‌شدند که به مهاجران داده می‌شود حتی اگر خودشان هم محتاج چنان کمک‌هایی بودند.

منافقین سبب ادامه دشمنی کفار می‌شدند(آیات ۱۱ تا ۱۷)
 چه بسا اگر آنها نبودند یهودیان بنی نضیر در دشمنی خویش آنقدر راسخ نمی‌شدند و زودتر باب گفتگو را با مسلمانان باز می‌کردند و کار به جایی نمی‌رسید که مجبور شوند اموال و وطن را رها کرده و آواره شوند، اما منافقان آنها را به یاری خویش دلگرم می‌کردند و همین سبب شد آن بیچاره‌ها به چنان عاقبتی دچار شوند.
 علت اصلی این امر نیز این بود که آنها در محاسبه واقعیات خطا داشتند. زیرا فقط چیزهای محسوس و ملموس را در محاسبه دخالت می‌دادند. مثلاً تعداد افراد و مقدار اموال و اسلحه و اسب‌ها و سایر تجهیزات را، و عناصر معنوی مانند توکل، استقامت تا پای جان، و کمک‌های معنوی الهی، و امثال آن را که تأثیر آنها در بسیاری از موارد از تأثیر عناصر محسوس و ملموس بیشتر است را در نظر نمی‌گرفتند و همین باعث شد به تحلیلی برسند که خطا بود، زیرا از طرفی ضعف تجهیزات و امکانات مسلمانان را از نزدیک می‌دیدند و از طرف دیگر از قوت تجهیزات و امکانات یهود بنی نضیر اطلاعات کامل داشتند، و غیر از این دو عامل (این ضعف و آن قوت) عامل دیگری را نمی‌شناختند و نمی‌فهمیدند و لذا پیروزی یهودیان را حتمی می‌دیدند و روی آن برای خویش نیز حساسی باز کرده بودند که مثلاً در اثر برخورد بین مسلمانان و یهودیان بنی نضیر، شکست مسلمانان حتمی است و آنها از فرصت استفاده نموده و

به قلع و قمع کامل آنان همت گماشته و جبهه اسلام را بکلی نابود و سیادت را بدست آورده و با یهودیان ضعیف شده پس از این جنگ نیز وارد معاهده‌ای خواهند شد و این تحلیل سبب شد آنها را در تشجیع و تشویق و به کمک خود (که احتمالاً باید خنجر زدن از پشت در هنگام بالا گرفتن معرکه باشد) امیدوار نمایند. اما چون فکر کمک‌های الهی و روحیه بالای ایمانی مؤمنان و توکل و استقامت آنها را نکرده بودند، نتیجه بر عکس تصورات آنها شد و لذا فوراً جبهه خویش را عوض کردند و زبان به دشنام و ملامت همان رفقای دیروز باز کردند و به پیغمبر اعتراض نمودند که چرا سهمی از غنائم را بما نمی‌دهی و غیره.

سوره منافقون

اواخر ماه یازدهم سال چهارم هجری (یک روز پس از سوره حشر)

منافقانی را که در زمان نزول این آیات مطرح هستند میتوان به دو دسته بزرگ تقسیم کرد :

۱ - کسانی که در اواخر دوران مکه و نزدیک به هجرت بوی پیروزی های قریب الوقوع آنحضرت را حس کرده و بدون اینکه ایمانی داشته باشند به صفوف مسلمانان پیوستند، اینها اینک همراه آنحضرت در مدینه هستند.

۲ - کسانی مانند عبدالله ابن ابی و دار و دسته او که در یشرب موقعیتی داشتند و حتی نزدیک بود عبدالله شاه شود و بوسیله او جنگ های تمام نشدنی اوس و خزرج خاتمه یابد، اما با پیش آمدن واقعه هجرت آن پروژه فراموش شد، و آنها آنحضرت را مسئول از دست رفتن موقعیت خویش میدیدند، و به استناد آیه های ۷ و ۸ ، منافقینی که در این پاراگراف مطرح هستند دسته دوم است و به این خاطر آنها را «خشب مسنده» نامیده که آنها در پیش خود خویش را کسی می پنداشتند و خود را صاحب قدرت و نفوذی حساب میکردند در حالیکه با واقعه هجرت نفوذ آنحضرت آنقدر فراگیر شده بود که دیگر موقعیتی برای آنها نمانده بود و آنها هنوز هم این واقعیت را درک نکرده بودند، دلیلش هم اینکه آنها در آیه ۷ مردم را دعوت به چیزی کردند که پاسخ مساعدی دریافت نکردند، یعنی در مقابل رسول خدا (ص) کاملاً بی اثر بودند، ولی مخالفت پنهانی و توطئه و دشمنی را باز هم ادامه میدادند.

سوره جمعه

اواخر ماه یازدهم سال چهارم هجری (پس از سوره منافقون)

نه تنها یهودیان معاصر نزول این آیات، بلکه کلا، یهودیان از این لحاظ که خود را قوم برگزیده خداوند میدانند، نژادپرست میباشند، و این، راز خشونت بیش از حد آنها در داستانهای تلخی است که ۶۰ سال است در داستان سرزمین فلسطین شاهدش میباشیم.

چیزی که در آیه های ۶ و ۷ عیان است و موضوع آیه ۵ را نیز روشن میکند این است که پیامبر (ص) را تکذیب میکردند در حالیکه بنا بر همان توراتی که نزدشان بود به رفتاری عکس آن مامور بودند (البته درست است که اخیراً — چنانکه در سوره انعام دیدیم — تورات را تحریف کرده بودند، اما، چون زمان زیادی نگذشته بود هنوز مفاد چیزهایی که از تورات حذف کرده بودند می باید یادشان بوده باشد)

در آیات ۵ تا ۸ به مسلمانان به روش به در بگو تا دیوار بشنود هشدار داده میشود که مباد شما نیز چنین شوید و مغرور گردید که ما «امت مرحومه» ایم و به شفاعت موید خواهیم بود و لازم نیست چندان به محتوای کتاب خدا متوجه و به آن ملتزم باشیم و امتحانش هم به این است که به خویش بنگرید که آیا آرزوی ارتحال به دیار باقی را دارید یا نه، و اگر ندارید بدانید که — بی تعارف — دچار فریب (یعنی همان غرور) شده اید.

در آیه ۱۱ فرموده «از سرگرمی و از تجارت» و نفرموده «از سرگرمی و تجارت» و نکته این نوع بیان این است که سرگرمی و تجارت هر کدام از لحاظ اینکه مورد توجه آدمی باشند مستقل هستند و یکی فرع دیگری نیست.

بعضی ها اهل کار و کاسبی هستند و بهترین انگیزه برای آنها این است که در جایی و در چیزی، «سود»ی باشد و چندان اهل تفریح و بازی و سیر و سفر و سرگرمی نیستند. بعضی ها هم برعکس میباشند.

خلاصه اینکه «سود» و «سرگرمی» هر کدام جداگانه یکی از انگیزه های قوی مورد

توجه آدمی است و تقریباً هیچکس نیست که لااقل به یکی از این انگیزه‌ها پاسخ ندهد. همراهی پیغمبر را ترک کردن، نهایت بی‌ادبی و سبک عقلی است، چه رسد که این کار در هنگام نماز هم باشد، آنهم نه هر نمازی، بلکه نماز جمعه، که در زمان آنحضرت نوعی «کنگره» محسوب میشد.

سوره آل عمران

نزول : اواخر ماه یازدهم سال چهارم تا اواسط ماه دوم سال ششم هجری

اینک که حدوداً سال چهارم هجری است و مسلمانان قوی و آبرومند و پیروز میدانهای نظامی و اجتماعی شده اند، توجه به قرآن، از این لحاظ که میتواند به عنوان سند مقبول و محترم هر گفتاری که با آن هماهنگ باشد مورد استفاده واقع شود، عده ای ابن الوقت را، که همیشه و در همه جا پیدا میشوند، به این فکر می انداخت که برای کسب و جاهت و سروری میتوانند از این احترام قرآنی استفاده ای کنند و سخن خویش را هرطور شده به قرآن مستند نموده و از این راه به کسب منافع و وجاهت بپردازند (آیات ۱ تا ۹)

(در اینجا لازم است پراختری باز کنیم و به یک نکته تفسیری بپردازیم :

در قرآن کلماتی مانند یسئلونک و یستنبئونک و یستفتئونک وجود دارد، و از لحاظ زبان عربی کافی است لا اقل سه نفر سوالی کرده باشند تا بتوان گفت یسئلونک، اما، در ادبیات قرآنی اینطور نیست و وقتی در قرآن گفته میشود یسئلونک که یک «سوال عمومی» مطرح باشد)

با توجه به نکته تفسیری که در پراختز مزبور عرض کرده ایم ، آیه ۷ مبین این است که در روزهای نزول این پاراگراف عده زیادی چنین رویکردی را وجهه فعالیت منافع طلبانه خویش قرار داده بودند، و تمام ملل و نحلی که از قرآن سوء استفاده کرده اند، نطفه شان در این برهه از زمان بسته شده بود.

در زمان نزول این آیات هنوز چیزی از جنگ سرنوشت ساز بدر نگذشته بود و تحلیل های مختلفی از آن میشد.

خداوند در آیات ۱۰ تا ۱۳، تحلیلی ارائه میکند که بر مبنای آن عده قلیلی که در راه

صحیح مبارزه میکنند ممکن است غالب هم بشوند، چنانکه در جنگ بدر شدند، و این را مایه عبرت قلمداد میکند.

از همینجا معلوم میشود که تحلیلگران آن روزها تحلیل هایی مغایر این ارائه میدادند که البته قصد نداریم به تحلیل های ممکن آنها بپردازیم.

اینک جنگ بدر با پیروزی غیر مترقبه مسلمانان تمام شده و در جهان عرب آن روزها طنین وسیعی در انداخته، و تسلیم دو طایفه مهم یهودی بنی نظیر و بنی قینقاع و خروج آنها از مدینه نیز اتفاق افتاده، با وجود این یهودیان دست از تخریب برنمیدارند و مطالبی اظهار میکنند، که بنا بر آن، دینی که آنحضرت مبلغ آن است مشروعیت ندارد (آیات ۱۸ تا ۲۵)

از «الا ان تتقوا منهم تقاه» (آیه ۲۸) معلوم میشود منظور از کافران، در آیه مورد نظر، یهودیان یثرب نبوده اند، زیرا آنها خطری نبوده اند که لازم باشد نسبت به آنها تقیه ای صورت گیرد، بلکه این مشرکان مکه بوده اند که مسلمانانی که هنوز هجرت نکرده بودند مجبور بوده اند با آنها قاطی باشند و این ارتباطات نزدیک بعضا منجر به رفتارهایی از قبیل شرکت در فعالیت هایی که مضر به حال مسلمانان بوده (مثلا جاسوسی - چنانکه بعدا در آیاتی خواهیم دید - یا شرکت در جنگهایی که علیه مسلمانان برپا میشده و ...) کشیده می شده است.

اینک که به تازگی جنگ بدر تمام شده و این موضوع یک شوک فکری در تمام منطقه بوجود آورده، صاحبان هر مکتب سعی میکنند ارزیابی خود را از این موضوع داشته باشند، از جمله یک هیئت مسیحی به دیدار پیامبر شتافتند و بحث های کلامی طرح کردند که خداوند موضوع مباحله را پیش کشید که این جدل در زمین متفاوتی زود حل و فصل شود.

با کنار کشیدن هیئت مسیحی از مباحله و تسلیم آنان به شرایط آنحضرت موضوع به نحوی معجزه ای به نفع اردوگاه اسلام پایان یافت (آیه ۶۱)

موضوع «دلیل آوری» مطرح شده در آیه ۶۵، همان چیز است که در آیه ۶۷ به آن

اشاره شده، که هر یک از یهودیان و مسیحیان ابراهیم را به خویش مربوط می‌کردند و در این باره، به اصطلاح خودشان، دلایلی ارائه می‌کردند. موضوع آیه ۷۳ را قبلاً در سوره بقره دیدیم و به این معنی است که یهودیان بین خودشان چنین می‌گفتند که مطالب دینی مسلمانان را تصدیق نکنید زیرا از یکطرف حسد می‌ورزیدند که چرا خداوند به دیگران (یعنی غیر یهودیان) چیزی داده که همیشه مایه افتخار یهودیان بر دیگران بوده و با این ترتیب یهودیان مایه افتخار انحصاری خود را از دست می‌دادند و دیگر اینکه بین خودشان می‌گفتند مطالب این مسلمانان را تصدیق نکنید زیرا در آنها مطالبی است که مسلمانان با استفاده از آنها می‌توانند علیه یهودیان نزد پروردگار به دلیل آوری بپردازند.

عده ای پس از ایمان آوری به آنحضرت، به دین سابق خویش بر میگشتند (آیه ۸۶) این عده به صراحت آیه‌ای از همین سوره (مثلاً آیه ۷۲ از همین سوره و آیات دیگری از همین سوره و سوره بقره)، یا از اهل کتاب بودند و یا مسلمانانی بوده اند که تحت تاثیر القاءات و مزاحمت های آنها قرار میگرفتند. چرا اهل کتاب چنین میکردند؟

از دو آیه ۷۹ و ۸۰ فهمیده میشود تلقیی که روحانیان دو دین یهودیت و مسیحیت از دین داشتند با تلقی خدا و پیامبر ما متفاوت بود و تلقی آنها از دین، دکان و شکارگاه و امثال آن بود.

یهودیان در داخل خویش بگو مگوئی داشتند که چرا فلان خوراک برای ما حرام است ولی مسلمانان آن را حلال میدانند (آیات ۹۳ تا ۹۵) و طبعاً باید از طرف خاخام هایشان این پاسخ را شنیده باشند که این دینی که محمد تبلیغ میکند یک دین دروغین و من درآری است و از این نوع پاسخ ها میدادند.

منظور از بپا کردن کعبه، رشد و تعالی انسانها بوده، و اینکه عده ای از متمکنین مردم در جائی جمع شوند، خودش، یک اتفاق خوب است که سبب تاثیر پذیری متقابل و یا اصلاح یک موضوع ناپسند میشود، که با توجه به آیه های ۹۶ و ۹۷ صریحاً به عنوان

یک حکم دینی تشریع شده، و گرچه در سوره بقره هم ذکرى از حج شده بوده، اما با نزول آیه های مذکور به وجوب آن تصریح گردیده است.

یهودیان در جلوگیری از ایمان آوردن مردم، و یا لا اقل در ارائه تفسیر مخدوش از اسلام خیلی فعال بودند (آیه های ۹۸ و ۹۹)

اینک مسلمانان از آزار و اذیت و توطئه های تمام نشدنی مشرکان مکه آزاد شده و همراه راهنمای دوست داشتنی خویش در سرزمینی جدید در آغوش برادرانی که به عقیده آنها هستند و در کار زندگی یاریشان می کنند روزگاری پرنشاط و پر امید می گذرانند و در یک جنگ نابرابر نیز پیروز شده اند و پر از امید و شادی هستند. در بین آنها منافقانی هم هستند که در اندیشه بستن بار خود و استفاده از فرصت ها و سواری بر امواج مطلوب می باشند و نه به اصل عقیده کار دارند و نه به مهاجر و انصار. آنها فقط در این فکرند که از این شرایط جدید چگونه می توانند حداکثر استفاده را به نفع خویش بکنند. اما مسلمانان که توده عظیمی هستند، عظمتی تشکیل داده اند که هم در چشم منافقان ترسانکند و هم در چشم همسایگان یهودی خویش که درباره آنها چنین فکر نمی کردند.

یهودیان خود را «قوم برتر» و «قوم برگزیده» تصور می کردند و انتظار ظهور پیغمبری را هم داشتند اما تصور آنها این بود که آن پیغمبر و پیروانش همگی تابع آنها باشند نه اینکه جامعه ای تشکیل دهند مستقل و خود اتکا و متوجه به یک جهت خاص که با جهت آنها همجهت نیست و بدتر از همه هم آنکه جهت آنها از جهت خودشان (یهودیان) بهتر است و این درد را چه کنند.

لذا یهودیان این استراتژی را در پیش می گرفتند که ظاهراً با مسلمانان اظهار همراهی کنند اما واقعاً اگر بشود، تیشه را به ریشه آنها بزنند و اگر شد بکلی نابودشان کنند. علاوه بر اینها یهودیان هم فعال بودند و مطابق آنچه از آیه ۱۰۰ فهمیده می شود عده ای از یهودیان دنبال تک تک بعضی از مسلمانان که تصور می کردند ظرفیت اغوا دارند راه می افتادند که آنها را به وسایل مختلف از اسلام خارج کنند. در این اوضاع و احوال است که توصیه فرموده «انجمن های نخبگان» تشکیل دهید و

بطور سازمان یافته به چیزهای خوب وادارید و از چیزهای بد جلوگیری کنید (آیات ۱۰۰ تا ۱۰۹)

هوشیاری متوسط شمار زیادی از مسلمانان و اطاعت آنان از نزولات وحی به نحو شرم آوری پایین بوده ، زیرا قبل از این پاراگراف نیز ، از مدتی طولانی قبل ، دائما رفتار اهل کتاب (که قسمت موثرش یهودیان بودند) را به وضوح برای مسلمانان شفاف کرده بود ، اما ، تغییر چندانی مشاهده نشده که باز هم لزوم نزول آیاتی از قبیل ۱۱۸ تا ۱۲۰ وجود داشت . از آیات اخیر الذکر معلوم میشود علیرغم آنهمه هشدارهای واضح قبلی ، هنوز هم عده قابل توجهی از مسلمانان با یهودیان روابط فوق نزدیک (در حد رازگوئی) داشته اند. همچنین آیات مذکور نشان می دهد که یهودیان دو نقش را در یک زمان ایفا می کردند، یعنی هم نقش منافقان را داشتند که در ظاهر اظهار دوستی می نمودند و هم ماهیت کافرانه شان آنها را به شدیدترین دشمنی ها و می داشت.

از مطالب پاراگراف حاوی آیات ۱۲۱ تا ۱۲۹ چنین معلوم می شود که:

- ۱- دو طائفه از مسلمانان «تصمیم به سستی» گرفتند (آیه ۱۲۲)
 - ۲- عده ای از مسلمانان کمک های مستقیم آسمانی را می خواستند (آیه ۱۲۴)
 - ۳- یاری خداوند مشروط به وجود شرایطی است که تا آن شرایط تحقق نیابد، آن یاری هم نازل نخواهد شد (آیه ۱۲۵)
 - ۴- آن عده از مسلمانان، که در آن مقطع چنان رفتار می کردند گناه بزرگی مرتکب شده بودند که کارشان فقط بدست خدا بود و ظالم هم بودند (آیه ۱۲۸)
- از مجموع موارد فوق فهمیده می شود مسلمانان جنگ احد، همان مسلمانان جنگ بدر نبودند. مسلمانان جنگ بدر، اهل ایمان و امید و تقوا و اطاعت از خدا و رسول بودند اما مسلمانان جنگ احد، مغرور و طلبکار از پیغمبر و تعیین کننده شرط و شروط شده بودند.

در این مدت منافقان و یهودیان هم داشتند با تمام قوا به تخریب روحیه می پرداختند و نتیجه آن شد که در جنگ احد هفتاد نفر از خالص ترین مؤمنان از میان مسلمانان رخت بر بستند و جامعه شان با از دست دادن آن سرمایه های ایمانی

ضعیف شد.

در این پاراگراف مقدمات آن نتیجه را دارد برای مسلمانان آروز و برای ما تحلیل می‌کند. یعنی واقعه وقوع یافته است، و این آیات، پس از وقوع دارد آنها را برای مسلمانان تحلیل می‌کند تا «گذشته چراغ راه آینده» شود، چنانکه ذیلا ملاحظه میشود :

آیه ۱۲۱: پیامبر(ص) در کسوت یک سردار جنگی، به سازماندهی مسلمانان برای دفاع مشغول شده و در اولین فرصتهای روز به این کار پرداخته، و هیچ کوتاهی از او مشاهده نمی‌شود.

آیه ۱۲۲ : «دو طائفه همت به سستی گرفتند»

آیه‌های ۱۲۵-۱۲۴: برخی از پیامبر اکرم(ص) تقاضای «کمک‌های آسمانی» می‌کردند و دفاع و جهاد خویش را مشروط به آن نموده بودند و می‌خواستند سر جای خودشان بنشینند و خطری متوجه آنها نشود و ملائکه از آسمان بیایند و دشمنان آنها را از بین ببرند.

موضوع آیه ۱۲۲ نیاز به توضیح و تشریحی دارد که ذیلا عرض میشود: اینک کسانی آگاهانه و از روی عمد «همت به سستی» بگیرند، چه کسانی میتوانند اند بوده باشند؟ بطور قطع چنین اشخاصی منافق بوده اند، از طرف دیگر، آیه هم میگوید آنها «دو طایفه» بوده اند. کمی دقت موضوع را روشن میکند:

یک طایفه از منافقان که فوراً به ذهن می‌آید همان کسانی هستند که قبل از هجرت بو کشیدند و فهمیدند جریان اسلام آینده خواهد داشت و لذا به طمع رسیدن به کلاهی از نمد آن، اظهار اسلام کردند، و در جریان هجرت هم با مسلمانان همسو شده و هجرت گزیدند، که ما میتوانیم به آنها نام «منافقان مهاجر» بدهیم.

طایفه دوم میتواند آن گروهی باشد که در یثرب ساکن بوده اند و اوضاع داشت به نفع آنها و بر طبق مراد آنها (مثلا شاه شدن عبدالله ابن ابی) پیش میرفت، که با وقوع حادثه عظیم هجرت، آنها در سایه و حاشیه قرار گرفتند، و چون در خویش توان مقابله با این حادثه عظیم را نمیدیدند، ناچار خود را با آن همسو نشان دادند تا ببینند در آینده چه ها ممکن است پیش بیاید. میتوانیم این گروه را «منافقان انصار» نام دهیم.

هر دوی این دو طایفه با پیشرفت اسلام موافق نبودند و اگر فرصتی می یافتند که میشد چوبی لای چرخ اسلام بگذارند، کوتاهی نمیکردند. انگیزه «منافقان انصار» واضح است و شرحی نمی طلبد، اما انگیزه «منافقان مهاجر» نیز، از آنجا که آنها دنبال ثروت و مقام بودند ولی میدیدند خبر چندی از ثروت نیست اما جنگ و دفاع که بالاخره خطر هم دارد، هست، و اینطور که پیش میرود، بازهم خواهد بود، و هرچه هم که در جنگها کلک بزنند و از نقاط پر خطر دوری کنند ممکن است بالاخره غفلت تیری از جایی، وضعی که نمیخواهند برایشان بار بیاورد. هر دوتای این دو گروه از منافقان، منافع مشترکی داشتند، که در ایجاد موانع برای پیشرفت اسلام خلاصه میشود.

نگاه ساده و گذرائی به محتوای آیات قبل و تقریباً تمام پاراگراف های بعد، نشان میدهد که همه آنها درباره تحلیل جنگ اُحُد اند (غیر از پاراگرافِ حاوی آیات ۱۳۰ تا ۱۳۸) که در روال سخن یک پرانتز به حساب می آید. چنین به نظر می آید که در لحظه نزول این آیات اتفاقی افتاده بوده که سیستم وحی رسانی فعلاً ادامه تحلیل جنگ اُحُد را ول کرده و به یک «بحث روز» پرداخته است. ظاهراً می باید اینطور بوده باشد که در آن لحظه یک معامله بزرگ ربائی اتفاق افتاده بوده، و در همان حین نیز فردی که تنگدستی او عیان و مشهور بوده، ایثاری در حق کسی نموده، که با توجه به موقعیتِ خود او چشمگیر بوده، و نیز عده ای که در طی جنگ احد رفتار درخور بروز نداده بودند، و حتی بر عکس، رفتار نا صحیح (مثلاً فرار از جنگ و امثال آن) بروز داده و حین نزول آیات پاراگراف قبل منقلب شده بودند، و به آنحضرت برای استغفار مراجعه کرده بودند، و امثال اینها، می باید اتفاق افتاده باشد، و توسط عده ای مشاهده شده باشد، و چون پرداختن به آنها بار موعظه ای و تأثیر قلبی بیشتری داشته، سبب شده که سیستم وحی رسانی ابتدا به آنها بپردازد و تحلیل جنگ احد را به پس از آن موکول کند.

اما، اگر در متن دقت کنیم می بینیم که در مقابل یک نهی هفت امر وجود دارد که نهی عبارت باشد از ترک ربا و امر عبارت باشد از اتقوا الله و اتقوا النار و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و سارعوا الی مغفره و سیروا فی الارض و انظروا کیف کان عاقبه ..

لذا ، میتوان حدس زد که در گرماگرم فضای پس از جنگ احد یک یا چند معامله ربائی در بین مسلمانان وقوع یافته که از نظر صاحب وحی به معنی زیرپا گذاشتن همه توصیه ها و تاکیدات الهی بوده است.

اینک که جنگ احد تمام شده و حباب غرور عده زیادی از مسلمانان ترکیده، پر از حالتی مخلوط از شرمساری و استغفار و توبه و امثال این هستند و در چنین حالتی است که آغوش باز و خلق خوش محمدی با آنان مواجه میشود (آیه ۱۵۹)

بطور کلی ، تصویری که از محتوای پاراگراف (۱۶۰ تا ۱۶۸) میتوان بدست آورد تصویر مردمی است که «مسئله دار» شده اند، که جواب «مسئله» هاشان در این پاراگراف داده میشود .

یک مسئله شان این بود که چرا خدا در جنگ طرف آنها را نگرفت و شکست خوردند که جوابشان اینطور داده شد که پیروزی در جنگ ها ربطی به دین اشخاص ندارد بلکه رعایت های الزامات جنگی طرف پیروز را پیروز میکند (آیه ۱۶۰)

مسئله دیگرشان این بود که چرا پیامبر بهشان کلک زد و جوابشان این بود که پیامبر هیچ کلکی به شما نزد (آیه ۱۶۱) و بعید نیست اصل این خطای آنها ناظر به آیات ۱۲۴ تا ۱۲۸ باشد که پیامبر (ص) به آنان بطور مشروط از امداد الهی توسط ملائکه سخنی گفته بود و آنها آن را وعده قطعی تلقی کرده بودند و اینک میدیدند خبری نشده و تلقی کلک از سوی آنحضرت را نموده بودند که جواب خویش را دریافت نمودند.

مسئله دیگرشان تعداد قابل توجه کشته هایشان بود که میگفتند چرا خدا این کار را با ما کرد (آیه ۱۶۵) که جوابشان اینطور داده شد که فقط خودتان مسئول این ضایعه هستید زیرا اگر مطابق توصیه ها و تاکیدات آنحضرت رفتار میکردید این نتیجه حاصل نمیشد.

و نیز اگر دقت شود آیات ۱۶۷-۱۶۵ گویای این نکته است که اگر در پی همین حوادثی که برایتان تلخ و ناگوار بنظر می آید نیز دقت کنید حکمت‌هایی می‌بینید (مثلاً مشخص شدن مؤمن واقعی از مؤمن زبانی، و مؤمنان از منافقان، و کسی که بین کشته شدن و شهادت در راه خدا فرقی نمی‌گذارد، از بقیه) از جمله آن حکمت‌ها است.

در پاراگراف‌های قبل به جنبه‌های مختلف جنگ احد پرداخته، و در پاراگراف (۱۶۹) تا (۱۷۵) به تجلیل از مومنان واقعی می‌پردازد، در باره شهداء و اینکه چه وضع عالی و تحسین برانگیزی دارند و در این دنیا نیز چه اخلاق محکم و با ثباتی داشته‌اند، و اینکه آنها آن ثبات و استحکام روحی و نیز آن عاقبت آرزوئی را در اثر ایمان بدست آورده‌اند.

یکی از نتایج جنگ احد این بود که عده‌ای راه خود را از مسلمانان جدا کرده و کافر شدند، معلوم نیست چه نوع کفری را انتخاب کردند، به مشرکان پیوستند یا به یهودیان، و این نتیجه‌ای بود که از «امتحان» جنگ احد نصیبشان شد (آیه ۱۷۹) هرچه باشد تعداد اینها قابل توجه بوده که در قرآن ذکر شده، و اگر مطابق نحو عربی فقط سه نفر بودند که «الذین» را درست در می‌آورد در قرآن ذکر نمیشد، با توجه به ادبیات خاص قرآنی که لزوماً همیشه بر ادبیات عربی رایج منطبق نیست، تعداد آنها قابل توجه بوده که در قرآن ذکر شده، و چنانکه از همین پاراگراف (آیات ۱۷۶ تا ۱۸۰) بر می‌آید هیچ پیگردی برای آنها تمهید نشده، و این، با توجه به بحث‌های جاری در باره مرتد و ارتداد خیلی قابل تأمل است.

چنانکه از آیات ۱۸۱ تا ۱۸۸ فهمیده می‌شود، هم یهودیان و هم منافقان پس از پیروز نشدن مسلمانان در جنگ احد خیلی روحیه‌شان بالا رفته و زبانشان دراز شده بود و طعنه‌های سنگینی به مسلمانان واقعی می‌زدند و آنها را نکوهش می‌کردند و خودشان را حق قلمداد می‌نمودند و با این چارچوب اگر به مطالب آیات مذکور نگاه کنیم همه فقرات آن روشن است و شرحی نمی‌طلبد، مگر یکی دو مطلب:

مثلاً این طعنه یهودیان که در آیه ۱۸۱ منعکس شده که می‌گفتند مگر «خداوند فقیر است؟» که در قرآن (چه در همین سوره و چه در سوره‌های قبل مانند بقره و محمد - ص - و غیره) از مؤمنان خواسته که «به خداوند قرض الحسنه دهند؟» البته همه چیز مال خداوند است و حتی وجود همه انسانها و اصلاً همه جهان هستی، و این طرز دعوت و بیان خدا، نوعی احترام‌گذاری به مقام ایمان و مقام اختیار انسانی است و شنونده باید عاقل باشد و مخاطب باید فهم داشته و قدر سخن را بفهمد.

و نیز اینکه منافقان این طعنه را می‌زدند که آنهایی که به جنگ رفته و کشته شدند اگر گوش به حرف ما داده بودند کشته نمیشدند و .. پیامبر (ص) میدید بعد از آنهمه وقایع مهم، از قبیل پیروزی عجیب در بدر و شکست نخوردن در احد و قضیه مباحله و قضیه بنی نضیر و چه و چه، هنوز در جهت تحقق وعده الهی «لیظهره علی الدین کله» اتفاق محسوسی نیفتاده، و مسلمانان همان مهاجران و انصارند و منافقان هم فعالند و یهودیان نیز تغییر موضع محسوسی نشان نداده اند، که خداوند در آیه ۱۹۶ او و پیروانش را دلداری میدهد و میگوید اینطورها هم نیست و در آیه ۱۹۹ برخی از اهل کتاب را که رفتارهای تحسین برانگیزی دارند را به یادش می‌آورد و در آیه ۲۰۰ خاطر نشان می‌سازد که هنوز کار تمام نشده و برخوردهای دیگری در پیش است و باید خود را برای آنها آماده نگهدارید.

مرحله دهم نزول وحی

استحکام بیشتر

و

استقرار آموزه های وحی و تکمیل آن

شامل به ترتیب سوره های: تغابن، حدید، احزاب، نساء، نور، طلاق، فتح، ممتحنه، نصر، توبه، حجرات، مجادله، تحریم، و مائده

از اواسط ماه دوم سال ششم تا اواخر ماه دوم سال یازدهم هجری

سوره تغابن

نزول : از اواسط ماه دوم سال ششم تا انتهای ماه سوم از سال ششم هجری

در این تقریباً چهار سالی که از هجرت میگذرد، دو «اتفاق عظیم» (بدر و احد) و بسیار «خرده اتفاق»های دیگر افتاد.

اینک مدتی از جنگ اُحد میگذرد و مردم از گیجی آن در آمده اند، برخی از منافقان به مومنان واقعی تبدیل شده و برخی از مسلمانان به شرک برگشته و برخی دیگر به دین های اهل کتاب در آمده اند، خلاصه اینکه وضعیت جدیدی پیش آمده و حالت های التهاب دوره جنگی فروکش کرده و پیامبر (ص) کسوت فرمانده دفاعی را کنار گذاشته و دوباره به کسوت مالوف موعظه گر و هشدار دهنده و ترغیب کننده و هدایتگر در آمده است.

کل سوره تغابن، چندان «جنگی» نیست و بیشتر شبیه سوره های قبل از هجرت است، اما، اگر نیک بنگریم، در اینجا و آنجا اشاراتی هست که نشان دهد این سوره با سوره های قبل از هجرت که مخاطبان هنوز این وقایع عظیم را ندیده و درک نکرده بودند فرق دارد.

هنوز مشکلات حاصل از جنگ دفاعی احد در بین مردم احساس میشود، عده ای در جنگ کشته شده اند (گرچه خودشان به قله بلند شهادت نائل شده اند، اما، مشکلات فقدانشان باز ماندگانشان را در سختی گذاشته) عده ای معلول وعده ای نیز مجروحند و مشکلات مربوط به این وقایع، «مصیبت» هایی است که در آیه ۱۱ به آن اشاره شده، عده ای هم به علت علائقی از قبیل زنان و فرزندان و اموال «سنگین» شده و در جهاد دفاعی شرکت نکرده بودند، و حالا سرشکسته و نادم و ناراحت اند، و در آیه های ۱۴ تا ۱۷ مشکلشان را برایشان تعریف و راهکار حلش را نیز ارائه میکند، و امهات راهکار حل مشکلات متنوع صاحبان مشکل را در ایمان و تقوا و اطاعت از خدا و رسول معرفی مینماید.

سوره حدید

زمان نزول : از انتهای ماه سوم تا پایان ماه چهارم سال ششم هجری

سوره تغابن و این سوره، هر دو را میتوان سوره بین دو جنگ نام نهاد، هر دو سوره، همان حرفهایی را دارند که اگر شرایط عادی بود، همان حرفهایی را میداشتند، که هر

پیامبری بخاطر مطرح کردن آنها مبعوث شده، اما، بالاخره یک جنگ بزرگ نیز در پیش است، و نمیشود چنین سوره ای «بار جنگی» نداشته باشد، لذا، از تاکید بر آخرت، و مصائب را «به اذن» خدا دانستن، و صبر بر آنها، و انفاق، و «قرض دادن» به خداوند، که همه اینها بار جنگی دارد، که هردو سوره حاوی آنها هست، میتوانیم بفهمیم که چرا سوره تغابن بار جنگی رقیق تری دارد و این سوره از بار جنگی غلیظ تری برخوردار است، زیرا این سوره بسیار نزدیک تر است به جنگ بنیان کن احزاب!

در آیات ۷ تا ۱۱، با توجه به زیربنای اعتقادی حاصل از پاراگراف قبل، مسلمانان به انفاق و مبارزه دعوت می‌شوند.

در این پاراگراف پنج بار کلمه انفاق و یک بار قرض‌الحسنه به خداوند و دو بار کلمه مبارزه آمده است.

از اینجا فهمیده می‌شود جنگی در پیش بوده یا در شرف وقوع بوده و نیروی انسانی کافی موجود بوده اما تجهیزات کافی موجود نبوده و کسانی که نسبتاً دارا تر بوده‌اند با تشویق دعوت می‌شده‌اند که در راه خدا خرج کنند.

برای تأثیر تشویق‌ها، زیر بنای فکری انفاق را به صورت‌های زیر مطرح کرده است:

اموالتان مال خداست (و لذا بهتر است آنطور که فرموده مصرفش کنید) (آیه ۷)

انفاق تقریباً با ایمان یکی دانسته شده (آیه‌های ۸ و ۹)

مال باقی نمی‌ماند و از بین می‌رود (چه بهتر که چیز فانی را خرج باقی کنید) (آیه ۱۰)

مال خود را به خدا قرض بدهید (که در اینصورت باقی می‌ماند) (آیه ۱۱)

و تقریباً در تمام موارد فوق اجر آخرتی را نیز به وضوح مطرح کرده تا تریدها برطرف شده و داراها تصمیم خود را بگیرند و در راه خدا انفاق بنمایند.

و در آیات ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ نیز در ابتدا به اصل ایمان مخاطبان اشاره کرده و تلویحاً به این معنی است که ایمان ندارد کسی که انفاق ندارد.

از آیات ۱۷ تا ۲۱، و از تقابلی که بین موضوعات آیه‌های ۱۸ و ۱۹ افکنده شده چنین فهمیده میشود که کسانی بوده‌اند که اموال ناچیزی را که داشته‌اند در طبق اخلاص

گذاشته و برای بکارگیری در راه خدا تقدیم پیامبر همان خدا قرار میداده اند و در مقابل آنها کسانی بوده اند که علیرغم وضع مالی خوبی هم که داشته اند و چنین نمیکرده اند، و تقابلی که بین این دو دسته افتاده، از منهای بینهایت تا بعلاوه بینهایت است، دسته اول را دارای مقام صدیقین و شهداء و دسته دوم را کفروا و کذبوا بآیاتنا نامیده، و هر دو دسته هم از مسلمانان بوده اند!

این اوضاع مسلمانان در شرف وقوع جنگ خندق (احزاب) بوده است، تعداد کمی مومن خالص و تعداد زیادی منافق!

آیه های ۲۲ و ۲۳ نیز در اینکه در فاصله دو جنگ دفاعی احد و خندق هستند معنا پیدا میکنند، در جنگ چند ماه پیش (احد) پدران و برادرانی و شوهرانی در راه خدا کشته یا مجروح یا معلول شدند، و ممکن است در جنگ قریب الوقوع (خندق) نیز چنین اتفاقاتی بیفتد.

آیه های مذکور در جهت بیان حقایقی است که از چشمها اندکی دور تر است که نزدیک آوردن آنها سبب کوچک شمردن مصائب و تکیه کردن به وعده های الهی (ولو اینکه زمان تحقق برخی از آنها در جهان بعدی باشد) و یافتن روحیه مناسب برای پنجه درافکندن با مشکلات میشود.

گرچه آیات ۲۵ تا ۲۷ پرانتزی است، اما باتوجه به اینکه در این سوره و در این مقطع تاریخی (بین دو جنگ احد و خندق) نازل شده، این معنی را میدهد که ای مردم، این همراهی شما در دفاع از دیانت تان، که با توجه به سایر آیات این سوره از راه شرکت در جنگ و خرج کردن مال برای آن میسر است، برای دو منظور الهی است، که یکی برقراری عدل و یکی مشخص شدن مومن واقعی از غیر است.

به عبارت دیگر وحی دارد مسلمانان را برای چیزی که بزودی برایشان پیش می آید از طریق استدلالی آماده میکند.

ضمنا در همینجا دو هشدار هم به مسلمانان دارد، یکی اینکه به دین خویش غرّه نشوید (آیه ۲۶) و دیگر اینکه به افراط یا تفریط نگرایید (آیه ۲۷)

از آیه ۲۹ فهمیده میشود در مقطع نزول این سوره، خلافتکاری های اهل کتاب (که البته بر یهودیان منطبق است) خیلی پر رنگ بوده و آنها تبدیل به یک خطر مهم شده بوده اند.

سوره احزاب

نزول : از پایان ماه چهارم تا انتهای دهه اول از ماه آخر سال ششم هجری

در این مقطع زمانی، کافران (آیه ۱)، بیشتر به یهودیان میخورد، و از آیه ۲ فهمیده میشود که یهودیان و منافقان انتظاراتی از آنحضرت داشته اند که برآوردن آنها با آموزه های وحی در تضاد بوده، و از آیه ۳ فهمیده میشود که آنحضرت نگرانیی در باره پاسخ منفی به آن انتظارات داشته و اصطلاحاً دست دست میکرده تا اینکه در موضوع بیندیشد.

میتوان حدس زد که موضوع به جنگی که در پیش بود مربوط باشد که منافقان البته در آن جنگ نه تنها کمکی نبودند بلکه حتی اگر هم در نقش ستون پنجم هم نبوده باشند نقش تخریب روحیه و سست کردن عزم مسلمانان ضعیف الایمان را حتما داشته اند، لذا میتوان حدس زد که «لا تطع» آیه ۱ به این معنی باشد که مبدا سخن منافقان در تو اثری کند و نیز مبدا دلت از کَرّ و فرّ و نشاط و سرخوشی یهودیان ذره ای بلرزد.

این پاراگراف (آیه های ۴ تا ۶) کلاً پُرانتزّی است، دلیلش هم اینکه اگر چشم خویش بر آن ببندیم و انتهای آیه ۳ را به ابتدای آیه ۷ وصل کنیم خواهیم دید روال سخن صاف و یکدست خواهد بود، و علتش هم میتواند این باشد که موضوع ظهار در روزهای نزول این آیات به علت مشکلاتی که در روابط خانوادگی کسی یا کسانی سبب بگومگوهای قابل توجهی شده بوده که لازم بوده تمّ ایجاد آمادگی جنگی که در سوره های تغابن و حدید دیدیم موقتاً تعلیق شده و برای رفع مشکل اخیر الذکر آیاتی (ضمن دارا بودن بار استدلالی و اقناعی) نازل شود و خرافاتی بودن موضوع ظهار را جا بیاندازد و نیز اینکه موضوع برادری مومنان را با برادری خونی متمایز کند که بعدها مشکلاتی از این لحاظ نیز پیش نیاید.

جنگ احزاب (یا جنگ خندق) که این سوره هم به همان نام نامیده شده، یکی از جنگ‌های عجیبی بود که بدون اینکه مسلمانان تلفاتی بدهند بر یکی از دشمنانشان به پیروزی رسیدند و دشمن دیگرشان که خودشان چند گروه بودند از جنگ منصرف شدند و بدون اینکه دستاوردی داشته باشند برگشتند.

از آیات مربوط نیز این چیزها فهمیده می‌شود:

- ۱- خداوند جبهه پیامبر را بوسیله باد (سرد) و نیروهای غیبی کمک کرد (آیه ۹)
- ۲- مسلمانان علیرغم اینکه اینک جنگ از سرشان به خیر گذشت، وضعیتشان خیلی وخیم بود، بطوریکه از همه طرف در احاطه دشمنان بودند (آیه ۱۰)
- ۳- وضع روحیه مسلمانان نیز بسیار پائین بود (آیه ۱۰)
- ۴- در اثر همین اوضاع، وضع اعتقادی مسلمانان نیز تزلزلی پیدا کرد (آیه ۱۰)
- ۵- امتحانی که مسلمانان در این جنگ دادند، نتیجه موفقی نداشت و آنها به تزلزل روحی سختی افتادند (آیه ۱۱)
- ۶- در اثر این وضع روحی نامساعد و تزلزلی مسلمانان، منافقان نیز شیر شدند و بطور آشکار خدا و رسول را «گمراه کننده» و «فریب دهنده» نامیدند (آیه ۱۲)
- ۷- در همین اوضاع و احوال، منافقان به وضوح در پی متفرق کردن مردم از دور پیامبر بودند، و به آنها توصیه می‌کردند به خانه‌هایشان برگردید (آیه ۱۳)
- ۸- قبلاً هم همانها کسانی بودند که دائماً پیوستن خویش به جهاد را به تعویق می‌انداختند (آیه ۱۳)
- ۹- و نیز کسان دیگر را هم تشویق می‌کردند که آنها هم از جهاد کناره بگیرند (آیه ۱۳)
- ۱۰- عده‌ای از آنها به بهانه اینکه در خانه چیزی نداریم از پیامبر اجازه ترک جهاد می‌خواستند (آیه ۱۳)
- ۱۱- اما دروغ می‌گفتند و منظوری جز فرار نداشتند (آیه ۱۳)
- ۱۲- اما اگر در همان خانه‌ها به فتنه‌ای دعوت می‌شدند فوراً می‌پذیرفتند (آیه ۱۴)
- ۱۳- هنگامی که خطری پیش می‌آمد چنان به پیامبر نگاه می‌کردند که انگار مرگشان رسیده اما وقتی مورد برطرف می‌شد با زبانهای تیز به ملاقات رسول خدا می‌آمدند (آیه ۱۹)

۱۴- آنها نسبت به کسب مال بسیار حریص و برای خرج آن در راه خدا و مردم بسیار بخیل بودند (آیه ۱۹)

۱۵- آنها علاقه‌ای به مسلمانان نداشتند و خود را از آنها نمی‌دانستند و دوست داشتند ای کاش در مواقع خطر می‌توانستند در جای امنی باشند و خبر مسلمانان را بشنوند (آیه ۲۰)

۱۶- و اساساً آنها ایمان نیاورده بودند (آیه ۱۹)
خلاصه اینکه جنگ احزاب جنگی بود که همه گروه‌های کافر هماهنگی کرده بودند که ریشه اسلام را بکنند.

در همسایگی مسلمانان نیز یهودیان با آنها همکاری کرده و قرار بود در موقع مقرر آنها نیز به مسلمانان از پشت بتازند، در داخل جبهه اسلام نیز منافقان چنانکه دیدید بشدت فعال شده بودند و علناً اظهار کفر و و دعوت به ترک صفوف دفاع و جهاد می‌کردند و مسلمانان نیز که نیروی اصلی پیامبر بودند بشدت روحیه شان را باخت و در اصل ایمان خویش متزلزل و مسئله‌دار شده بودند.

این بود و وضع جبهه اسلام، که در داخل بسیار سست و ضعیف بود و در بیرون با دشمنان متنوع متحد قوی پنجه منسجم روبرو بودند و اگر درگیری پیش می‌آمد شکستشان حتمی و سخت بود، و خداوند با باد سردی که فرستاد، و نیروهای غیبی دیگر، اصل صورت مسئله را پاک کرد و دشمنان اسلام را از جنگ منصرف نمود.

اما این نیز بود که عده کمی هم به همراه پیامبر بودند که مؤمن واقعی بودند که آیه‌های ۲۲ و ۲۳ و صف حال آنها ست و خداوند بخاطر آنها، آن وضع نهائی را پیش آورد که دشمنان بدون دستاوردی منصرف شوند و یهودیان خائن را نیز خوار کرد که وضعشان در آیه ۲۶ آمده که عده‌ای اسیر شدند و اموالشان را نیز از دست دادند. و این واقعه یکی از وقایع عجیبی است که نشان می‌دهد خداوند برای حفظ عده قلیلی مؤمن واقعی، اوضاع و احوال مسلم قابل پیش‌بینی را ممکن است طوری تغییر دهد که اصلاً قابل پیش‌بینی نباشد و البته این هم هست که در شرایط مساوی آنکه قوی‌تر است می‌برد و اگر آن چند نفر مؤمن واقعی در

کنار ر سول خدا نبودند، حتماً مجموعه کافران و منافقان پیروز می شدند و بساط اسلام بکلی برچیده می شد.

از آیات این پاراگراف (۲۸ تا ۳۵) چه احساسی به خواننده دست میدهد؟ مجموعه ای از تاسف نسبت به برخی از زنان آنحضرت و دلسوزی به حال خود آنحضرت که در داخل خانه خویش چه مشکلاتی داشته است! در خانه آنحضرت زنانی بوده اند که از آنحضرت میخواستند زندگی مانند زنان پادشاهان (ریخت و پاش و زر و سیم و جواهرات و چه و چه) برای آنها تهیه کند (آیه های ۲۸ و ۲۹) و نیز از میان آنان زنانی بوده اند که از نزدیک شدن به گناهان بزرگ ابائی نداشته اند، و چنین می اندیشیده اند که همینکه زن آنحضرت هستند کافی است که از عذاب الهی در مورد گناهانشان مصون باشند (آیه ۳۰)

ببینید قرآن چه می گوید، و روایات چه می گویند! در رابطه با آیه های ۳۷ و ۳۸ صرف نظر از زید و پسرخواندگی او و زینب بنت جحش که بعداً یکی از زنان رسول خدا گردید و اینکه چه چیزهایی درباره آن موضوع روایت شده، بیان قرآن آنقدر روشن و آنقدر واضح هست که کاملاً کفایت می کند:

واقعیات مربوط بر اساس قرآن بشرح زیر است:

۱- پیامبر پسرخوانده ای داشت (آیه ۳۷)

۲- اسم پسرخوانده او زید بود (آیه ۳۷)

۳- خداوند می خواست که مسلمانان برای ازدواج با همسران پسرخوانده هایشان پس از اینکه آنها از آنان کام گرفته و طلاقشان داده اند اشکالی نباشد (آیه ۳۸)

۴- خداوند انجام این امر را بر پیامبر واجب کرد (آیه ۳۸)

۵- پیامبر چیزی را در نزد خویش پنهان می داشت که خداوند آشکار شدنش را می خواست (آیه ۳۷) (ظاهراً آن چیزی که پیامبر در نزد خویش پنهان می داشت می باید عدم تمایزش به این کار بوده باشد، اما اراده خداوند به انجام این کار تعلق گرفته بود)

۶- پیامبر به زید سفارش می‌کرد که زنش را نگهدارد (وطلاق ندهد) (آیه ۳۷) (شاید به این خاطر باشد که این موضوع منتفی شود و از همینجا معلوم است که طلاق دادن زید را می‌باید یک موضوع معمولی خانوادگی دانست زیرا که طلاق زن در آن روزها آسان‌ترین و معمولی‌ترین کار بود)

۷- پیامبر از افکار عمومی (که این کار را ناپسند می‌دانستند) نگران بود (آیه ۳۷)
۸- خداوند آنحضرت را مورد عتاب قرار داد که خداوند سزاوارتر است که از او نگران باشی (آیه ۳۷)

۹- خداوند زن زید را به همسری پیامبر در آورد (آیه ۳۷)
بینید قرآن چقدر روشن و واضح مطلب را بیان نموده (و آنهم در چند سطر قلیل) و بینید در این خصوص چه روایات عجیب و غریبی وارد شده و چطور با هم مخالف و معارض می‌باشند و در آنها چه مطالب سخیف و زشتی هست که موجب وهن ساحت مقدس رسول اکرم (ص) است و بطور قطع از القائنات منافقان و کفار می‌باشد و چقدر ما وقتی که به قرآن متکی باشیم از آنها بی‌نیازیم.

غیر از یک اقلیت از مومنان واقعی که در بین مسلمانان بودند، مجموعه مسلمانان در جنگ دفاعی احزاب، چنانکه در آیات مربوط قبلا دیدیم، کیفیت قابل قبولی ارائه ندادند، و لذا در اینجا (آیات ۴۱ تا ۴۴) توجه آنها را باز هم به خداوند و آخرت جلب مینماید و ارتقاء کیفی آنها را به یاد آوردن این دو مقوله مربوط میکند.

در این مقطع (آیات ۴۵ تا ۴۸ این سوره) مسلمانان سه جنگ سرنوشت ساز را از سر گذرانده بودند، بدر و احد و احزاب.

چیزی را که ما امروز پس از تقریبا ۱۴۰۰ سال از طریق این آیات می‌فهمیم، مخالفان آنحضرت بطور واضح و شفاف مستقیما می‌فهمیدند، و آنهم این بود که «این مسلمانان همان مسلمانان جنگ بدر نیستند» یعنی اینکه درجه ایمان ضعیف، و غلظت بگوئیم زیاد، و حجم نافرمانی رو به افزایش، و آنحضرت هم ناراحت و متعجب که چرا چنین است، و در همین اوضاع و احوال است که خداوند مانند همیشه آنحضرت و مومنان واقعی پیرو او را دلداری میدهد.

قبل از اسلام، در رسوم ایام جاهلیت، دختر عمو و دختر خاله و دختر دایی و دختر عمه جزء محارم حساب میشده اند و ازدواج با آنها مرسوم نبوده (آیه ۵۰) که با نزول آیه مزبور این رسم جاهلی، نه تنها برای آنحضرت بلکه برای مسلمانان شکسته شده، و خطاب کردن آنحضرت به «یا ایها النبی» قرینه ای است بر اینکه «لک» به شخصیت حقوقی آنحضرت اشاره دارد و نه به شخصیت حقیقی اش. و اینکه ازدواج سفید (آیه ۵۰) فقط برای آنحضرت مباح شده و برای سایر مسلمانان حرام شده، و در آیه ۵۲ ازدواج جدید (علیرغم اباحه اش) برای آنحضرت ممنوع شده به این معنی است که کلا ازدواج سفید (یعنی ازدواج بدون مهریه) حرام است و البته مهریه مقدار معینی ندارد و دلخواه و بر اساس توافق است و لذا مایلین به ازدواج سفید میتوانند روی مهریه سبکی توافق کنند و در آنصورت دیگر اشکالی نیست.

موضوع دیگر جابجا کردن زنان است که در آیه ۵۲ اشاره شده و از آیه مذکور میتوانیم حدس بزنیم که این هم یک رسم جاهلی بوده که برخی از مردان زنانشان را با یکدیگر عوض میکردند که این نیز در آیه مذکور حرام شده، و تبدیل زنان فقط از راه سخت طلاق زنی که دل شخص را زده، (که خودش کار آسانی نیست) و سپس ازدواج با زنی که دلخواه شخص است (که آنهم کار خیلی آسانی نیست) ممکن شده است.

از آیه ۵۳ فهمیده میشود مردم احترامی برای آنحضرت قائل نبودند و همینطور سرشان را پائین می انداختند و وارد اتاق ها میشدند و موقعی که به غذا دعوت میشدند به همه چیز نگاه فضولانه میکردند و پس از صرف غذا می نشستند تا با آنحضرت از این در و آن در صحبت کنند. خلاصه اینکه برای آنحضرت احترامی در حد روسای قبایل نیز قایل نبودند.

از آیه ۵۷ معلوم میشود کسانی آنحضرت را می آزوده اند، و چون آنحضرت در زمان نزول این سوره در سه جنگ بسیار مهم تاب آورده بودند و در مدینه هم ریاست داشتند اذیت شدن آنحضرت چه توضیحی میتواند داشته باشد؟

آیا آنحضرت کسانی را نداشتند که از ایشان دفاع کنند؟ این فرض را نمیتوان پذیرفت.

باید موضوع را اینطور دید که آنحضرت از اذیت شدن دیگران اذیت میشدند، چنانکه از موضوع آیه ۵۹ استنباط میشود.

بنابر این توضیح مطلب این میشود که آنحضرت مقید به قیود الهی بود که نمیتوانست مانند سلاطین خودکامه «هرکاری» بکند، اما، منافقان خود را مقید به قیودی نمیدیدند و به خود اجازه میدادند «هرکاری» بکنند، و آنحضرت میدید عده ای از یهودیان و منافقان بطور سازماندار به آزار و اذیت مسلمانان می پردازند و این کارها را طوری انجام میدهند که گیر نمی افتند و اخبار این نوع خرابکاری ها به آنحضرت میرسید و ایشان نمیتوانستند جلوگیری موثری بکنند، و اینطور بود که ایشان اذیت میشدند.

از آیه ۵۹ فهمیده می شود که یکی از علل دستور حجاب در آن زمان این بود که زنان مسلمان از سایر زنان (مثلاً کفار و یهودیان و غیره) مشخص شده و آنها جرأت نکنند آزارشان نمایند.

در آن روزها عده ای آنحضرت را می آزردند (آیه ۶۹)، (و آیه های ۷۰ و ۷۱) میگویند قول و فعل آنان نا صحیح و دور از تقوا و اطاعت خدا و رسول بوده است. آنها چه کسانی بوده اند؟ به قرینه نامی که از حضرت موسی (ع) برده، معلوم میشود آنها از داخل امت اسلام بوده اند، یعنی آنها از منافقان بوده اند.

سوره نساء

از انتهای دهه اول ماه آخر سال ششم تا اواسط ماه چهارم سال هشتم هجری در آن روزها، برای قیم های ایتام قبحی نبوده که مال آنها را بخورند، و یا اگر خیلی آدم های خوبی باشند! نخورند اما اموال مرغوب آنها را برای خودشان بردارند و (به ظاهر) «معادل» آنها از اموال نامرغوب خویش به آنها بدهند (آیه ۲) و کسانی که قیم

ایتام میشده اند با آنها ازدواج میکرده اند تا اموالشان تحت سرپرستی اینها در بیاید (آیه ۳)

در همان روزها هم مهریه زنان قابل توجه و نسبتاً سنگین بود (آیه ۴)
در آن روزها هزینه ای تحت عنوان «حق سرپرستی» معمول بوده که سرپرست های بد از این حق سوء استفاده میکرده و تا زمان بلوغ یتیم مال او را حیف و «میل» میکرده اند (آیه ۶)

در آن روزها زنانی که صاحب «اموال»ی بوده اند کم نبوده است (آیه ۱۲)
در آن روزها نیز مانند امروز ازدواج یک عمل پرهزینه بوده و خیلی ها از عهده هزینه اش بر نمی آمده اند، و برعکس، خریدن یک زن (کنیز) آسان و ارزان بوده است (آیه ۲۵)

زنان موجوداتی بسیار «بی حقوق» بوده اند که نمیتوانستند مورد چنان رفتارهایی (از قبیل ارث بدون رضایت، و در تنگناهایی قرار گرفتن) واقع شوند (آیه های ۱۹ و ۲۰)
کلاه گذاری بر سر یکدیگر در معاملات در آن روزها نیز زیاد بوده، و همچنین دعوا و زد و خورد های منجر به مرگ (آیه ۲۹)

حسادت و لوازم آن (کارشکنی و سعی در جلوی پیشرفت محسود را گرفتن) نیز رایج و شایع بوده است (آیه ۳۲)

با وجود آنکه آیات دقیقی که در باره نحوه تقسیم ماترک متوفا نازل شده، جو غالب جو بی توجهی به آنها و عمل نکردن به آنها و همچنین عمل نکردن به پیمانها و تعهدات بوده است (آیه ۳۳)

در زمان نزول این آیات، زنان «انسان درجه دو» بوده اند (آیه ۳۴)، (که البته این چیزی است که در همه جا همینطور بوده، و میدانیم که تاریخ تصویب حق رای زنان حتی در ممالک خیلی پیشرفته به صد سال هم نمیرسد) زیرا بنا بر قسمت اول آیه، اکثر زنان از لحاظ قوای عقلی و مدیریت زندگی (یعنی همان چیزی که موجب تفضیل بعضی بر بعضی دیگر میشود) از مردان عقب بوده، و نیز، از لحاظ معیشت وابسته به مرد بوده اند.

روحیه غالب مردم از احسان به دیگران فاصله داشته (آیه ۳۶) و ثروت خویش را مکتوم نگهداشتند (آیه ۳۷) و یهودیان علاوه بر کتمان ثروت، راجع به حقایق دینی (که ممکن بود به نفع جریان اسلام باشد) نیز اهل کتمان بودند (آیه ۴۲) مسلمانان نیز از نوشیدن مسکر چندان احترازی نمیکردند و بلکه حتی در حالت مستانه به نماز هم حاضر میشدند (آیه ۴۳)

نیز فهمیده میشود دسترسی به آب چندان آسان نبود (آیه ۴۳)

چنانکه می‌دانیم دیگر حکومت پیامبر کاملاً جا افتاده و سه جنگ سرنوشت ساز را پشت سر گذاشته‌اند و در کارنامه خویش دو شکست سنگین برای دشمن خویش ثبت کرده‌اند که مربوط به جنگهای بدر و احزاب است و در احد نیز دشمنان به پیروزی کامل نرسیدند و چیز مهمی بدست نیاوردند.

مسلمانان در بین این جنگها دائماً در حال سازندگی روحی و شخصیتی و سیاسی و اجتماعی بودند و دشمنان قسم خورده یهودی خویش را نیز بتدریج یکی پس از دیگری به شکست مجبور کرده بودند که موضوع بنی قریظه بشرحی که در سوره احزاب دیدیم یکی از بزرگترین آنها بود.

در این اوضاع و احوال، آیات احکام و دستورات اخلاقی بطور پیوسته نازل می‌شد و رشد همه جانبه مسلمانان را ایجاد و تقویت می‌کرد.

اما عناصر بازدارنده نیز همچنان به کار خویش مشغول بودند.

منافقان همچنان به تخریب در داخل اجتماع ادامه می‌دادند.

شایعه می‌ساختند، شبهه ایجاد می‌کردند، در راه جهاد و انفاقات نه تنها همکاری نمی‌کردند بلکه مانع هم ایجاد می‌کردند، و زبانشان نیز دائماً تند و تیز بود.

کفار مشرک مکه نیز باز هم در تدارک جمع‌آوری نیرو و ایجاد جنگ‌های جدیدی بودند، در داخل مدینه نیز کفار یهودی هنوز به توطئه و ایجاد مشکل با جدیت ادامه می‌دادند و هم با کفار، و هم با منافقان، همکاری بسیار نزدیکی داشتند. مثلاً جمله «با زبانهایشان به نحوی می‌چرخاندند» (آیه ۴۶) به این معنی است که این جملات «شنیدیم و نافرمانی کردیم و بشنو که نشنوی و رعایتمان کن و غیره» را طوری ادا می‌کردند که گوئی جزء تورات است.

همانگونه که می‌دانید ما قرآن کریم را به سه نوع می‌خوانیم: یک نوع آن «مطالعه برای فهم» است که این نوع خواندن مانند خواندن کتب دیگر است. یکنوع دیگر، «ترتیل» و نوع دیگر «تجوید» است که خواننده محترم با آنها آشنا هستند. یهودیان نیز شبیه به نحوه تجوید در نزد ما، تورات را می‌خواندند. موضوع فوق می‌گوید که بعضی از یهودیان، آن جملاتی را که در گیومه نقل قول کرده‌ایم، همانطور می‌خواندند که گویا دارند تورات را به آن حالت خاص تجویدگونه می‌خوانند.

کفارِ مشرکِ مکه از یهودیان که خود را اهل دیانت می‌دانستند نظرخواهی کرده بودند که ارزیابی شما از حقانیت مسلمانان چیست، و آنها فتوا داده بودند که مسلمانان از مشرکان نیز گمراه‌ترند (آیه ۵۱)

از یحرفون الکلم عن مواضعه (آیه ۴۷) فهمیده میشود که یهودیان مزه تغییر دادن متن تورات را که از زمان نزول سوره انعام شروع به ارتکاب آن کرده بودند و به مذاقشان خوش آمده بود، هنوز ادامه میدادند به گونه ای که گویا عادتشان شده بود.

همچنین آنها خریدار گمراهی بودند و اراده آگاهانه برای آن داشتند (آیه ۴۴) و در عین حال خود را به اینکه بر طریق نجات هستند می‌ستودند (آیه ۴۹) و مورد مشاوره سایر کافران (ظاهراً کفار مکه) بودند و در این باب آنها را هدایت یافته تر از مسلمانان اعلام میکردند (آیه ۵۱) و علت همه این رفتارهایشان حسادت بود (آیه ۵۴)

با وجود همه اینها در داخل جامعه یهودیان نیز کسانی هم بودند که به محتویات وحیی که بر آنحضرت نازل شده بود ایمان داشتند (آیه ۵۵) اما چنانکه خروجی رفتاری یهودیان نشان میدهد آنها در اقلیت بودند.

جنگ‌هایی که مسلمانان به رهبری آنحضرت تاکنون داشتند عبارت بود از بدر و احد و احزاب که جنبه‌های دفاعی آنها واضح است.

اما در این سوره سخن از نوع خاصی از جنگ تعرضی است که مطابق مندرجات آیات مربوط می‌توانیم آن را «جهاد آزادیبخش» بنامیم.

در این نوع جنگ، نه فتح سرزمین‌ها هدف است و نه کسب غنائم، بلکه هدف آزادسازی کسانی است که در بند کسانی هستند که آنها را از قوای طبیعی خدادادی‌شان تهی کرده‌اند (آیه ۷۵) و این موضوع نیز یک تکلیف است در عرض سایر تکالیف مانند نماز و زکات و غیره (آیه ۷۷) اما اکثر مسلمانان از همان ابتدای نزول این تکلیف نسبت به آن سستی بخرج دادند (آیه‌های ۷۵ و ۷۷) تا اینکه این تکلیف از مسلمانان برداشته شد (آیه ۸۴) و فقط بر عهده رسول خدا(ص) ماند (آیه ۸۴)

این سوره به دلیل تنوع مطالبی که دارد در یک مدت طولانی نازل شده و در اینجا (۸۵ تا ۸۷) به ارتقاء اخلاق اجتماعی مسلمانان نظر دارد.

در زمانی که این آیات داشت نازل می‌شد، کار اسلام و حکومتش آنقدر بالا گرفته بود که :

۱- بعضی از قبایل عرب یا مسلمان شده بودند و یا تمایل پیدا کرده بودند با مسلمانان پیمان صلح ببندند.

۲- عده‌ای از قبایل بودند که بشدت با اسلام و مسلمانان مخالف بوده و هیچ تمایلی به به پذیرش اسلام نداشتند. (آیه‌های ۹۰ و ۹۱ راجع به این دسته است که بین خودشان به دو طیف «مسالمت‌جو» و «مؤذی مترصدِ ضربتِ زدن» تقسیم می‌شدند)

۳- دسته‌ای هم بیطرف بودند که علاقه‌ای به هیچ‌یک از مسلمانان و کفار نداشتند و منتظر بودند ببینند قدرت کدامشان غالب می‌شود تا به برنده بپیوندند.

از آیه ۹۴ فهمیده میشود بسیاری از مسلمانان خیلی به خودشان غرّه بودند و فکر میکردند صاحب ایمان واقعی هستند و دیگران مومن نیستند و خود این گفتمان (بر

اساس همین آیه) مبتنی بر یک اساس ایمانی نبود بلکه یک زیر بنای «کسب منافع»ی داشت.

از آیه های ۹۵ تا ۱۰۰ فهمیده میشود در زمان نزول این آیات هنوز کسان خیلی زیادی از مسلمانانی که قادر به مهاجرت بودند به این مهم اقدام نکرده بودند و علت این بی عملی شان هم نگرانی از این بود که مبادا وضع موجودشان را از دست بدهند و به تنگناهایی دچار شوند.

چنانکه از نیمه دوم آل عمران به اینطرف دیده ایم، مسلمانان آن روزها همان مسلمانان از هجرت تا جنگ احد نبودند، پس از جنگ اخیر شوک فکری به اغلب آنها دست داد، و عده ای از آنان به کفر برگشتند (ولا یحزنک الذین یسارعون فی الکفر) و عده ای از آنها مسئله دار شده بودند که مگر حق با ما نبوده پس چرا پیروز نشدیم؟ و در این اوضاع و احوال نفوذ و تاثیر شبهه پراکنی منافقان هم افزایش یافته و زبانشان خیلی دراز شده بود.

البته این چیزی نبود که از چشم دشمنان اصلی آنحضرت پنهان مانده باشد و دائما در تدارک جنگ جدیدی بودند اما بعضا دست به جنگ های کوچکی برای ارزیابی دفاع مسلمانان میکردند و آیه ۱۰۴ اشاره به چنین فضائی دارد که نشان میدهد یکنوع روحیه سستی بر آنان غالب شده بود که آنطور که باید و شاید در دفاع جدی نبودند و چنین جنگ و گریزهایی نسبت به آنان میشد و پس از آن نیز بطور جدی در تعقیب مهاجمان نبودند تا آنها را از ادامه این روش مایوس کنند.

در چنین اوضاع و احوالی منافقان با دشمنان گردو می شکستند و دائما در توطئه های گوناگون بودند و مسلمانان نیز خطر آنها را نه تنها حس نمیکردند بلکه بنا بر آیه ۱۰۹ از آنها دفاع هم میکردند.

اما اینکه در آیه ۱۰۵ آنحضرت را در مورد منافقان مورد عتاب قرار داده، راه میتوان در همین چارچوب فهمید، زیرا آنحضرت «رحمت للعالمین» بود و ضمنا امید اصلاح و تغییر روحیات آنها را داشت و لذا با آنها برخورد نمیکرد.

«طائفه ای که سعی میکردند آنحضرت را گمراه کنند»، طبعاً نمیتوانست مشرکان مکه بوده باشد، زیرا آنها سال های زیادی آنحضرت را آزموده بودند و او را به ثبات رای و شخصیت محکم ارزیابی میکردند و ذره ای امید نداشتند که آنحضرت به راه مورد نظر آنها کشانده شود.

اهل کتاب هم همینطور.

لذا فقط میماند منافقان.

منافقان این امتیاز را داشتند که در داخل جامعه مومنان بودند و خود را از طریق ریا و دروغ موجه جلوه میدادند و به همین علت سخن شان با بازتاب در میان مسلمانان مواجه میشد و خواسته هایشان هم طبعاً یکی این بود که آنحضرت یک جورهایی با دشمنان اسلام معامله هایی کند و یک جورهایی در مقابل آنها در جاهائی کوتاه بیاید که منافقان بتوانند در شرایط بدون هرنوع درگیری که از این طریق حاصل میشود برای رسیدن به آلف و الوفی که در سر داشتند برنامه ریزی هایی بکنند.

با توجه به آنچه تا کنون گفته ایم منافقان در این ایام که موضوع رسالت آنحضرت مقبولیت عام یافته بود، برای اینکه برای خویش موقعیت و جایگاهی بسازند سعی میکردند اند عقایدی بسازند که هم به موضوع رسالت آنحضرت بی شباهت نباشد و هم عقاید مالوف خویش و عده زیادی اشخاص سست ایمان و سطحی را در فرایندی شبیه آنچه سامری کرد (که در جای خودش در سوره طه شرح داده ایم) مطرح کنند و خودشان در این «دین جدید» رئیس باشند و از فواید آن بهرمنند گردند.

سامری مطرح در سوره طه چه کرده بود؟

او دین جدیدی درست کرده بود که عنصر اصلی دین موسی - یکتاپرستی - را داشت، اما، خدای یکتای مورد پرستش دین او، یک گاو بود، که با دین چند خدائی فراعنه که پرستش قوای طبیعی با نماد های حیوانات بود، شباهتی داشت، و به همین دلیل شباهت با دینی که بنی اسرائیل با آن آشنا بودند، فوراً مورد استقبال عمومی واقع شد،

منافقان هم همین را میخواستند، میخواستند دینی را که آنحضرت آورده بود تاحدودی دستکاری کنند و از آن چیزی در بیاورند که برای آنها ضرری نداشته باشد ولی منافع مهمی را برایشان به ارمغان بیاورد.

در این پاراگراف دو آیه اول و یک آیه آخر اصلی هستند که در دو آیه اول وجود شرک و نتیجه اخروی آن، و در آیه آخر نتیجه اخروی ایمان را میگوید و ماحصل پاراگراف این است که شرک بد است و روشهای عبادی شرک باطل است و نتیجه اش هم خسران ابدی است و ایمان خوب است و نتیجه اش هم فلاح ابدی است .

اگر آنچه را که در باره منافقان گفته ایم دخالت دهیم اینطور میشود :

منافقان ، برخی از عناصر شرک را غیر مستقیم ترویج میکردند، و روشهای عبادی شرک را که باطل شده بود بطور غیر مستقیم زنده میکردند.

منافقان در جنب صفات الهی روی صفاتی که روی مهربانی تاکید پررنگ دارد و در عین حال از صفات قاهریت و غالبیت الهی دور است تاکید میکردند (آیه ۱۱۷- اناثا) و نیز بر استقلال برخی از صفات الهی از ذات او (آیه ۱۱۷ - مریدا) نیز اصرار و تاکید داشتند .

آیات ۱۱۸ تا ۱۲۱ هم (که فرعی است) هدف شیطان (بخوانید منافقان - لاضلنهم -) و روش های شیطانی (بخوانید منافقان - لامنینهم ، لامرنهم -) را بیان میکند و در ذکر مصادیق (بریدن گوش چارپایان - که اینطوری آنها را برای قربانی در بتکده ها مشخص میکردند - و تغییر خلق خدا از قبیل اخته کردن مردان و مثله کردن برخی در جنگ ها -) نیز بازگو کننده تشویق و بازآفرینی رسوم منحط مشرکانه توسط منافقان بود.

منافقان به تقلید از اهل کتاب عنصری را از آنها اخذ کرده و وارد اسلام کردند، یعنی «امانی» را. اهل کتاب این عقیده را تبلیغ میکردند که به بهشت رفتن فقط از راه یهودی یا مسیحی بودن ممکن است و لاغیر، و قرآن این عقیده را «امانی» نامیده (یعنی آرزوها)

کم کم مسلمانان نیز شبیه به یک چنین عقیده ای را نسبت به خویش پیدا کردند. این عقیده (البته غلط به استناد آیات ۱۲۳ تا ۱۲۶) از کجا پیداشد؟

این هم یکی از دستپخت های منافقان است که با آیات زیادی از قرآن (مثلا ۶۲ بقره و ۶۹ مائده و ...) مخالفت دارد.

در آن روزها هم ادای شهادت همراه با خطر ها و ضررهای محتمل بوده (آیه ۱۳۵)، و این مطلب اینطور مفهوم میشود که جامعه آن روز مدینه کوچک و کم جمعیت بوده و همه یکدیگر را می شناخته اند و هر قیام به قسط و ادای شهادتی بالاخره به تریج قبای یک قبیله و شخص متنفذی بر میخورده و برای قائم یا شاهد تبعات داشته است.

چنانکه از آیه ۱۳۶ فهمیده میشود «الذین آمنوا» یک اصطلاح بوده که به «مسلمانان» اطلاق میشده و لزوما به معنی ایمان داشتن نبوده، و اگر «الذین آمنوا» به همان معنی لغوی باشد، دیگر چرا پس از آن فرموده «ایمان بیاورید»؟ که اصطلاحاً تحصیل حاصل شده و کل جمله لغو و نا معتبر شود؟

تمام خطاب های «یا ایها الذین آمنوا» های قرآن اصطلاحی است و در باره کل جامعه مسلمانان بکار میرفت که منافقان نیز بخش مهمی از آن بودند (مهم، هم از لحاظ عدد و هم از لحاظ نفوذ و تاثیر)

از میان منافقان کسانی بودند که بارها از جامعه مسلمانان خارج و به کافران پیوستند (آیه ۱۳۷)

آنها (علیرغم منع مکرر و مشدد قرآن) با کافران روابط بسیار نزدیک داشتند (آیه ۱۳۹) و برای آموزه های وحی و خود وحی کوچکترین احترامی قایل نبودند (۱۴۰) آنها هرگز در درون معرکه ها همراه مومنان نبودند و همیشه کنار گود بودند ولی موقع پیروزی سهم خواه و در غیر پیروزی نکوهشگر بودند (۱۴۱) و به خیال خویش به خدا کلک میزدند و اهل نماز و عبادات نبودند اما از روی ریا خود را اهل این چیزها نشان میدادند (۱۴۲)

هم تعداد و هم نفوذ و تاثیر آنها در جامعه مسلمانان خیلی زیاد بود و چنانکه در سوره های بعد خواهیم دید شبکه و سازماندهی داشتند و با رفتار شبکه ای و سازمان یافته محتوای اسلام را خالی و محتوای سابق جاهلیتی را در شکل ظاهری اسلام میریختند.

«جدائی انداختن بین خدا و رسول» (آیه ۱۵۰) دقیقا یک رفتار منافقانه است که با طرح مطالبی از قبیل اینکه اینها را از پیش خود میگوید، و اینها سخن خدا نیست، و امثال آن، گرچه در قالبی به ظاهر عالمانه مطرح شود، که این روزها بشدت دچارش هستیم، حتی اگر هم گوینده این قبیل سخنان از روی ساده لوحی متوجه پیامدهای آن نباشد، نتیجه مخربش که به «نومن ببعض و نکفر ببعض» (همان آیه) خواهد انجامید واضح ترین رفتار منافقانه است.

بطور قطع، شروع این فرایند در همان روزهای نزول این آیات شکل گرفته بوده است.

تمام پاراگراف (۱۶۳ تا ۱۶۹) با صدای بلند و واضح فریاد میزند که ای مردم این قرآن تماما وحی الهی است و سرمنشاء آن علم خداوندی است، و لذا حواستان را جمع کنید و به آن اهمیت در خور بدهید.

از روی همین تاکیدات قوی القاء میفرماید که این مطالب خرق عادت و امر نوظهور نیست و مسبوق به سوابق فراوان است (۱۶۳ و ۱۶۴) و اینکه خود خداوند و با پشتوانه علم بی انتهایش آن را نازل فرموده و میفرماید که به آن اهمیت در خور دهید، این سخن این و آن نیست سخن خود خداوند است.

از روی همین تاکیدات سنگین این سوال پیش می آید که مگر چه اوضاع و احوالی وجود داشت که چنین تاکیداتی لازم بود؟
جواب آسان است .

در همین پاراگراف قبل بود که قول یهودیان را ذکر کرده بود که میگفتند کتابی از آسمان برایمان بیاور، و پاراگراف پیشتر که منافقان سعی در القاء این گفتمان داشتند که برخی از مطالب سخن خود پیامبر است نه سخن خدا.

با این حساب «کفروا و صدوا عن سبیل الله» (آیه ۱۶۷) به منافقان و «کفروا و ظلموا» (آیه ۱۶۸) به یهودیان قابل انطباق است.

چنانکه دیدیم در ابتدای سوره شرح مفصلی از احکامی راجع به ارث و طرز تقسیم آن ذکر شده بود.

پس از آن فصلهای زیاد و متنوعی وجود داشت راجع به جهاد، منافقان، یهودیان،

طرز تنظیم روابط با منافقان قبایل، مسیحیان، و غیره. این تک آیه بلند، در انتهای سوره، پس از آنهمه آیات در آنهمه فصول متنوع، این سؤال را برای خواننده ایجاد می‌کند که چرا در انتهای سوره، این آیه آمده و ربطی به فصول قبل از خویش ندارد و تازه مطلب مورد سؤال این آیه که در اوایل همین سوره قبلاً ذکر شده بود؟!

در این موضوع نکته ظریفی هست :
اولاً آن تنوع گسترده مطالب، حاکی از آن است که این سوره یکدفعه نازل نشده بلکه نزول آن تدریجی و در طی مدتی نسبتاً طولانی بوده است.
ثانیاً وجود این آیه در آخر سوره آنهم با این نوع شروع که می‌فرماید: «از تو فتوا می‌خواهند...» حاکی از این حقیقت است که مخاطب‌های آن روز آیات قرآن به همه آیات توجه یکسانی نمی‌نموده‌اند و از همین آیه معلوم می‌شود آنهمه آیات راجع به جهاد و جهاد آزادی‌بخش و چگونگی تنظیم روابط با دیگران (کفار، اهل کتاب، منافقان) و احکام مربوط به نماز و سفر و جنگ و انفاق و غیره و غیره، برای عموم مردم چندان مهم نبود که درباره آنها سئوالی کنند، اما درباره یک موضوع شادّ و نادر سؤال می‌کردند و در جوابشان آیه‌ای می‌آمد و اگر درباره آن موضوعات بسیار مهم و سرنوشت‌ساز نیز سئوالی می‌کردند حتماً تحت عنوان «از تو فتوا می‌خواهند» یا «از تو سؤال می‌کنند...» به آنها نیز جواب داده می‌شد و همین که چنین عباراتی را نمی‌بینیم بیانگر آن است که حساسیت‌های عمومی مردم آن زمان، حساسیت به اموری فرعی و بی‌اهمیت بود و امور خیلی اصلی و خیلی مهم برای آنها چندان مهم نبود.

سوره نور

اواسط ماه چهارم تا انتهای دهه اول ماه دهم سال هشتم هجری
طرز بیان در پاراگراف حاوی آیات ۱ تا ۱۰ کاملاً حالت قانون‌گزارانه دارد، همانطور که سوره‌های احزاب و نساء داشت و بعداً سوره طلاق خواهد داشت. اما، از همین حالت میتوان حدس زد که زنا، و نیز نسبت زنا دادن به دیگران در آن روزها یک امر نادری نبوده، و آنقدر شیوع داشته که به وضع قانون نیاز باشد.

البته اثبات زنا آسان نیست ، اما ، فایده وضع چنین قوانینی این است که این نوع اعمال را از عیان به خفا میبرد و شیوع آن را کم کرده و به سلامت و طهارت جامعه کمک میکند .

آنچه از این پاراگراف (آیات ۱۲ تا ۲۶) فهمیده می شود این است که شایعه‌ای بوده و نسبت زنائی به کسی داده شده و در این موضوع مردم نکوهش شده‌اند که چرا به این راحتی به شایعه دامن زده‌اند و چرا با رفتار صحیح در مقابل آن، از همان ابتدا جلوی آن را نگرفته‌اند. اینک برای فهم بهتر مطلب، جزئیات را استخراج و مورد به مورد بررسی و نتیجه‌گیری می‌کنیم:

از کل مطالب این پاراگراف فهمیده می‌شود شخصی که مورد تهمت قرار گرفته شخص م‌شهور و محترمی بوده و جامعه آن روزی م‌سلمانان نسبت به او سمپاتی داشته اند و همین امر سبب ایجاد این امر ناپسند شده است.

۱- توطئه و عمد

عده‌ای وجود داشته‌اند و هدف تخریب و افساد داشته‌اند (آیه های ۱ و ۹)

عمل فوق شیطانی بوده (آیه های ۱ و ۲)

فاعلان این عمل جزء مسلمانان بوده اند (آیه ۱)

آنها در این کار عمد داشته اند (به قرینه کلمه دروغگو که عمد را میرساند) (آیه های ۱ و ۳)

خلاصه اینکه عده‌ای که ظاهراً جزء مسلمانان بوده و در واقع دشمن مسلمانان بودند، با عمد و آگاهی و با قصد تخریب و افساد خبر دروغی راجع به شخص مهمی که بی‌گناه بوده ساختند و برای اینکه او را از وجهه بیاندازند به او نسبت زنا دادند.

۲- منافقان توطئه‌گر انسجام داخلی و سازمانی داشته‌اند:

منافقان در بین خویش سلسله مراتب تعریف شده‌ای داشتند (آیه ۱۱)

این یک «کار تیمی» بوده و همه سازمان آنها با انسجام و هماهنگی در آن دخیل بوده‌اند (آیه ۱۱)

۳- شخصیت مسلمانان بطور متوسط ضعیف بود:

مسلمانان خود را در یک «وحدت» نمی‌دیدند بلکه خود را «تعدادی افراد جدا جدا» می‌دیدند و لذا شخصی را که مورد آن شایعه قرار گرفته بود «کسی غیر از خویش» تلقی کرده بودند (آیه ۱۲)

با وجود اطلاع از «دستور چهار شاهد»، بجای اینکه موضوع را به پیامبر ارجاع دهند خودشان تصمیم‌گیری کردند (آیه ۱۶)

در این جمله‌ها عنصر عقل و تجزیه و تحلیل و درک منطقی غایب است یعنی مسلمانهای متوسط آن روز اهل منطق و تجزیه و تحلیل نبودند، «از زبان» می‌گرفتند و فوراً «با دهان» می‌گفتند (آیه ۱۵)

مسلمان‌های متوسط آن روزی دارای ایمان چندان عمیقی نبودند (آیه ۱۷)

خب، اصل مطلب چه بود؟

با تلخیص آنچه فوقاً از متن آیات استنباط کردیم منافقان در سازمان خویش با عمد و آگاهی تصمیم به توطئه‌ای گرفتند و شایعه زنا بر ضد یک زن محترم ساختند و انتشار دادند و چون بیشترین مشکل را با حقیقت اسلام داشتند شخص پیامبر را نشانه گرفته بودند و تهمت زنا را به یکی از زنان او زدند و در پخش این شایعه نیز از تمام قدرت سازمانی خویش استفاده کردند.

از همه اینها نتیجه می‌گیریم که در آن روزها انجام این کارها ممکن بود زیرا مسلمانان بطور متوسط نه ایمان قوی داشتند و نه شخصیت محکمی.

آنهايي که خودشان در آن روزها بوده‌اند و این آیات را از پیغمبر اکرم (ص) شنیده‌اند خوب می‌دانسته‌اند موضوع چه بوده و آن منافقان چه کسانی بوده‌اند و سرپرست آنها کی بوده و جای بسی تأسف است که چرا به سراغ آنها نرفتند و آنها را بطور دسته‌جمعی سرزنش و مجازات نکردند و چرا های دیگر که همگی آنها به ضعف شخصیت متوسط مسلمانان در آن روزها بر می‌گردد.

در هر حال، آنهايي که آن روزها بوده‌اند و این آیات را شنیده‌اند، هم آن شخص محترمی را که مورد تهمت قرار گرفته می‌شناخته‌اند، و هم فهمیده‌اند که این شایعه را چه کسانی ساخته و پخش کرده‌اند.

واقعا آنحضرت - علیرغم چیزی که ما می‌پنداریم - چقدر تنها بود!

از آیه ۳۳ فهمیده میشود کسانی کنیزهایشان را برای زنا اجاره میدادند، و از همان آیه فهمیده میشود برخی از برده ها بطور قسطی آزادی خویش را از مالکان خویش بازخرید میکردند .

از آیات ۴۷ تا ۵۷ فهمیده میشود که منافقان کماکان یک نیروی اجتماعی بسیار مهم بودند که وحی پرداختن به آنها را رها نمیکند و در اینجا باز هم برخی از مشخصاتشان را بر می‌شمارد تا مومنین واقعی اگر واجد بعضی از آن مشخصه ها هستند آن را در خویش از بین ببرند.

مشخصاتی که میتوانیم اهم آنها بصورت ذیل لیست کنیم :

در ظاهر اظهار ایمان و اطاعت می‌کنند اما در قلبشان چنین نیست (آیه ۴۷)

به حکم خدا و رسول راضی نیستند (آیه ۴۸)

با حکم خدا و پیامبر گزینشی برخورد می‌کنند (آیه ۴۹)

راجع به خدا و رسول تصور ناحق دارند (آیه ۵۰)

شعار می‌دهند اما عمل نمی‌کنند (آیه ۵۳)

از آیه ۶۳ فهمیده میشود که مسلمانان چندان احترامی برای آنحضرت قائل نبودند، و باز هم از همان آیه برخی دیگر از رفتارهای منافقانه را میتوان تشخیص داد، مثلاً اینکه در کارهای عمومی که آنحضرت هم حضور داشت بدون اجازه در میرفتند و با امرش مخالفت میکردند.

سوره طلاق

از انتهای دهه اول ماه دهم تا انتهای سال هشتم هجری

از آیات ۱ تا ۷ فهمیده میشود که در آن روزها وقتی زنی مطلقه میشد محل سکونتش را از دست میداد، و اینکه موضوع عده چندان اهمیتی نداشت، و دقتی راجع به آن مرعی نبود، و نیز مخارج زن مطلقه تا وضع حمل، و دستمزدش در صورت شیردهی

نوزاد، و سایر شئون انسانی مشابه (مثلا احترام حاصل از معاشرت، دوستی، و امثال آن) در موردش رعایت نمیشد.

از آیات ۸ تا ۱۱ و شدت تاکیداتی که در متن آنها بکار رفته معلوم میشود که در آن روزها یکنوع حالت ولنگاری و اهمیت ندادن به احکام نازل و وجود داشته که سبب پاره شدن چُرَت مسلمانان میشده، که نتیجه آن این بوده که جنس زن اهمیتی بیابد و از «موجودی کاملاً بی حقوق» به وضعیت امروزیش برسد.

سوره فتح

زمان نزول: از ابتدای ماه اول تا اواسط ماه دوم سال نهم هجری

«اعراب» مورد اشاره در آیه ۱۱ با معنائی که ما امروز از این کلمه می‌فهمیم تفاوت دارد. در آن روزها، چنین بود که درصد زیادی از مردمی که در محدوده جغرافیائی «عربستان» زندگی می‌کردند قبایل متفرقی بودند که زندگیشان در بیابان‌ها و زیر چادرها بود و از لحاظ معیشتی در پائین‌ترین سطح و چادر نشین و بیابانگرد، و از لحاظ فرهنگی بدفرهنگ‌ترین، و از لحاظ دینی جزء مشرکان صریح، و از لحاظ اخلاقی خشن‌ترین افراد بودند.

خلاصه اینکه کلمه «عرب» معنی نژادی نداشت، بلکه معنی سطح زندگی و کلاس فرهنگی و اجتماعی داشت.

بیعتی که در آیه ۱۸ اشاره شده بیعتی است که در صلح حدیبیه واقع شد که در آن واقعه بین اسلام و دشمنانش یک نوع پیمان عدم تعرض نوشته شد که موضوع آن مشهور است و ما در اینجا در مقام شرح آن نیستیم اما خیلی خلاصه‌اش این است که پیامبر بطور رسمی توانست در نتیجه آن پیمان عدم تعرض افکار اسلامی را در سطح وسیع و بطور آشکار منتشر کند و مطلب را به گوش همگان برساند.

و مطلب بطور خیلی خلاصه این بود که پیامبر در اثر خوابی که دید (موضوع آیه ۲۷) مصمم شد به حج برود و اعلام کرد و عازم شد و عده‌ای نیز با او عازم شدند، تا اینکه در محلی بنام حدیبیه کفار جلوی آنان را گرفتند. پیامبر (ص) همراهان خویش را به بیعت دعوت کرد. اما بیعتی خاص، که اگر درگیری پیش آمد تا حد مرگ و قتل پایداری کنند، و عده زیادی از همراهان آنحضرت چنین بیعتی نمودند.

از عبارت «چه در قلبها شان می‌گذرد» فهمیده می‌شود که عده‌ای از بیعت‌کنندگان بطور ظاهری چنین بیعتی کرده بودند و در دلشان چیز دیگری می‌گذشت. در ابتدای آیه هم فرموده، خداوند از «مؤمنان ...» راضی شده!

خلاصه اینکه منافقان همه جا بودند اما در جاهای حساس، بطور ظاهری خود را با مؤمنان واقعی همراه می‌نمودند اما در آیه آمده که «خدا می‌داند» در دلشان چه می‌گذشت، و چنانکه بعداً در تاریخ اسلام و در قرآن کریم در موضوعاتی مانند «مسجد ضرار» و توطئه «عقبه» خواهیم دید بعید نبود که در همان قضیه حدیبیه، اگر کار کمی جدی‌تر از آنچه منافقان می‌اندیشیدند می‌شد، پیامبر (ص) را دست بسته تسلیم دشمنانش بنمایند.

در این سوره خبر از اتفاقی است که خداوند آخرش را اول تعریف کرده و اولش را آخر، و لذا ما تشریح موضوع را، بطور یکجا، و در حالت داستانی عادی (از اولش) عرض میکنیم :

۱ - آنحضرت خوابی دید که در امنیت به حج خواهند رفت و اعمال حج را انجام خواهند داد (آیه ۲۷)

۲ - آنحضرت و مومنان نزدیکش پر از آرامش روحیه شدند [و قاعدتاً لباس و ساز و برگ جنگی برداشتند و مطمئن به پیروزی بودند] (آیه ۴)

۳ - آنحضرت بیعت مخصوصی (مثلاً مقاومت تا پای جان) از همراهان گرفت (آیه ۱۰)

- ۴ - در میان بیعت کنندگان کسانی هم بودند که بیعت شان ظاهری بود و قلبی نبود (آیه ۱۰)
- ۵ - آنحضرت فراخوان داد و طبعاً منافقان شناخته شده عذر خواستند و از همراهی با آنحضرت سر باز زدند.
- ۶ - و آنها چنین می اندیشیدند که آنحضرت دچار خطای محاسبه شده و حتماً درگیری مهمی رخ خواهد داد و آنها کشته خواهد شد (آیه ۱۲)
- ۷ - آنحضرت پس از اینکه مقداری از راه را طی کردند در جایی و زیر درختی مجدداً از همراهان خویش بیعت گرفت (آیه ۱۸)
- ۸ - در این بیعت آرامشی که در قلوب مومنین واقعی بود به سایرین هم سرایت کرد، یعنی مومنین واقعی که بیعت شان واقعی بود، اما، سایرین که آن حالت مصمم را در آنحضرت دیده بودند مانند قمار بازها ریسک کردند و فکر کردند که بردشان محتمل تر است (آیه ۱۸)
- ۹ - آنحضرت در این قضیه برد کرد و مقابلهء منجر به درگیری جنگی رخ نداد، زیرا روحیه آنحضرت و همراهان مومنش خیلی بالا بود و اگر درگیری هم رخ میداد دشمنان پا به فرار میگذاشتند (آیه های ۲۰ و ۲۲)
- ۱۰ - پس از این موضوع، خداوند یک پیروزی خیلی بزرگی برای آن حضرت پیش آورد (آیه ۱)
- ۱۱ - آن پیروزی بزرگ که در آیه ۱ مطرح شده، نیز، بدون درگیری بود (آیه های ۲۴ و ۲۵ و ۲۷) که به فتح مکه میخورد، (و آیاتی که به فتح مکه مربوط بود، مانند سوره مزمل که آیه آخرش مدتهای طولانی بعدتر نازل شد، و به دستور وحی، پس از آیه ۱۹ قرار گرفت) در اواخر این سوره قرار گرفت.

سوره ممتحنه

از اواسط ماه دوم تا اواسط ماه چهارم سال نهم هجری
این سوره هنگامی نازل شده که بیش از چند روز به فتح مکه نمانده! با وجود این، رفتار بسیاری از مسلمانان با دشمن آشکار و جدی و مهم شان اینطور است که در آیه

۱ شرح داده شده است، یعنی با دشمنان آشکار خویش روابط دوستانه نزدیک داشته اند!

از آیه ۳ معلوم می‌شود هنوز نزدیک‌ترین افراد خانواده عده‌ای از مسلمانان در اردوگاه شرک بوده و هنوز مهاجرت ننموده بودند، و بین آنها ارتباطات عاطفی برقرار بوده، و از دو آیه دیگر فهمیده می‌شود این نوع ارتباطات در جهت ضرر اردوگاه ایمان (مثلاً جاسوسی و غیره) عمل می‌کرده و لذا بیشتر ارتباطات مذکور پنهانی انجام می‌شده است.

از آیه ۴ فهمیده می‌شود هنوز برخی از مسلمانان اسلام و مسلمانان را در حد قوم و قبیله خود جدی نگرفته بودند که آنها را قوم خویش حساب کنند و از قوم و قبیله سابق خویش که هنوز به جریان اسلام نپیوسته بودند اظهار برائت نمی‌کردند.

از آیه ۱۲ معلوم می‌شود عیوبی که در زنان (در آن روزها) علاوه بر شرک، بوده، و نادرهم نبوده، سرقت و قتل اولاد و عدم صداقت در اعلام نسبت والد واقعی نوزاد و نافرمانی نسبت به احکام وجدان پسند بوده است.

همچنین از آیه ۱۰ فهمیده می‌شود از نظر آنحضرت ازدواج مشرکان با مشرکان محترم بوده، و حقوق شوهرانه مردان مشرک نسبت به زنان خویش به رسمیت شناخته شده است.

همچنین از آیه ۱۲ فهمیده می‌شود مسلمانان ملزم بودند راهکارهای مورد نیاز خود را برای اجرای اوامر الهی و رسالتی بسازند و نمی‌باید برای هر چیزی منتظر «آسمان» بمانند.

سوره نصر

اواسط ماه چهارم سال نهم هجری (پس از سوره ممتحنه)

در اثر فتح مکه، «سران کفار» مجبور به تسلیم شدند و لذا مانع اسلام‌آوری مردم از بین رفت.

یعنی اینکه مردم علاقمند به قبول اسلام بودند، اما سران کفر مانع می‌شدند، و وقتی که رفع مانع شد، مردم گروه گروه به اسلام داخل شدند. و از همینجا معلوم می‌شود جنگ‌های اسلامی از باب رفع مانع بوده است نه تحمیل.

سوره توبه (برائت)

اواسط ماه چهارم سال نهم تا اواسط ماه سوم سال دهم هجری

با فتح مکه، کار اسلام کاملاً بالا گرفت و تقریباً در کل شبه جزیره عربستان مستقر و کعبه از بتها خالی و بزرگترین دشمنان پیامبر شکست فاحش خوردند. همانها که در طول بیش از بیست سال از هرگونه آزار و اذیت و کارشکنی و براه انداختن جنگ‌های عظیم و توطئه‌های بنیان کن و حتی توطئه‌های مکرر قتل آنحضرت کوتاهی نکرده بودند.

دیگر چیزی نمانده بود، جز مقاومت‌هایی پراکنده در اینجا و آنجا و این قبیله بدوی و آن قبیله سرگردان و این شخص و آن فرد، در این نقطه و آن نقطه، که این «اعلامیه بیزاری از مشرکان» (آیات ۱ تا ۴) بطور آشکار تکلیف آنها را روشن نمود و چیزی نگذشت که دیگر شرک لااقل بطور ظاهری از آن منطقه مطلقاً پاکسازی شده، و وعده خداوند محقق گشت. همان وعده‌ای که در سوره‌های قبلی (صف و محمد(ص)) دیده بودیم که فرموده بود دینش را بر همه ادیان غالب خواهد گردانید و با فتح مکه، و پس از نزول این سوره، فاز اول این وعده تحقق یافته بود.

قبل از فتح مکه، تعمیرات مسجدالحرام و نیز آبرسانی به زائران کعبه، مناصبی رسمی بوده اند که تصدی آنها سبب افتخار و منافی برای متصدیان مربوطه بوده (آیه ۱۹) که اینک که مکه فتح شده، تصدی متصدیان قبلی لغو شده است.

اشخاص سست ایمان و منافق در میان مسلمانان تعداد قابل توجهی را شامل میشده، و نیز خاستگاه آنان قدرت قبیله ای و ثروت بوده است (آیه های ۲۳ و ۲۴)

از آیه ۲۸ معلوم میشود زیارت کعبه از سوی مشرکان برای اهل مکه درآمد قابل توجهی داشته که صرفنظر از آن به نظرشان سنگین می آمد.

فتح مکه سبب غرور بیش از حد مسلمانان شده بود که سبب شد دشمن را دستکم بگیرند و شکست غیر قابل باوری را از سوی آنان متحمل شدند (آیه ۲۵)

اینک کار مشرکان رسمی پایان یافته، اما ماده اصلی شرک که «واسطه تراشیدن» بین خلق و خدا باشد و تعدادی کاهن و راهب خود را واسطه بین خلق و خدا جایزنند و از مردم اموال و انفس شان را در خدمت خویش طلب کنند (آیه ۳۴)، هنوز موجود است، و آیه ۲۹ میگوید اینها را بصورت تنزل جایگاه (جزیه ، صاغرون) در کنترل نگهدارید تا کم کم استحاله شوند، و گرنه، اینها ماهیتا منافع شان با منافع مشرکان رسمی شباهت دارد، و به همین علت، اینها، دشمنان بالقوه دین حق می باشند و شما باید حواس تان به اینها باشد. به عبارت دیگر، درست است که اسم شرک ورافتاده، اما، رسمش باقی است.

آیه ۳۶ اشاره به همان چهار ماهی دارد که جنگ در آنها حرام است (محرم و صفر و ذیقعد و رجب) اما اکثر اعراب آن زمان که قبایل صحرا نشین بودند و معیشتی جز شکار و راهزنی و غارت نداشتند اقتصادشان بر مبنای جنگ بود و لذا گاهی که درگیر جنگی می شدند و می دیدند به ماههای حرام برخورد نموده، جنگ را تعطیل نمی کردند بلکه حرمت ماه را به ماه دیگری منتقل میکردند، یعنی ماه حرام را به تأخیر می انداختند اما طوری برخورد می کردند که چهار ماه بودن تعداد ماههای حرام محفوظ بماند.

لا بد آنها در نزد خود اینطور فکر میکردند که خدا جنگ در چهار ماه را حرام کرده، حالا چه فرقی میکند که این ماه ها چه ماه هائی باشند، لذا حالا که ما در حال جنگ هستیم و امید پیروزی هم داریم حیف است دست از جنگ بکشیم، والبته بعدا

سرفرصت در یک ماه های دیگری دست از جنگ می کشیم تا هم به کار خودمان رسیده باشیم و هم احترام خدا را نگهداشته باشیم!

آیه میگوید ای مسلمانان! در ماه های حرام «جنگ» حرام است، اما این چه ربطی به دفاع دارد؟ (توجه کنید به جمله كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً)

با توجه به اینکه این سوره پس از فتح مکه نازل شده، از دو آیه ۳۶ و ۳۷ بر میآید که برخی مسلمانان، در برخی نقاط، حتی پس از فتح مکه نیز، مورد هجوم برخی از عقب مانده های ذهنی قبایل مشرک قرار میگرفتند که اهمیت سقوط پایگاه اصلی شرک در مکه را درک نکرده بودند.

از آیات ۳۸ تا ۴۱ فهمیده میشود در روزهای نزول این آیات جنگ دفاعی محتمل بوده که آنحضرت دعوت به آماده شدن مسلمانان کرده بود ولی با واکنش درخور مواجه نشده بود.

چنانکه در پاراگراف قبل دیدیم یک جنگ دفاعی در پیش بوده و آنحضرت فراخوان آمادگی داده بودند و طبق معمول منافقان «اجازه میخواستند» که «ایندفعه» را هم بجای خویش بنشینند و آنحضرت هم مطابق نرمخوئی معهود خویش اجازه داده بودند، که ایندفعه عتاب الهی را در پی داشت (آیه ۴۳) و شدیدترین نکوهش ها نسبت به منافقان را نیز، همراه با معرفی شخصیت شان و روشهای معمولشان (آیات ۴۴ تا ۵۴ و ۵۶ تا ۵۹ و ۶۱ تا ۶۷) و خاستگاه و ثروتشان و رفاه شان (آیه ۵۵) و عاقبت اخروی و نتایج این نوع رفتارهایشان در همین جهان (آیه های ۶۸ و ۶۹)

بین نزول این آیات تا وفات آنحضرت فقط چهار سوره حجرات و مجادله و تحریم و مائده فاصله است و لذا واضح است که موفق به انجام ماموریتی که مدلول آیه ۷۳ برعهده اش گذاشته، نشده است.

در مورد کفار، شاخه مشرکان صریح در جریان فتح مکه تار و مار شد، و در مورد شاخه مشرکان خفی (به شرح پاراگراف حاوی آیات ۲۹ تا ۳۵)، آنحضرت فرصت نیافت کاری

کند، و در مورد منافقین نیز به همچنین (و این ماموریت تا امروز «انجام نیافته» بر زمین مانده، و انجام آن نیز کار هیچکس نیست مگر یک «مرد خدا» که ما شیعیان معتقدیم مهدی موعود ماموریت های زمین مانده آنحضرت را به سرانجام خواهد رساند)

از آیه ۷۴ و جمله «هموا بما لم ينالوا» فهمیده میشود منافقان نقشه های بنیان برکنی در سر داشتند ولی موفق به انجام آنها نشدند . همچنین از همان آیه فهمیده میشود که آنحضرت آنها را مورد لطف هم قرار داده و از اموال عمومی آنقدر که از فقر بدر آیند به آنها لطف کرده بود، و از آیه ۷۵ فهمیده میشود که وضع مالی برخی از آنها خیلی خراب هم بوده و نذر و دعا میکردند که وضعشان خوب شود و در آنصورت دست از این رفتارهای منافقانه برخواهند داشت، اما پس از اینکه این اتفاق برایشان افتاد کسانی را که در راه خدا از بذل مال و جان دریغ نمی کردند مسخره میکردند (آیه ۷۹) و نه تنها اهل مجاهدت مالی و جانی نبودند بلکه سعی داشتند مومنان واقعی را هم از این نوع مجاهدات جلوگیری کنند (آیه ۸۱) اما، با وقاحت تمام هنگامی که هیچ خطری در بین نبود به دروغ و از باب ریا اظهار «در خدمتیم» میکردند (آیه ۸۳)

موضوع آماده شدن برای یک جنگ مهم دفاعی در فصل تابستان بوده (آیه ۸۱) در ابتدای این پاراگراف حاوی آیات (۹۰ تا ۹۶) به کسان جدیدی بر میخوریم که تا کنون بحثی از آنان نبوده، یعنی «اعراب»
بله، جنگی دفاعی قرار است اتفاق بیفتد، آنحضرت هم فراخوان داده، رفتار شرم آور منافقان را دیدیم، یهود و نصارا هم که اساسا طرف فراخوان نیستند، از مشرکان تازه شکست خورده هم که یا دارند مهلت چهارماهه را میگذرانند یا بطور منافقانه مسلمان شده اند، نیز، که امیدی به اجابت نیست، حالا این گروه با اسم جدید (اعراب) هم وارد صحنه شده و با معذرت خواهی تقاضای «اذن» دارند که معنیش این است که «بما هم اجازه بده با سر سلامت از جنگ دور بمانیم»

در باره این گروه جدید در پاراگراف بعد اطلاعاتی خواهیم داشت و لذا در اینجا لازم نیست تعریفی از آنان بدست دهیم.

در این گیر و دار، از آیه ۹۱ فهمیده میشود که در بین مومنان واقعی کسانی بودند که حتی مشکل جسمی هم داشتند و نیز کسانی که استطاعت مالی نداشتند که هزینه های مربوط به حضور در جبهه (مثلا اسب و شمشیر و آب و غذای خویش و مرکب خویش) را تهیه کنند ولی با وجود این داوطلب بودند و میخواستند در رکاب آنحضرت برای جنگ دفاعی بیرون روند که وحی آنها را محترمانه معاف کرده، و حتی کسانی بودند که پس از معاف شدن ناراحت و محزون و گریان شدند که وحی در آیه ۹۲ آنها را به وجهی سنگین مورد تجلیل قرار داده است.

اگر بخواهیم برای کلمه «اعراب» مثالی بزنیم، باید سرخپوست های قرن هجده و نوزده آمریکا را به یاد بیاد بیاوریم.

در آن روزها، «اعراب» به قبیله هایی گفته میشد که در حاشیه و یا دور از شهرها زندگی میکردند و نسبت به اهالی شهر نامتمدن محسوب میشدند و مسکن شان چادرهایی بود که به اقتضای الزامات محیطی بسرعت جمع میشد، و پس از کوچ به نقطه ای دیگر، به فوریت مستقر میگردد.

آنها، به اقتضای اوضاع معیشتی شان، فقیر و خشن و دارای زندگی بسیار ساده و اخلاق تند، و از طرف دیگر، تقریباً عاری از قدرت های فکری و توان ارزیابی و رفتارهای پسندیده شده بودند (۹۷) و با وجود همه اینها خیلی از خویش مفتخر بوده و به خویش و قبیله خویش و نیاکان خویش می بالیدند و برای این سه اشعار میسرودند. این اعراب، بسته به اینکه با چه کسانی بیشتر آشنا بوده و تحت تاثیرشان باشند به مومن و منافق تقسیم میشدند (۹۸ و ۹۹ و ۱۰۱)

در آیات ۹۷ تا ۱۰۶ به تحلیل وقایعی که پس از خارج شدن آنحضرت برای دفاع و سپس بازگشت او می پردازد که ذیلاً برخی از عناصر مهم آن را عرض میکنیم :

۱ - اعراب که بسته به شدت و ضعف ارتباطشان با عوامل موجود یا منافق بودند (۹۸) یا مومن (۹۹)

۲ - مومنانشان مومنان واقعی قابل تحسین بودند (۱۰۰)

۳ - منافقانشان منافقان سرکش لجباز بودند (۱۰۱)

۴ - برخی مسلمانانی که از همراهی با او خودداری کرده و اینک به شدت پشیمان و شرمسار بودند (۱۰۲ تا ۱۰۶)

ظاهراً این می باید همان غزوه ای باشد که به «غزوه تبوک» معروف است. منافقان سرکش و لجازی که در پاراگراف قبل دیدیم رفتار سازمان یافته هدفدار و سیستماتیکی داشتند که هدف آن کنار زدن پیامبر و مومنان واقعی و سوار شدن بر آنچه آنحضرت تا کنون ساخته بود، بود. و در این راه سعی در «نهادسازی» میکردند و مسجدی که در آیه ۱۰۷ به آن اشاره شده در این جهت قابل ارزیابی است و منظور از بنا کردن آن (چنانکه از آیه ۱۰۷ بطور واضح فهمیده میشود) عبارت بود از :

۱ - احیاء شرک و کفر

۲ - ضرر زدن به جریان اسلام

۳ - جدائی انداختن بین مسلمانان

۴ - سازماندهی و دیده بانی اطلاعاتی مخالفان اسلام
در این اوضاع و احوالی که دور و بر آنحضرت پر بود از چنان موجودات خبیثی، اما، در همان زمان، کسانی هم بودند که وجود آنها به جان خریدن آنها نامطلوبیت ها و آنها ناراحتی ها را برای آنحضرت توجیه میکرد.

کسانی که رفتارشان طوری بود که در مقابل خدا و رسول خود را به پیشیزی نمیگرفتند و طوری بودند که انگار خودر به خدا فروخته اند (آیه ۱۱۱)
آنها :

دائماً به اصول توجه میکردند و به آن باز میگشتند (تائبون)

همواره گوش دلشان برای شنیدن فرمان الهی تیز بود (عابدون)

در هر وضعی که برایشان پیش می آمد، حسن و زیبایی میدیدند و سپاس میگزاردند (حامدون)

در همه چیز به نظر حکمت و عبرت نظر میکردند (سائحون)

ضمن پرداختن به الزامات زندگی رفتار دائمی شان طوری بود که انگار در نمازند
(راکعون ساجدون)

در چشم دیگران نیز محترم بوده و کلامشان نفوذ داشت و از این موقعیت خویش برای
اصلاح بدی ها و اشاعه خوبی ها استفاده میکردند (آمرون بالمعروف ناهون عن
المنکر)

به شدت مواظب تحرکات دشمنان آشکار و پنهان بودند (حافظون لحدود الله)
صفات مذکور میتواند به سان چک لیست هایی باشد که بگوید ای مسلمانان خود را
بسازید که کم کم واجد این صفات شوید، اما، چون خداوند از گزافه گویی بدور است،
و طرز بیان آیه ۱۱۱ روایی است، معلوم میشود چنین اشخاصی بوده اند و تعدادشان
نیز آنقدر بوده که خداوند آن طرز بیان نادر را در مورد آنان بکار گیرد.

در جنگ دفاعی که آنحضرت از مدینه بیرون رفته بود، هم آنحضرت و هم همراهانش
اوضاع سختی داشتند، و این سبب بروز افکاری در اذهان آنها شده بود (آیه ۱۱۷)
هرچه بود گذشت و مانند جنگ احزاب شد و واقعا جنگی واقع نشد و آنحضرت و
همراهان برگشتند، و خداوند نیز آن افکار گناه آلود را که به ذهن آن عده گذشته بود
(که قاعدتا می باید چیزی باشد که در آیه ۱۲۰ به آن اشاره شده) بخشید (آیه ۱۱۷)
پس از برگشتن طبیعی است که منافقان با دیدن آنحضرت چرب زبانی کنند و عذر
خواه باشند، اما سه نفر بودند که عذر خواه واقعی بودند و آنقدر ناراحت و پشیمان
بودند که هیچ جوری نمیتوانستند خودشان را ببخشند و هیچ روی مواجهه با آنحضرت
و عذر خواهی را هم نداشتند و دنیا برایشان زندان شده بود (آیه ۱۱۸) و خداوند اینها
را بخشید.

در همین ایام است که کسب علم دین و انتقال آن به دیگران با گرایش به هشدارهای
شبه پیامبرانه، بصورت بورس و سهمیه ای، نیز واجب گردید (آیه ۱۲۲)

از آیه های ۱۲۴ و ۱۲۵ فهمیده میشود منافقان با یکدیگر جلساتی داشته و در باره
قرآن با گرایش مخالفت و طرد و ردّ، نظر ارزیابانه میدادند و آیات و سوره هایی که

نازل میشد به همان درجه ای که قند در دل مومنان بود، در دل منافقان جز پلیدی و نفاق بیشتر و مخالفت با خدا و رسول نمی افزود. اینگونه جلسات آنان مخفی بود و ترس داشتند که مردم از کارشان و این جلساتشان و این مکنونات قلبی شان آگاه شوند (آیه ۱۲۷) با وجود مخفی کاری که داشتند بالاخره هر از گاهی ماهیت واقعی شان برای عده ای آشکار میشد، اما، آنها آن را یک طوری ماستمالی میکردند (آیه ۱۲۶)

سوره حجرات

اواخر ماه سوم تا انتهای ماه چهارم از سال دهم هجری

امروز که ما این آیات را می خوانیم اکثر مسلمان صدر اسلام را بسیار خشن، بد ادب، و تربیت نیافته می بینیم که البته عده خیلی استثناءند. ضمناً از همینجا نیز گوشه ای از عظمت کار آنحضرت معلوم می شود که چگونه توانست با چنان مردمی به چنان توفیقات عظیمی دست پیدا کند. همچنین از همینجا گوشه ای از عظمت روحیه و شخصیت آنحضرت نمودار می شود که چگونه توانست ۲۳ سال با دارندگان چنین خلق و خوهائی صبر کند و البته در سوره قلم که در اوایل بعثت نازل شده، خداوند مراتب تحسین خویش را از شخصیت آنحضرت ابراز داشته. آنجا که فرموده «انک لعلی خلق عظیم» (تو البته شخصیتی عظیم داری)

البته قبلاً نیز در انتهای سوره نور به مسلمانان توصیه شده بود که پیامبر را در خطاب مانند خطاب به یکدیگر صدا زنند اما ظاهراً بسیاری از مسلمانان فکر کرده بودند که آن آیه «برای دیگران» است و رفتارشان فرقی نکرده بود که این آیات نازل شد تا ضمن آنکه همان مفهوم را تکرار کرده باشد، آنرا مقداری هم باز نموده و تشریح و تفصیل داده و با ذکر مثالهایی موارد لازم الرعایه را نیز نشان داده باشد. مواردی مانند:

۱- بلند نکردن صدا در مقابل صدای پیامبر،

۲- «جلو نیافتادن» از خدا و رسول،

۳- توقع «اطاعت» از پیامبر نداشتن و غیره.

از همینجا معلوم می‌شود که مردم آن دوره برای پیامبر(ص) احترامی لاقفل در حد احترامی که ما در مورد معمولی‌ترین علما و دانشگاهیان ابراز می‌کنیم ابراز نمی‌کردند و مرتکب کارهایی می‌شدند که فوقاً به آن‌ها اشاره شده است.

در آیه ۱ که فرموده «از خدا و رسول جلو نیفتید» یعنی چه؟ بدیهی است که یکی از مصادیق جلو افتادن از خدا و رسول در آیه ۶ تشریح شده است.

آنچه در این آیه مطرح شده لاقفل بیانگر این است که عده‌ای بر اساس خبر یک نفر آدم فاسق (= معروف به خلافکاری) یک ذهنیتی پیدا کرده بودند و تصمیمی گرفته بودند و پیامبر(ص) با آنان همراه نبود و آنها از این موضوع ناراضی بودند و میل داشتند پیامبر را با خویش همراه کنند.

یعنی اینکه بجای آنکه موضوع را به پیامبر(ص) عرضه کنند و بگویند شما چه نظری دارید، خودشان بریده و دوخته بودند و انتظار داشتند پیامبر(ص) آن را به تن کند. کمترین چیزی که از آیه ۶ فهمیده می‌شود این است که عده‌ای از مسلمانان به لزوم اطاعت از پیامبر چندان اعتقادی نداشتند بلکه در مواردی می‌خواستند پیامبر در اطاعت آنها باشد.

اگر موضوع فقط محدود به همین امر بود لازم نبود بفرماید از «خدا و پیامبر جلو نیفتید» و معلوم می‌شود جلو افتادن از پیامبر منحصر به اعتقاد به لزوم اطاعت از پیامبر نیست بلکه در رفتار و ظاهر و آداب معاشرت نیز می‌باید پیامبر را بر خویش مقدم می‌داشتند و بلکه حتی از آن هم بالاتر، در فکر و در پند و خاطر و بطور کلی در هر چیزی که مفهوم «جلو نیفتید» آن را به ذهن می‌آورد.

اما «جلو افتادن از خدا» یعنی چه؟ اولین چیزی که در این خصوص به ذهن می‌آید تشریع و قانون‌گذاری خداوندی است، و اگر اینطور نگاه کنیم عبارت فوق به این معنی می‌شود که در جایی که خداوند قانونی معین کرده شما در آنجاها قانون معین نکنید. وقتی که خداوند چیزی را خوب و چیزی را بد معین کرده شما در مقام تغییر و تبدیل آن بر نیائید.

آیا از آیه های ۹ و ۱۰ فهمیده میشود در بین جوامع مختلف مسلمانی، در آن روزهای نزول این آیات جنگها و درگیری هایی بوده؟

به نظر نمیرسد چنین چیزی بوده باشد، زیرا کاریزمای شخصیتی آنحضرت فوراً چنین چیزهایی را - اگر بود - خاموش میکرد، لذا میتوان درک کرد که آیه های مذکور برای «آینده» نازل شده است، آینده ای که نه چندان دور از وفات آنحضرت رخ نمود. بگذریم از اینکه بیش از ۱۴۰۰ سال است که به این حکم عمل نشده اما جا دارد در همینجا به این نکته مهم اشاره کنیم که این حکم مربوط به این زمان هم هست و لذا در همینجا این سؤال پیش می آید که چگونه باید این کار را کرد؟ جواب این است که مسلمانان باید نوعی «سازمان ملل اسلامی» تأسیس کنند که آن سازمان این کار را کند.

البته این «سازمان کنفرانس اسلامی» فعلی، اصلاً در حد و اندازه این نوع مأموریتها نیست. دستگاهی است که نه برای دوست نفعی دارد و نه برای دشمن ضرری. اما راه اجرای این آیه ایجاد وتقویت چیزی شبیه به همین سازمان ها و در همان جهت آیه فوق است که البته با توجه به اوضاع حکومتهای کشورهای اسلامی و لاقیدی آنها به این نوع امور، به نظر نمی آید این امر به این زودیها وصال دهد. اما هر چه باشد، «راه» همین است.

اساساً به لحن آیه دقت کنید، میفرماید اگر «دو طایفه از مسلمانان» باید یکدیگر وارد کارزار شدند چنین وچنان کنید.

«طایفه» به جمع کثیری از مردم گفته میشود و همعرض مردم یک قبیله یا مردم یک محله یا مردم یک شهر و یا مردم یک کشور و امثال آن است، و طبعاً کسی یا چیزی که بتواند جلوی نزاع آنها را بگیرد باید نیروئی بزرگتر از مردم یک قبیله یا یک محله یا یک شهری یا یک کشور داشته باشد.

اگر این خط سیر را بگیرید و جلو بروید خواهید دید خداوند تلویحاً دارد میفرماید ای مسلمانان یک «سازمان ملل متحده مسلمانان» بوجود بیاورید که در قد و قواره انجام درست چنین مأموریت ها و چنین وظایفی باشد.

چطور است که این کشورهای اروپایی دارند با حفظ هویت هر کشور، در جهت «اتحادیه اروپا» با گامهای بلند به پیش می روند بطوری که پول واحد، مجلس واحد،

قانون اساسی واحد، درست کرده‌اند و دارند «ارتش واحد» هم درست می‌کنند، و ما که قرآن را و چنین احکامی را داریم چقدر از «واحد» دوریم!

در این سوره از ارتکاب این اعمال نیز نهی شده است:

- ۱- مسخره کردن یکدیگر،
 - ۲- بازگوئی عیوب خود و یکدیگر،
 - ۳- لقب‌گذاری زشت بر خود و یکدیگر،
 - ۴- پرهیز از بسیاری از گمانها (درباره یکدیگر)،
 - ۵- تجسس (جستجوی عیوب و گناهان یکدیگر)،
 - ۶- غیبت (پشت سرگوئی ناخوشایند درباره یکدیگر).
- اگر کمی دقت کنیم معلوم می‌شود موارد فوق، مواردی است که پرداختن به آنها دوستی بین مردم را کم می‌کند.
- نکته مشترک اینها «آبرو»ی مردم است که هر کس دوست می‌دارد نزد دیگران آبرو داشته باشد و بنا به تعریف، آبروی هر کس، آن تصورات خوبی است که دیگران درباره او دارند.
- هیچکس بطور مطلق بی‌آبرو نیست.
- ممکن است یکی «کم‌آبرو» و یکی «پر آبرو» باشد.
- و در این سوره، چنان که دیده می‌شود به حفظ و گسترش و تعمیق آبروی مسلمانان نزد یکدیگر بسیار اهمیت داده شده است و رعایت این موارد نطفه بهشت برین را در همین جهان می‌ریزد.
- و از آیات فوق معلوم می‌شود این نکته‌های اجتماعی و تمدنی در روزهای نزول این آیات چندان مرعی نبود.

واضح‌ترین سند «حقوق بشر»ی

مطابق آیه ۱۱ این سوره، خداوند بین افراد انسانی تمایزی قائل نیست و کسی را بر کسی (در این جهان) برتری نداده. و ملاک برتری را در چیزی قرار داده که در قیامت مورد ارزیابی واقع می‌شود. بعبارت دیگر این آیه را می‌توان اینطور هم دید:

ای مردم! شما را البته از یک مرد و یک زن آفریدیم و گرچه بصورت تیره‌های بزرگ و تیره‌های کوچک دسته‌بندی می‌شوید اما تعلق شما به آن تیره‌های بزرگ یا کوچک سبب بالاتر بودن بعضی از شما نسبت به بعضی دیگر نمی‌شود. و البته گرمی‌ترین شما نزد خداوند کسانی هستند که صفاتی دارند که آن صفات قبل از آخرت ارزیابی نمی‌شود.

نکته‌ای که بسیار جالب هم هست این است که معمولاً خطاب‌های قرآنی در سوره‌های پس از هجرت «یا ایها الذین آمنوا» (= ای مسلمانان) است اما در این جا پس از پنج بار خطاب «یا ایها الذین آمنوا» خطاب فرموده «یا ایها الناس» یعنی ای مردم. به عبارت دیگر در این سوره، خداوند حتی بین مسلمانان و غیر مسلمانان نیز از لحاظ حقوقی تمایزی قابل نشده و لذا این آیه یک سند منحصر بفرد است که از لحاظ «حقوق بشر» بر همه سندهای دیگر حقوق بشر سبقت می‌گیرد و از این لحاظ بسیار قابل توجه است.

لطفاً توجه فرمایید که این نکته یک نکته بسیار ظریف است.

واضح است که مؤمن و کافر با هم فرق دارند، و در آخرت بهشت مخصوص مؤمنان واقعی است، اما در این جهان، مطابق آیه فوق، حتی بین مؤمن و کافر نیز فرقی گذاشته نشده زیرا درست است که تقوا را دلیل کرامت دانسته اما می‌دانیم که تقوا در دنیا قابل ارزیابی نیست.

به عبارت دیگر در این آیه حتی مسلمانی را از لحاظ «حقوق بشر»ی سبب کرامت ندانسته یعنی اینکه همه افراد بشر را از لحاظ بشر بودن یعنی حق حیات، حق احترام، حق انتخاب شغل، حق کسب علم، حق مجاز بودن برای بالا بردن و وضعیت خویش، و غیره، و مساوی قلمداد فرموده است.

کلمه «اعراب» را در پاراگراف‌های انتهایی سوره براءت برای اولین بار در قرآن دیدیم و در همانجا هم شرح مختصری عرض کردیم.

یکی از خصوصیات آنها، چنانکه قبلاً عرض کرده ایم، غرور بیش از حدشان در باره خویش و لاف زنی بوده است که واکنش طبیعی کسانی است که به درست یا نادرست

مورد تحقیر اجتماعی واقع میشوند و حق طبیعی انسانی شان که همان «احترام به انسان به لحاظ انسان بودن» است، نا دیده گرفته میشود.

خداوند، در اینجا، همزمان، دو موضوع را برجسته فرموده :

۱ - شما هم مانند هر انسان دیگر احترام انسانی دارید و اگر از خدا و رسول اطاعت کنید مانند هر انسان دیگری که چنین کند با شما رفتار خواهد شد، و زندگی بی ثبات و اخلاق خشن و نژاد تان مانع خداوند نیست که با شما مانند دیگر مسلمانان رفتار کند.

۲ - اما در عالم حقایق، برای اینکه ادعائی که مدعی اش هستید، فعلیت یابد، کمی کار دارید که باید روی خویش انجام دهید تا ادعا تان صحیح باشد.

لذا این پاراگراف برای گروه های نومسلمان بار تشویقی و سازندگی و تعالی یافتنِ قابل توجهی دارد.

سوره مجادله

نزول : از انتهای ماه چهارم تا اواسط ماه ششم سال دهم هجری

بازهم یک رسم خرافی جاهلیتی دیگر، که به علت یک دعوای خانگی سر باز کرده و به پیشگاه وحی عرضه شده و لغو گردیده و برای ارتکابش حدود و جرائمی تعریف شده است (آیه ۱)

ظاهراً زنی داشت راجع به شوهرش نزد رسول خدا شکایت می کرد و آنحضرت بمنظور صلح و صفا داشت آن زن را نزد شوهرش برمی گرداند ولی زن قبول نمی کرد و خود را مظلوم می دانست و رفع ظلم را می خواست و چون موضوع او مهم بود و به سایر زنان نیز مربوط می شد، این آیات نازل شد.

از مطالب آیه ۲ معلوم می شود که قوانین شرع باید با واقعیت ها متناسب و هماهنگ باشد.

همچنین از مطالب همین آیه فهمیده میشود که شرط ها و نذر ها و قسم هائی که براساس واقعیت ها نباشد (واصطلاحاً «من درآری» باشد) نافذ نیست.

اینکه در آخر آیه به بخشندگی و آمرزشگری خداوند اشاره نموده، نه برای هر کس است، بلکه برای کسانی است که متنبه شده و توبه نموده‌اند.

بازهم منافقین!

علیرغم اینکه آنهمه آیه در معرفی ذهنیات و رفتارهای آنان، و در بالابردن سطح آگاهی مسلمانان برای فاصله گرفتن از نوع فکر و عمل آنان، نازل شده، ظاهراً شدت و حدّت رفتاری منافقان کاهشی به خویش ندیده است.

علت آن چه میتواند باشد؟

میتوان مطلب را اینطور فهمید که اینک در زمان نزول این آیات، جغرافیای اسلام دیگر محدود به مدینه نیست و پیوستگان به این دین، در نتیجه پیروزی‌های مکرر نظامی (که البته شامل شکست نخوردن‌ها در جنگ‌های احزاب و تبوک هم میشود) خیلی زیاد شده بود، که البته کیفیت‌های ایمانی‌شان بسیار ابتدائی بود و منافقان در این نومسلمانان، پیروان بالقوه زیادی میدیدند، و با توجه به این موضوع برنامه‌های بلند مدت در سر می‌پروراندند و سازمان خویش را غالباً مطلقاً آینده‌تصور میکردند (که پیربراه هم نبود) و لذا دیگر شمشیر را از رو می‌بستند و برای اظهار مخالفت با رسول خدا چندان نیازی به پرده‌پوشی و مخفی‌کاری نمیدیدند.

نجوا چیست؟

نجوا عملی است که دو نفر در اثر انجام آن خود را از دیگران جدا میکنند و برای خویش - عملاً - اهمیتی بیش از بقیه اعلام میکنند، که در مجامع عمومی عملی است ناپسند.

نجوا کردن با آنحضرت این موضوع را القاء میکند که من خیلی مهم هستم که با رسول خدا مطلبی دارم که دیگران را به آن راهی نیست، و به نظر می‌آید منافقان از این شیوه زیاد استفاده میکرده‌اند که خود را مهم جلوه دهند که یکی از ناراحتی‌های آنحضرت بود که رد کردن آنان نیز در خلق و خوی محمدی نمیگنجید و کم‌کم به یک مزاحمت بزرگی برای آنحضرت تبدیل شده بود، که تشریع حکم صدقه قبل از

نجوا (آیه ۱۲) آن را محدود میکرد و از مزاحمت ها میکاست که البته منافقان به آن نیز عمل نمیکردند (آیه ۱۳)

برشماری بعضی دیگر از خصوصیات منافقان که در این سوره ذکر شده:

- ۱ - دوستی با قوم مغضوب خدا (آیه ۱۴)
- ۲ - قسم به دروغ در عین علم به دروغ بودن قسم (آیه ۱۴)
- ۳ - قسم های خود را سیر قرار دادن (آیه ۱۶)
- ۴ - قسم خوردن دروغ را آنقدر تکرار می کنند که عادت و ملکه اخلاقی شان می شود (آیه ۱۸)
- ۵ - مردم را از راه خدا باز داشتن (آیه ۱۶)
- ۶ - تکیه شان بر نیروی انسانی و نیروی اقتصادی شان است (آیه ۱۷)
- ۷ - در باره خویش تصور قدر و منزلتی نزد خدا دارند (آیه ۱۸)
- ۸ - تندی با خدا و رسول (آیه ۲۰)
- ۹ - بی ایمانی به خدا و قیامت (آیه ۲۲)

اینک اگر بخواهیم سایر مشخصات آنها را از سوره های اخیر جمع نموده و آنها را یک کاسه نموده و طبقه بندی نمائیم، نتیجه ذیل حاصل خواهد شد:

الف) منافقان اشکال روانی و شخصیتی دارند:

- ۱- منافقان «از خودراضی» هستند و به ناپسندی های اعمال خود اهمیت نمی دهند و آنها را فراموش می کنند.
- ۲- منافقان متکبر هستند و خود را از دیگران بالاتر می دانند و به کسی اهمیت نمی دهند.
- ۳- منافقان خود را حتی با رسول خدا نیز همتراز می دانند به طوری که به خویش اجازه می دهند با آن حضرت تندی کنند.
- ۴- تکیه منافقان بر منابع مادی است (نیروی اقتصادی و نیروی انسانی) و از ورای آن غافلند.

ب) عقاید منافقان غلط است:

- ۱- منافقان به خداوند و قیامت و آخرت ایمان ندارند.
- ۲- تصورشان راجع به خداوند یک تصور ضعیف و بسیار پائین است بطوری که خداوند را حاضر و ناظر نمی‌دانند.
- ۳- تصور می‌کنند خداوند هم مانند خودشان است و واکنشهای خداوندی مانند واکنشهای خود آنهاست.
- ۴- برای خویش در نزد خداوند، قدر و منزلتی قائلند. بطوری که به مقررات تشریع شده دینی اهمیتی نمی‌دهند. بلکه از آن هم بدتر، خود را مجاز به تشریع احکام هم می‌دانند. مثلاً حلال خدا را حرام کنند.
- ۵- اهل نماز و زکات و اطاعت خدا و رسول نیستند.

ج) منافقان اهل توطئه و اقدام علیه اجتماع هستند:

- ۱- آنها راجع به خدا و رسول، نافرمان هستند.
- ۲- دروغزن هستند و حتی آگاهانه قسم دروغ هم می‌خورند.
- ۳- آنقدر قسم دروغ می‌خورند که عادت و ملکه اخلاقی آنها می‌شود.
- ۴- آن دروغها را سپر حفاظتی خویش قرار می‌دهند.
- ۵- عملشان این است که در جریانهای خدائی مانع ایجاد کنند و از راه خدا باز دارند.
- ۶- با دشمنان اجتماع اسلامی دوستی می‌کنند.

سوره تحریم

از اواسط ماه ششم تا اواسط ماه هشتم سال دهم هجری

عتاب لطیف به پیامبر(ص) : در این قسمت، پیغمبر(ص) بطور لطیفی مورد عتاب قرار می‌گیرد که چرا برای خویش محدودیتی ایجاد کرده که لازم نبوده و در همین حال، یک راه خلاصی از محدودیتهائی که اشخاص از راه قسم و غیره بر خود تحمیل می‌کنند قرار داده و آنرا آموزش هم داده است.

چرا پیامبر(ص) آن راز مهم را به آن دو زن سپرد؟ : از مجموع مطالب این آیات فهمیده می‌شود رازی که پیغمبر نزد آن زن گذاشت یک موضوع معمولی خصوصی خانوادگی نبوده بلکه یک موضوع مهم اجتماعی و سیاسی بوده و افشاء آن در کل جامعه آن روز تأثیرات مهمی می‌گذاشته. زیرا:

- ۱- خداوند در این امر دخالت نموده و قضیه را به پیغمبر اطلاع داده.
 - ۲- توبه نکردن از این امر، توطئه علیه آنحضرت بوده.
 - ۳- این موضوع آنقدر مهم بوده که برای خنثی کردن توطئه آنان، کمک خداوند و جبرئیل، و آن فرد صالح از مؤمنان، لازم بوده و ملائکه هم باید پشتیبانی می‌کردند.
- از مجموع اینها نتیجه می‌شود که توطئه آن دو زن، چیزی بوده که به اصل و اساس پیغمبری آنحضرت لطمه می‌زده و کل نهضت اسلام را به خطر می‌انداخته. (بخصوص که در این فقرات به جبرئیل هم اشاره‌ای نموده)
- سؤال: چرا پیغمبر چنین راز مهمی را به زنی سپرده که علی‌القاعده باید حدس می‌زده که او خیانت خواهد کرد.

جواب این است که چه بسا این نیز جزء مأموریت‌های پیغمبر بوده. مثلاً فاجعه دردآور عاشورا واقعه دردناکی بوده اما از آنجا که تکان خوردن مسلمانان و در نتیجه پیشرفت تفکرات دینی را در پی داشته، امر مفیدی بوده و لذا این امر هم چه بسا از آن نوع امور بوده و برای تکمیل عقل مسلمین لازم بوده است.

اندکی فکر در این باره، بخصوص که از طریق روایات (اعم از منابع شیعی و سنی) نام آن دو زن را میدانیم، و اتفاقاتی که چند ماه بعد، فوراً، پس از رحلت آنحضرت افتاد، میتوانیم بفهمیم که آن راز، پیشگوئی وقایع مرتبط با خلافت آنحضرت بوده است.

وظیفه‌ای که پیامبر(ص) به علت رحلت نتوانست به آن بپردازد : از آیه ۶ فهمیده می‌شود که این سوره در اواخر عمر شریف پیغمبر اکرم(ص) نازل شده زیرا آنحضرت فرصتی نیافت تا به این آیه عمل کند.

آیا ممکن است تصور کنیم آنحضرت علیرغم دریافت این دستورات صریح و روشن به آن عمل نکرده باشد؟ حاشا و کلا! اما هر چه باشد در تاریخ زندگی آنحضرت نمی‌بینیم با منافقین جنگیده و بر آنان سخت‌گیری کرده باشد. بنابراین باید اینطور نتیجه‌گیری

کنیم که آنحضرت پس از دریافت این آیات مدت کمی در این جهان بوده‌اند و فرصت عمل به این آیات را نیافته‌اند.

البته در زندگینامه امیرالمؤمنین (ع) می‌بینیم آن حضرت به این آیه عمل کرده‌اند. در سه جنگ جمل و نهروان و صفین.

آیا منافقان تمام شده‌اند؟ دیگر منافقی نمانده که عمل به این آیه لازم باشد؟

واضح است منافقین همیشه بوده‌اند و همیشه هم خواهند بود، اما، علت اینکه در مورد آنان به این آیه عمل نشده، «عدم قدرت» ائمه (ع) بوده و وقتی هم که قدرت نباشد تکلیف هم نیست.

این نوع آیات (که حاکی از احکام بر زمین مانده است) ما را به لزوم وجود امام زمان (عج) می‌رساند.

امام زمان کسی است که پس از حصول آمادگی در روی زمین، و رشد عقلانی مردم، و درک این حقیقت که مسائل آنقدر بزرگ و آنقدر گسترده و آنقدر عمیق است که حل آنها جز از طریق تشریک مساعی عمومی و کاملاً فراگیر ممکن نیست، و کسی جز یک «مرد خدا»ی واقعی، که مورد اعتماد اکثریت قریب به اتفاق جامعه انسانیت باشد، تا بتواند مساعی همگانی را هماهنگ کند، نمیتواند به حل و ریشه کنی آنها اقدام کند، اعلام حضور خواهد کرد و فراخوان خواهد داد.

گیرم پدر تو بود فاضل : در پاراگراف آخر سوره، این نکات را مطرح می‌فرماید:

۱- از نزدیکان صالحان بودن، برای رستگاری شخص کافی نیست. یعنی اینکه اگر شخصی خودش تمایل درونی نداشته باشد، نزدیک بودن به منبع فضایل کمکی به او نمی‌کند.

۲- از نزدیکان بدکاران بودن، برای بد عاقبتی شخص کافی نیست. یعنی اینکه شخصی که تمایل درونی به صلاح و سداد و تقوا داشته باشد، حتی در شرایط نامساعد نیز دنبال فضایل و رشد و کمال خواهد رفت. و وجود شرایط بد، عذر مقبول برای بد بودن نیست.

۳- شاید بتوان این نتیجه را نیز گرفت که گروه اول (بی‌رغبت‌های به فضایل ولو اینکه تحت شرایط اهل فضایل باشند) بیش از گروه دوم (راغبان فضایل ولو اینکه از آن دور باشند) است.

۴- و همچنین شاید بتوان گفت رابطه نسبی با اهل فضیلت، به صاحب فضیلت شدن کمک می‌کند.

نکته دیگری که از این سوره فهمیده می‌شود این است که محیط معبد هیکل سلیمان (که بعداً بیت‌المقدس که مسجدالاقصی فعلی باشد بر روی خرابه‌های آن بنا شد) محیط آلوده‌ای بوده و ظاهراً بعضی از کاهنان و بزرگان آن معبد به حضرت مریم که دختر عابد و جوان و حتماً زیبایی هم بود نظر سوئی داشتند، زیرا از میان آنهمه فضایل آنحضرت، پاکدامنی او را به گونه‌ای پررنگ مطرح نموده است.

سوره مائده

اواسط ماه هشتم سال دهم تا اواخر ماه دوم سال یازدهم هجری

از این پاراگراف (آیات ۱ تا ۵) فهمیده می‌شود مقارن نزول این آیات، در میان مسلمانان، اهمیت دادن به قول و قرار ضعیف بوده و در این رابطه خیلی از مسلمانان بیخیال بوده اند، همچنین بوده راجع به سایر احکام، و همچنین فهمیده می‌شود مسلمانان به نظر کفار اعم از یهود و نصارا یا دیگران اهمیت میداده اند که خداوند در این آیات آنان را از این اخلاقیان نهی فرموده، و همچنین فهمیده می‌شود بسیاری از زنان اهل کتاب به شوهران خویش خیانت جنسی میکرده اند و یا «رفیق باز» بوده اند.

از آیه ۶ فهمیده می‌شود در آن روزها دسترسی به آب آسان نبوده، و از آیه ۷ درک می‌شود عده زیادی از مسلمانان از لحاظ توجه به نعمت‌ها، و بخصوص بزرگترین نعمت (یعنی نعمت دینی که آنحضرت مامور به ابلاغش بود)، و میثاق اطاعت از خدا و رسول، و تقوا، دارای مشکل بودند.

«میثاق»ی که در آیه ۷ ذکر شده، در اینجا (آیه ۱۲) تشریح شده که عبارت باشد از به پا داشتن نماز و دادن زکات و ایمان به فرستادگان الهی و احترام به آنان و قرض الحسنه دادن.

در روز های نزول این آیات اکثر قریب به اتفاق یهودیان خلاف این عمل میکرده اند (آیه ۱۳) و دائما خیانت میکرده اند (همان) همچنین مسیحیان نیز «میثاق» مذکور را زیر پا گذاشته بودند (آیه ۱۴) و علاوه بر آن مسیح را خدا قلمداد میکرده اند (آیه ۱۷)

هم و یهودیان و هم مسیحیان این عقیده را تبلیغ میکرده اند که فقط خودشان مورد محبت خداوند میباشند و نیز فرزندان خداوندند، البته باید توجه داشته باشیم که در این تلقی اخیر، یهودیان پیشرو و ابداع کننده، و مسیحیان دنباله رو آنان بودند و ما این موضوع را در سوره بقره شرح داده ایم و خلاصه مطلب این است که یهودیان «عزیر» را پسر خدا قلمداد میکرده اند (عزیر ابن الله)

از آیات ۲۰ تا ۲۶ فهمیده می شود آنحضرت در پی اجرای اوامر الهی که در پاراگراف ماقبل آخر سوره تحریم ابلاغ شده مشغول جمع آوری نیرو بوده، اما، مسلمانان، با القاءات سنگین و روز افزون منافقان به قدری گستاخ شده بودند که چندان گوش به فراخوان آنحضرت نمیدادند و بنی اسرائیل وار به آنحضرت میگفتند مگر پیغمبر نیستی؟ خب، از نیروی خاص پیغمبری ات استفاده کن، و البته در این میان مومنین واقعی هم بودند ولی در اقلیت، و آنقدر کم تعداد که نمیشد با آن تعداد امر خداوند را اجرا نمود.

خداوند از ذکر داستان دوپسر آدم (آیات ۲۷ تا ۳۲) چه منظوری دارد؟ قطعاً قصد داستانسرایی نداشته، بلکه در این داستان چیزی نهفته است که نظیر حالتی است که در جامعه آن روزها وجود داشته و برای ماها که هزار و چند صد سال از آن

روزها دور هستیم تحلیلی دارد از آنچه در آن روزها بر آنحضرت و یاران واقعی اش گذشته است.

یکطرف این داستان مقید به هیچ قید اخلاقی و دینی و وجدانی و غیره نیست و فقط خواسته نفس را پیرو است، طرف دیگر کسی است که مقید به حدودی است که آنها را از جانب خدا تلقی میکند.

طرف اول، منافقان معاصر آنحضرت اند که مقید به هیچ قید دینی و اخلاقی و معنوی نیستند و فقط میخواهند بر این جامعه ای که آنحضرت با آنهمه خون دل تا به اینجا رسانده سوار شوند و خر خواسته های نفسانی خویش را برانند.

طرف دیگر، آنحضرت است و پیروان حقیقی اش که مقید به هزاران قیود الهی و اخلاقی و معنوی و وجدانی هستند و نمیتوانند «هر کاری» را بکنند.

لذا در این اوضاع و احوال، آنحضرت و پیروان واقعیش مغلوب و جبهه منافقین و مسلمانان سست ایمان غالب اند.

از آیه های ۴۱ تا ۴۳ فهمیده میشود عده ای از مسلمانان گرایش به یهودیان پیدا کرده بودند و برخی هم از اسلام خارج و به آنها می پیوستند، و نیز فهمیده میشود یهودیان گوش میخوابانند که دروغ هایی را بر ضد اسلام پیدا کنند و آنها را ثبت و ضبط کنند و بعدا برای نسل های بعدی مسلمانان باز گو کرده و آنها را دچار شبهه کنند، و نیز یکی دیگر از شگردهای یهودیان این بود که با قیافه حق بجانب به آنحضرت مراجعه میکردند که در موضوعی که صورت سازی میکردند مثلا بین آنها قضاوت کند تا از این موضوع به زعم خودشان از آنحضرت آتو بگیرند.

آیه های ۵۳-۵۲ درباره منافقان است.

اینک که پس از فتح مکه کفار شکست کامل خوردند و ستادشان فرو پاشید، منافقان رابطه خویش را با کافران اهل کتاب تقویت می نمایند، زیرا متوجه هستند که آنان در بلند مدت، دشمن استراتژیک اسلام خواهند بود.

آیات ۵۷ تا ۶۶ بما میگوید در زمان نزول این آیات، یهودیان دین مسلمانان و به خصوص نماز را به مسخره میگرفتند، و به شدت گرایش به گناهان و تعدی به حقوق دیگران داشتند، و ضمناً خودشان را به مسلمانان نزدیک میکردند، و اهل حرام خواری (به معنی اعم) بودند و روحانیان شان نیز منعشان نمیکردند که چرا از گفتمان باطل پیروی میکنید و حرام میخورید.

از آیه (۶۷) صراحتاً فهمیده می شود که چیزی بر پیامبر نازل شده بود و آنحضرت آن را به مردم ابلاغ نکرده بود زیرا نگران بود ترور شود. و آن موضوع آنقدر مهم بود که ابلاغ نکردن آن بمنزله نرساندن رسالتش بوده است.

خطری که ممکن بود متوجه پیامبر شود از ناحیه چه کسانی بود؟ در آیه گفته شده که خطر مزبور از جانب «مردم» بوده است.

این «مردم» چه کسانی می توانستند باشند؟

کافرانِ مشرک و کافرانِ اهل کتاب که نمی توانستند باشند زیرا اگر چنان بود از آنان تحت عنوان «کافر» و یا «اهل کتاب» نام می رفت.

پس این «مردم» کسانی جز در داخل مسلمانان نمی توانست بوده باشد.

بنابراین خطرِ مورد بحث از جانب منافقان بود که اگر آن موضوع ابلاغ می شد مایه ناراحتی شدید آنها می گردید و چه بسا حاضر بودند پیامبر اکرم را به قتل هم برسانند تا بتوانند جلوی آن را بگیرند.

چه چیزی بود که برای منافقان آنقدر اهمیت داشت که بخاطر جلوگیری از آن حاضر بودند چنین جنایتِ فوقِ هولناکی را هم مرتکب شوند؟

بهتر است سؤال را اینطور مطرح کنیم که اساساً منافقان چرا به اسلام پیوستند؟ ما اولین بار نام منافقان را در سوره عنکبوت می خوانیم که هنوز هجرت اتفاق نیفتاده است. آنها مدتها قبل از هجرت بو کشیده و حدس زده بودند که این نهضت موفق خواهد شد و لذا خود را در صفوف علاقمندانِ آن جا زده بودند تا در آینده آن سهمی داشته باشند. اینک آن آینده مطلوب فرا رسیده بود. هجرت واقع شده و پیامبر حکومت تشکیل داده و مکه را فتح و همه اعراب را به زیر نگین خویش در آورده بود و خودش هم پیرمردی بود و سن مرگ و میر در آن روزها مانند امروز دور و بر

هشتاد سالگی و نود سالگی نبود بلکه دور و بر پنجاه سالگی بود. لذا پیامبر که اینک در سن شصت و سه سالگی بود کاملاً پیر و نزدیک به رحلت بوده و آنها برای خویش کیسه‌ها دوخته بودند که پیامبر وفات خواهد کرد. در صورت وفات پیامبر چه اتفاقی می‌افتاد؟

پیامبر از هر سلطانی مقتدرتر بود و حکم او از هر صاحب حکومتی نافذتر بود، و جانشینی او یک چیز خواستنی و آرزویی بسیار بزرگی بود، و این چیزی نبود که آنها بتوانند به سهولت از آن چشم بگیرند، و لذا برای رسیدن به آن حاضر بودند هر کاری بکنند، و این همان چیز سیست که می‌توان در جواب آن سؤال که «چه انگیزه‌ای برای قتل پیامبر وجود داشت» بیان کرد.

اگر آنها کوچکترین حسی کرده بودند که پیامبر ممکن است به امر خدا کسی را به جانشینی خویش منصوب کند، قبل از انجام آن حتماً سعی می‌کردند آنحضرت را به قتل برسانند.

اما خداوند با نزول این آیه همه راههای حزم و احتیاط را بر آنحضرت بست و برای آنحضرت چاره‌ای جز ابلاغ آن نگذاشت.

اینجاست که موضوع خیانت آن دو زن پیامبر(ص) که در سوره تحریم به آن اشاره شده است روشن می‌شود. چه رازی بود که آنان از پیامبر فاش نموده بودند؟ که با آن شدت مورد نكوهش قرار گرفتند؟ هر چه باشد از این آیه معلوم می‌شود پیامبر رازی داشت و آن دو زن به پیامبر خیانت نموده و راز او را فاش کرده بودند و نزول سوره تحریم نیز درست قبل از این سوره است.

اینها سؤالاتی است که یافتن جواب آنها سخت نیست و هر چه باشد با تحلیل‌های فوق به سهولت معلوم می‌شود که آن مأموریت پیامبر نصب امیرالمؤمنین به خلافت خویش بوده که در سال حجه‌الوداع در مسیر بازگشت به مدینه در محل غدیر خم اتفاق افتاده و مورخان و راویان درباره آن اتفاق نظر دارند.

از آیه ۶۸ فهمیده میشود یهودیان و مسیحیان حتی به آن تورات و انجیلی که در نزدشان بود، نیز، مقید نبودند.

از آیه ۷۷ فهمیده میشود یهودیان و مسیحیان در عقایدشان «غلو» وجود داشت (که در سوره بقره و جاهای دیگر دیده بودیم که میگفتند بهشت فقط مخصوص یهودی و مسیحی است و امثال این چیزها)

از آیه ۸۲ معلوم میشود در آن روزها، در حوزه نفوذ مسلمانان هنوز مشرکان هم وجود داشتند، البته آنها مشرکان عقیدتی بودند، و گرنه رسمیتی نداشتند، و این نوع مشرکان و نیز یهودیان بیشترین دشمنی را با اسلام اعمال میکردند ولی از آیه های ۸۳ تا ۸۶ معلوم میشود دشمنی مسیحیان در مقایسه با آنها بسیار کمتر بود، گرچه در داخل مسیحیت برخی کسانی بودند که آنقدر خالص بودند که مورد تجلیل خداوند قرار گرفته اند.

از آیه ۹۰ فهمیده میشود مصرف مشروبات مست کننده، در این مقطع بطور واضح حرام شده و از همین آیه فهمیده میشود از زمان نزول سوره بقره تا کنون بطور واضح حرام نبوده اما به عنوان «مکروه» قلمداد میشده است، همچنین است وضع انواع اشکال قمار.

از آیه ۱۰۱ فهمیده میشود که نزول وحی خاصیتی داشته که در فیزیک جهان نیز تغییراتی ایجاد میکرد است.